



انترناسیونال

۲۸۳ ضمیمه

حزب کمونیست کارگری ایران
Worker-Communist Party of Iran

جمعه ۲۵ بهمن ۱۳۸۷، ۱۳ فوریه ۲۰۰۹

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

جمعه ها منتشر میشود Fax: 001-519 461 3416 anternasional@yahoo.com سردبیر: محسن ابراهیمی

تاریخ شکست نخوردگان

چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷

صفحه ۱۰

منصور حکمت



مصطفی صابر

یک انقلاب با دو ضد انقلاب! مقالاتی در باره جایگاه تاریخی انقلاب ۵۷

آنچه که در این مجموعه می آید سلسله مقالاتی در باره انقلاب ۵۷ است که میکوشد برخی مهمترین حقایق این انقلاب را از زیر آوار عظیم تحریفات بیرون بکشد. همچنان که در خود این مقالات تاکید میشود این کاری است که تلاش زیادی را

صفحه ۱۱

<p>بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. ... از تاریخ شکست نخوردگان</p>	<p>بسیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه بزنند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی</p>	<p>مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید بپای مسبین آن نوشت. مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن</p>
---	---	--

انقلاب ۵۷ و انقلابی که در راه است

شباهتها و تفاوتها

صفحه ۵

حمید تقوائی

انقلاب ۵۷ و جنبشهای اجتماعی

مصاحبه ناصر اصغری با حمید تقوائی در مورد انقلاب ۵۷

صفحه ۷

حمید تقوائی

سبقت از تاریخ!

مروری بر زمینه ها و پیامدهای انقلاب ۵۷



حمید تقوائی

این نوشته بر مبنای سخنرانی در جلسه هفتگی اینترنتی "گفتگو با حمید تقوائی" تنظیم شده است. موضوع بحث این هفته انقلاب پنجاه و هفت است با عنوان سبقت از تاریخ. در واقع می خواهیم تحت این عنوان مروری داشته باشیم به زمینه های شکل گیری انقلاب پنجاه و هفت و نتایج و پیامدهایش.

اجازه بدهید از همینجا که چرا چنین عنوانی انتخاب کرده ام، شروع کنم. بنظم انقلاب پنجاه و هفت نطفه های تحولاتی را در خود داشت که بعدها در دنیا شکل گرفتند و در کل چهره سیاسی دنیا را تغییر دادند. انقلاب پنجاه و هفت به استقبال آینده رفت. تحول معینی بود که در واقع خبر از تحولات آتی می داد. شاید آن زمان و در بجهت انقلاب کسی متوجه این نکته نبود و این را نمی دید، ولی وقتی امروز، با دیدگاه و تجربه امروز و با بررسی تحولاتی که در این سه دهه اخیر اتفاق افتاده، به آن شرایط نگاه می کنیم و آن انقلاب را زیر ذره بین قرار می دهیم، به روشنی میتوانیم به این نتیجه برسیم که در واقع این انقلاب نشان از آینده داشت و زمینه آن تحولاتی که بعدها در دنیا و خاورمیانه شکل گرفت، بگونه ای، در انقلاب پنجاه و هفت قابل ردیابی است. وقتی می گویم نشان از آینده، منظورم آینده هر دو قطب انقلاب و ضد انقلاب است، دو قطبی که در انقلاب مقابل هم قرار گرفتند. انقلاب پنجاه و هفت مانند هر انقلاب و تحول سیاسی دیگری، در نهایت، ناشی از مبارزه، کشمکش و جدالی بود که بین طبقه حاکم و طبقه

تحولاتی که مشخصاً یک دهه بعد از انقلاب پنجاه و هفت اتفاق افتاد، یعنی تحولات اوایل دهه نود میلادی، در تاریخ جهانی بطور کامل یک دوره را بست و تمام کرد. دوره ای که به آن دوره جنگ سرد گفته می شد و برای هفت، هشت دهه بعد از انقلاب اکتبر در دنیا حاکم بود. در این دوره، رقابت بسیار شدیدی میان

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱

سبقت از تاریخ ...

دو کمپ سرمایه داری یعنی سرمایه داری مدل غربی و سرمایه داری دولتی مدل شوروی (که تحت نام سوسیالیسم موجودیت پیدا کرده بود) وجود داشت و دنیا و آن جوامعی که به آن جهان سوم گفته می شد، در نهایت به یکی از این دو قطب متمایل و متعلق بود و اساساً هیچ تحول سیاسی در دنیا نبود که مهر و نشانی از این رویارویی میان این دو قطب سرمایه داری را با خود نداشته باشد.

تحولات اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی، یعنی تقریباً ده سال بعد از انقلاب پنجاه و هفت، به این دوره خاتمه داد و پرونده دوره جنگ سرد را بست و بعد از آن، دنیا، دنیایی شد که به آن گفته می شد نظم نوین جهانی. سرمایه داری رقابت آزاد در همه جا، همه کاره شد و در برابر کمپ پیروز غرب ارتجاع دیگری هم به میدان آمد؛ ارتجاع جنبش اسلام سیاسی. این جنبش اگرچه خودش زاده و دست پرورده سیاست های نظم نوینی بود، ولی متعاقب آن و در سالهای بعد، این دو جریان ارتجاعی مقابل هم قرار گرفتند و تصویر سیاسی جهان امروز را اساساً باصطلاح مقابله همین دو قطب تروریستی، سیاست های میلیتاریستی غرب در برابر سیاست های اسلام سیاسی، میسازد. این بطور خیلی خلاصه وضعیتی است که دنیای امروز پیدا کرده است.

وقتی در پرتو این تحولات انقلاب پنجاه و هفت را بررسی می کنید می بینید این ارتجاع جهانی در شکل اولیه و جنینی خودش همانجا، در مقابل و رویاروی انقلاب ایستاده است و در واقع ظهور قطب ارتجاع نئوکونسرواتیستی-اسلامیستی از یکسو و مبارزه جهان متمدن در مقابل این بربریت و برای آزادی و برابری از جانب دیگر، از همان انقلاب پنجاه و هفت شروع شد. از نظر شرایط محلی و داخلی انقلاب پنجاه و هفت در جامعه ای اتفاق افتاد که در آن، سرمایه دیگر کاملاً در همه جا مسلط شده بود. وقوع تحولات سیاسی گذشته در جامعه ایران در شرایط سلطه کامل سرمایه نبود. انقلاب مشروطه و جنبش هایی که بعد از آن در ابتدای دوره رضا شاه وجود آمدند، و بعد هم جنبش ملی کردن صنعت نفت و غیره، همه اینها در شرایطی اتفاق افتادند که هنوز سرمایه داری بطور

کل نظم سرمایه داری بود.

اولین تأثیر انقلاب پنجاه و هفت این بود که به سلطه بلامنزاع نیروهای ملی-اسلامی، در لباس چپ و یا راست، در اپوزیسیون پایان داد. انقلاب پنجاه و هفت، یک تحولی بود که بطور عینی و اجتماعی، نقد الکن ملی-مذهبی در قالب راست و یا چپ را کاملاً نقد کرد و به کناری گذاشت. این انقلاب، دقیقاً به این علت که طبقه کارگر دیگر وسیعاً در میدان بود، نمی توانست با پرچم صنعتی شدن، ملی شدن، سرمایه داری ملی، شرفزدگی و غیره، اعتراض اش را بیان کند. در انقلاب پنجاه و هفت دیگر چنین اعتراضی یک توهم بود و اساساً بعد از اصلاحات ارضی، دیگر کاملاً ارتجاعی بود. انقلاب پنجاه و هفت اولین تحول اجتماعی در تجربه زندگی میلیون ها انسان و نقطه عطف مهمی بود که نقد کارگری به اوضاع زندگی و شرایط اقتصادی، سیاسی موجود را در یک سطح وسیع اجتماعی، مطرح کرد، و بعنوان یک نیروی سیاسی اصلی بمیدان آورد.

انقلاب پنجاه و هفت با مبارزه کارگران خارج از محدوده شروع شد و کالا با اعتراضات کارگری در یک سطح سراسری مدام به پیش رفت و بالاخره نقش تعیین کننده را هم کارگران نفت بازی کردند، با اعتصابی که به اعتراف دوست و دشمن، کم روزیم شاه را شکست و عامل اصلی سرنگونی حکومت شاه بود. در واقع انقلاب پنجاه و هفت شاهد عروج و ظهور چشمگیر طبقه کارگر در عرصه تحولات سیاسی بود و گرچه هنوز چپ، آن چپ واقعی، چپ کارگری و سوسیالیستی که واقعاً نقد و اعتراض طبقه کارگر به وضعیت موجود و به وضعیت سیاسی آن زمان در ایران را نمایندگی کند، بطور روشن و واضح حزب خودش و چهره مشخصی نداشت و هنوز سازمان نیافته بود، ولی با اینحال، همین حضور اجتماعی طبقه کارگر کافی بود که مهر خودش را به انقلاب بزند.

انقلاب پنجاه و هفت، انقلاب شوراهای بود و اگر کسی در این انقلاب از آزادی حرف می زد، منظورش، پارلمان، مجلس و غیره نبود. دیگر آن روایت نوع جبهه ملی از آزادی، در انقلاب پنجاه و هفت، هیچ جایی نداشت و خیلی روشن و واضح بحث شوراهای مطرح بود و آنقدر وسیع و عمیق که از سطح کارخانه ها فراتر رفت و مدارس،

ادارات، دانشگاه ها، محلات و کلاً همه، بطرف "شورا" رفتند و یک جنبش شورایی عظیمی شروع شد که هر کسی می خواست از آزادی، برابری، حقوق و در کل مطالبات بر حقی که این انقلاب حول آنها شکل گرفته بود، صحبت کند، به شورا رجوع می کرد و از شورا دفاع می کرد. در برابر دیکتاتوری شاه همه طرفدار قدرت شوراها بودند و اینکه کشور باید شورایی اداره شود. حتی در بسیاری از کارخانه ها، شوراهای کارگری عملاً قدرت و کنترل امور را در دست گرفتند. این، در واقع تجربه ای بود که انقلاب پنجاه و هفت را به انقلاب اکتبر وصل می کرد و همینطور آن تجربه را مستقیماً وصل می کند به انقلاب سوسیالیستی که امروز در ایران در حال شکل گیری است.

این انقلاب، نه تنها در خود ایران، به آن جنبش چپ سنتی، ملی-اسلامی و اعتراض ملی، مذهبی پایان داد، بلکه در واقع نقد اجتماعی یک روند جهانی بود. نقد جریان مبارزه ضد امپریالیستی از موضع فتوایی، و قوم گرایی، ملی گرایی، و مذهب گرایی و "الهیات رهاشیش" در قالب چپ که همه این گرایشات را در چارگوشه دنیا در دوره جنگ سرد، مثلاً در تجربه چین، و کلاً دوره بعد از انقلاب اکتبر شاهد بودیم. خود انقلاب اکتبر، که از طرف بورژوازی صنعتی روس میشود گفت مصداق شد، تحت نام سوسیالیسم به صنعت گرایی ای دامن زد که بنویه خود منسفا این نوع گرایشات ناسیونالیستی-مذهبی در سراسر دنیا بود.

انقلاب پنجاه و هفت، نقد اجتماعی همه اینها بود، نه آگاهانه، نه به این معنی که یک حزبی، رهبری یا یک جریان قوی چپ در ایران، این نقد را مطرح میکرد. در سطح سیاسی و نظری مبانی این نقد تنها بوسیله منصور حکمت و جریان نوپای مارکسیسم انقلابی نمایندگی میشد که کاملاً در چپ خلاف جریان بود. جریانات سنتی که بستر اصلی چپ را می ساختند نه نماینده انقلاب بلکه خود در واقع موضوع مورد نقد آن بودند.

در اوان انقلاب دوره ای داشتیم که به دوره کتابهای جلد سفید معروف شد. در اواخر سال پنجاه و هفت یک آزادی های عملی بوجود آمد که ادبیات مارکسیستی وسیعاً به شکل کتابهای جلد سفید (چون عنوان و پشت جلد نمی زدند و

شرایط طوری نبود که بشود کتابهای مارکسیستی را با اسم، عنوان نویسنده و تیترو غیره منتشر کرد) چاپ و پخش شد. این ادبیات مارکسیستی اساساً، نوشته های مارکس، انگلس و لنین بودند. مائوئیسم و تئوریهای مشی چریکی و امثالهم در انقلاب خریداری نداشت چون عملاً و واقعاً ربطی به واقعیات جاری پیدا نمیکرد و چیزی را توضیح نمیداد. نه مبارزه شهرها از طریق دهات محلی از اعراب داشت و نه مشی چریک شهری و غیره. انقلاب پنجاه و هفت، بی ربطی همه اینها را به آن جنبش کارگری و حرکت توده مردم که در خیابان ها و در حال مبارزه بود، نشان داد.

این انقلاب همانطور که گفتم، شوراهای وسیعاً مطرح کرد و برای اینکه این جنبش اعتراضی بداند شورا چیست، چطور عمل می کند و چکار باید کرد، در واقع باید به تجربه انقلاب اکتبر و لنین رجوع می کرد. دیگر تجربه چین و کلا تئوریهای انقلاب در کشورهای نیمه فتووال نیمه مستعمره برای انقلابیون پنجاه و هفت حرفی نداشت و دقیقاً به همین علت، نود و نه درصد کتابهای جلد سفید، نوشته های لنین و یا نوشته های اورژینال خود مارکس و انگلس در مورد انقلاب بودند. به بیان دیگر، تمام تجربیات انقلاب اکتبر و تمام درس ها، تئوری ها و آموزش هایی که در آن دوره وجود داشت، بطور عینی و واقعی به تحولات انقلابی در جامعه و آنچه در ایران آن زمان در حال تحقق بود و داشت اتفاق می افتاد مربوط بود. انقلاب مجموعه وسیعی از مسائل را مطرح کرد؛ مثل مسئله ملی و مساله ارضی (که در کردستان و ترکمن صحرا مطرح بود)، مسئله جنگ (که با جنگ ایران و عراق مطرح شد)، مسئله مبارزه با آمریکا و اینکه چه دولتی قابل حمایت است، جایگاه مبارزه ضد امپریالیستی کجاست و غیره و غیره. همه این مسائل در آن شرایط مطرح می شد و جامعه انقلابی با ولع خاصی جواب چپ به این مسائل را می طلبید و می بلعید.

اما همانطور که گفتم یک ضعف انقلاب پنجاه و هفت و در واقع ضعف اساسی آن این بود که چپ واقعی، و نقد و اعتراض سوسیالیستی کارگری تازه داشت شکل میگرفت، متشکل نبود، قوی نبود، متحزب نبود و جریان تعیین صفحه ۳

از صفحه ۲

سبقت از تاریخ ...

کننده ای در اپوزیسیون نبود و دقیقاً به همین دلیل بود که جمهوری اسلامی توانست آن انقلاب را در هم بکوبد.

بورژوازی چگونه انقلاب را در هم کوبید؟ با اتکا به همان جریان های سنتی که از مدت ها قبل در ایران بعنوان اپوزیسیون وجود داشت و فعال بود. بورژوازی جهانی راست ترین و ارتجاعی ترین بخش این اپوزیسیون یعنی خط خمینی را که از یک موضع کاملاً ارتجاعی در مقابل حکومت شاه ایستاده بود، انتخاب کرد و بجلو راند. (امروز حتی خود مقامات جمهوری اسلامی پنهان نمیکنند که خمینی و آمریکا بر سر اینکه انقلاب پنجاه و هفت را از درون به شکست بکشاند، به یک توافقی رسیدند). قرار بود حکومت خمینی، انقلاب را می کوبد (کاری را که شاه نتوانسته بود تمام کند به انجام می رساند) و بعد جای خود را به یک حکومت متعارف سرمایه داری می دهد. انقلاب را کوبید و این وظیفه را انجام داد، ولی بورژوازی جهانی و بورژوازی بومی آنقدر مستأصل و درمانده بود که بالاخره نتوانست حکومت متعارفی برای خودش بوجود بیاورد، به همین دلیل هم، این بحران همواره در طول این تقریباً سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، همراهش بوده است.

از جانب دیگر، ما همین "بحران استیصال" را در یک سطح جهانی شاهدیم. نفس اینکه جمهوری اسلامی را چطور روی کار آوردند و چطور خمینی را زیر نورافکن قرار دادند تا بیاید و به اسم انقلاب، انقلاب را در هم بکوبد، خود، دیگر جزء واقعیات تاریخی است و بر همه روشن است. در آنزمان، این به نظر یک استثنا می رسید، یا اینطور به نظر می رسید که آمریکا و کلاً بورژوازی غرب، ناگزیر شده که در قبال یک تحول مشخصی در ایران، یعنی در برابر انقلاب پنجاه و هفت، به یک نیروی اسلامی متوسل شود. حال آنکه تحولات بعدی نشان میدهد این توسل به جریانات مذهبی و فوق ارتجاعی یک استراتژی و آغاز یک روش و قاعده در سیاست های جهانی سرمایه داری غرب بوده است. به نحوی که با همان ترتیب طالبان را در افغانستان بوجود آوردند تا در مقابل شوروی آنزمان بایستد. میتوان گفت مرحله اول سیاست "

بریزد، در ایران فرو ریخته بود. نه با پرچم دموکراسی و بازار آزاد بلکه با شعار حکومت شورایی و آزادی و برابری در برابر دیکتاتوری ای که خود نماینده تمام عیار سرمایه داری بازار آزاد بود.

انقلاب پنجاه و هفت با قیام بهمین تمام نشد، این انقلاب را ضد انقلاب جمهوری اسلامی با کودتا یا ضربه ای که نهایتاً در سی خرداد به عقب راند. بعد از بقدرت رسیدن خمینی انقلاب تداوم یافت، جنبش شورایی ادامه پیدا کرد، مبارزه کارگران بیکار ادامه پیدا کرد، مقاومت زنان و در کل فشار شوراها برای آنکه بتوانند امور را بدست بگیرند و کنترل را به دولت ارتجاعی اسلامی که روی کار آمده بود، واگذار نکنند، ادامه داشت. در کردستان هم مبارزه ادامه پیدا کرد. همینطور مبارزه در دانشگاه ها و قدرت چپ در دانشگاه ها، اعتراضات زنان علیه حجاب و غیره. همه اینها، ادامه انقلاب بود. انقلابی که نه به ضد آمریکائی گری جریان اسلامی که روی کار آمده بود، تمکین میکرد (چون اساساً روی کار آمده بود که انقلاب را بکوبد) و نه در چارچوب آن نقد ملی، اسلامی، مذهبی که از راست تا چپ ترین شاخه اش، به حکومت اسلامی اقتدا کرده بود، یا برخورد "مشروط و دوگانه" کرده بود، می گنجید.

انقلاب پنجاه و هفت علیرغم همه این موانع به پیش رفت، علیرغم اعلام حمایت نیروهایی مثل حزب توده، اکثریت و غیره از جمهوری اسلامی و علیرغم توهم پراکنی های چپ رادیکال تری که با اتفاقاتی مثل شروع جنگ ایران و عراق یا گرفتن سفارتخانه از طرف جمهوری اسلامی، کاملاً سیر انداختند و به کمپ جمهوری اسلامی پیوستند یا حداکثر یک برخورد دو گانه را تبلیغ کرده و در پیش گرفتند. این، در واقع حداکثر رادیکالیسمی بود که آن چپ سنتی از خودش نشان می داد. با اینحال، بطور عینی و واقعی، جنبش کارگری با شوراها خودش مقاومت می کرد، کنترل را نمی داد، واگذار نمی کرد، در دانشگاه ها چپ ها مقاومت می کردند، دانشجویان به این جمهوری اسلامی که روی کار آمده بود، تمکین نمی کردند. آن جنبشی که امتداد آن امروز "کمونیسم کارگری" و "حزب کمونیست کارگری است، در آن دوره، زبان و برآمد سیاسی این انقلابی بود که

تسلیم نمیشد. نقد چپ سنتی، نوشته های منصور حکمت در نقد بورژوازی ملی (اسطوره بورژوازی ملی - مستقل)، تحلیل درخشانش در مورد مساله ارضی (جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مساله ارضی)، تحلیلی که از حکومت داشت (دو جناح در ضد انقلاب بورژوا-امپریالیستی)، مواضع رادیکالی که در برابر تحولاتی مثل جنگ، یورش رژیم به کردستان، سفارت گیری و غیره اتخاذ کرده بود، همه این نظرات و سیاستهای مارکسیسم انقلابی در واقع داشت به نقد و اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر شکل میداد و آینده را می ساخت.

امروز اگر می بینیم جنبش چپ به روایت کمونیسم کارگری و به روایت انسانی و رادیکال سوسیالیسم کارگری، در جامعه حضور برجسته ای دارد، به این دلیل است که زمینه عینی و واقعی اش را انقلاب پنجاه و هفت بوجود آورد و بر همان زمینه نیز، صدا، نقد و اعتراض طبقه کارگر در این انقلاب، توسط منصور حکمت و جریانی که او شکل داد، نمایندگی شد.

بدین شکل، چپ سنتی در اپوزیسیون کنار زده شد و جمهوری اسلامی بعنوان دولت انقلابی یا دولت ضد امپریالیستی یا برخورد دوگانه و غیره، پذیرفته نشد، رد شد، کنار زده شد و بطور کلی، بورژوازی در اپوزیسیون و در قدرت، در لباس مذهبی یا غیر مذهبی، وسیعاً نقد شد و کنار گذاشته شد. این نقد، در سطح نظری، تئوری و سیاسی از جانب مارکسیسم انقلابی نمایندگی می شد ولی در جامعه، حرف دل کارگری بود که دیگر اعتراضات و شکوه شکایتهای خرده بورژوازی پاسخگوی او نبود. کارگری که دیگر، ما باید صنعتی شویم، مستقل شویم، خودکفا شویم و غیره، به کت اش نمی رفت و فقط یک صدا داشت: "برابری برادری، حکومت کارگری". این، شعاری بود که کارگران می دادند. کارگر وقتی می گفت "حکومت کارگری"، حکومت شوراها خودش را می خواست.

این، بطور واقعی نقد و اعتراضی بود که از انقلاب اکتبر به بعد در جهان سابقه نداشت. در تمام تاریخ چندین دهه بعد از انقلاب اکتبر، سوسیالیسم، به معنی وابستگی به اردوگاه شوروی و بعنوان راه رشد غیر سرمایه داری مدل روسی یا بعنوان مبارزه با فئودالیسم مدل

چینی، در دنیا مطرح شده و اشاعه پیدا کرده بود و به عبارت دیگر، سوسیالیسم را در افکار عمومی به این عناوین می شناختند. انقلاب پنجاه و هفت اما، بطور عینی و در یک تجربه تاریخی، اعلام نمود که سوسیالیسم، این نیست. اعلام کرد که آزادی، پارلمان نیست، اعلام کرد که رفاه، "استقلال و خود کفایی" نیست. این انقلاب، یک "نه عظیم اجتماعی به راست در حکومت ها و در قالب نیروهای چپ بود، در اپوزیسیون و در پوزسیون.

به همین دلیل، این انقلاب را با تمام قدرت کوبیدند. کوبیدند ولی نتوانستند شکست اش دهند، انقلاب پیروز نشد ولی شکست هم نخورد، بلکه زمین را شخم زد و شرایطی بوجود آورد که بر متن آن امروز در ایران می بینیم بورژوازی هنوز نتوانسته خودش را جمع و جور کند، هنوز نتوانسته به یک نظام متعارف سرمایه تبدیل شود، هنوز نتوانسته بحران سیاسی، اجتماعی اش را که انقلاب پنجاه و هفت نقطه شروع اش بود، حل کند و یا حتی تخفیف بدهد. این بحران هر روز شدید و شدیدتر شده است. بورژوازی، هیچگاه نتوانست جامعه ای، حتی شبیه گورستان آریا مهری بوجود بیاورد. زد، کشت و اعدام کرد، ولی این حکومت، هیچگاه نتوانست آن ارعابی را که حکومت شاه در جامعه براه انداخته بود و آن چیزی را که به آن می گفتند "گورستان آریا مهری" در ایران، احیا کند؟ چرا؟ چون انقلاب پنجاه و هفت نرد، این انقلاب ادامه پیدا کرد و در جنبشی هم ادامه پیدا کرد که امروز به آن می گوئیم "کمونیسم کارگری". جنبشی که شعار "سوسیالیسم یا بربریت" را در صدر اعتراضات مردم نشانده است؛ جنبشی که برنامه حکومت شورایی، برنامه آزادی، برابری، حکومت کارگری را نوشت، برنامه "یک دنیای بهتر" را اعلام کرد و اینکه چرا باید این دنیا زیر و رو شود؛ جنبشی که به اعتراض کارگر، تحزب داد، به دستش برنامه داد، به آن شکل داد، سازمان داد و مانیفست اش را نوشت.

برنامه یک دنیای بهتر و حزب کمونیست کارگری، دستاورد و تجسم چنین جنبشی است. پیروزی انقلابی است که در هم کوبیده شد. این انقلاب، همانطور که گفتم پیروز نشد ولی شکست هم نخورد و بلکه در جنبش عظیمی که امروز، انقلاب

از صفحه ۳ سبقت از تاریخ ...

سوسیالیستی آتی را نمایندگی می کند، ادامه پیدا کرد.

این انقلاب، همچنین جواب مردم و کارگران دنیاست به آن چیزی که امروز به آن می گویند "نظم نوین جهانی". همانطور که در گام اول، پاسخ مردم آزادیخواه ایران و دنیا به آن چیزی بود که به آن می گفتند دموکراسی، پارلمان، به چیزی که به آن می گفتند خود کفایی یا راه رشد و توسعه غیر سرمایه داری. این انقلاب، پاسخ عملی طبقه کارگر به این نوع تحریفات، توهمات و به تلاشهایی بود که بورژوازی جهانی در لباس چپ و راست بر علیه سوسیالیسم و طبقه کارگر بکار می برد و برای چندین دهه هم موفق شده بود، چون تحت نام سوسیالیسم در کمپ شوروی خودش را معرفی می کرد و تا وقتی هم که اینطور بود، به هر طرف که می چرخیدی، چه کمپ شرق و چه کمپ غرب، در هر حال، کارگر، آزادیخواهی کارگری، نقد کارگری به سرمایه داری، نمایندگی نمی شد و پیروز نمی گشت. سرمایه داری دولتی و سرمایه داری رقابت آزاد بعنوان مدل دلخواه تبلیغ می شد. یکی به خودش می گفت چپ مدافع "سوسیالیسم موجود"، آن دیگری می گفت نماینده دموکراسی و این چنین خاک دنیا را به توره کشیده بودند. انقلاب پنجاه و هفت، در مقیاس ایران تیشه به ریشه این دو قطب زد و ده سال بعد می بینیم که در مقیاس جهانی همه اینها فرو ریختند. آن ارتجاعی که بعدها تحت نام نئوکنسرواتیسم، نظم نوین جهانی، نسبییت فرهنگی و غیره، در دنیا حاکم شد، تمام قدرت اش را بکار گرفت که در لباس و بوسیله جمهوری اسلامی، در مقابل این انقلاب بایستند، اما هرگز نتوانست جامعه را به تمکین بکشاند.

امروز در همان جغرافیای سیاسی که این بحران در آن درست شده بود، جنبشی شکل گرفته است که انسانی ترین و رادیکال ترین منتقد نظم نوین جهانی است. زدند، کوبیدند و کشتند، ولی هرگز نتوانستند این جنبش عظیم را به عقب برانند و

امروز، علیرغم تمام توحشی که نشان داده اند، جامعه ایران تنها جامعه ای است که مدل های ضد انسانی اپوزیسیونی رواج یافته بعد از جنگ سرد، در آن جایی ندارد.

این مدل ها کدام اند؟ این توهم که آزادی یعنی دموکراسی یا بازار آزاد، این توهم که رفاه یعنی بازگشت به فرهنگ خود، به پرچم خود، به قوم و زبان خود، محلی گری، قوم گرایی. این توهم که اگر جوامع را بخش بخش کنیم، مثلاً صرب را یک کشور کنیم، کروات را یک کشور، مونته نگرو را یکی دیگر، چین ها کشور خودشان، قرقیزستان، لیتوانی، اوکراین و غیره، هر کدام، کشورهای خودشان بشوند، آنوقت مردم آزاد می شوند! مردمی که در این جوامع بلند شدند و اعتراض کردند آزادی می خواستند، برابری می خواستند، دردشان همان دردی بود که مردم ایران داشتند، ولی مردم ایران با تجربه انقلاب پنجاه و هفت، از پیش به همه این آلترناتیو ها گفته بودند "نه". گفته بودند این راهش نیست، گفته بودند که ما حکومت شورایی می خواهیم، آزادی، برابری، حکومت کارگری می خواهیم. انقلاب را در هم کوبیدند اما نتوانستند آرمان و افقش را در هم بکوبند.

اما دنیایی که این تجربه را نکرده بود، بخصوص بعد از فرو ریختن دیوار برلین و بعد از فروپاشی شوروی، در این توهمات غوطه ور شد. کارگران و مردم شریفی که آزادی می خواستند و از سرمایه داری دولتی نوع روسی به تنگ آمده بودند، بدنبال سراب دموکراسی و سرمایه داری بازار آزاد روانه شدند و به جایی هم نرسیدند. وضع شان بدتر شد و نه تنها به آزادی نرسیدند بلکه همان رفاه نسبی را هم که در دوره قبل داشتند، کاملاً از دست دادند. این، تجربه ای بود که دنیا از سر گذراند. اما امروز، از آنجا که انقلاب پنجاه و هفت، از پیش، جواب این وضعیت را داده بود، وقتی جامعه و مردم ایران و مبارزه شان را نگاه می کنیم، می بینیم پیشاپیش صفوف این مردم حرکت می کنند و امروز اگر کارگر لیتوانی، صرب یا کروات و

یا در خود غرب، کارگر انگلیسی و فرانسوی، کارگر آمریکایی، آفریقایی و آسیایی، می خواهد ببیند چه باید بکند، به کجا و چه سمتی باید برود و چه پرچمی را باید بلند کند، در واقع، باید به مبارزه مردم در ایران نگاه کند. تنها جامعه ای که وقتی اعتراض می کند، می گوید "یک کره زمین و یک انسان". پیشروان و پیشکسوتان اش این را می گویند، تنها جامعه ای که پیشروان انقلابی اش می گویند "سوسیالیسم یا بربریت". می گویند منزلت-معیشت حق مسلم ماست. تنها جامعه ای که در آن ارتجاع از شیخ لبنین صحبت می کند و بر خود می لرزد. از صدای آمریکای گرفته تا فلان امام جمعه و فلان شخصیت دوم خردادی اش، از قدرت گیری چپ به هراس افتاده اند. این حمله ای که به انقلاب پنجاه و هفت می کنند، و مشخصاً امسال هم خیلی هیستریک تر از گذشته بود، در واقع، حمله به انقلاب آتی است. تلاش برای جلوگیری از پیروزی انقلابی است که همه شان می دانند دارد مثل آوار بر سرشان خراب می شود. باید دنیا را متوجه این مسئله کرد. باید کارگران، مردم شریف، زحمتکش و محروم جهان را متوجه کرد که راه شما، دموکراسی بازار آزاد و سرمایه داری بازار آزاد و سرمایه داری رقابتی، رژیم چنچ و انقلاب مخملی مورد تجویز بوش و ارتجاع جهانی سرمایه داری نیست. راه شما بازگشت به خود و مذهب و پرچم خود هم نیست. راه شما، همان راهی است که سوت آغازش را انقلاب پنجاه و هفت زد. آن جوانه ای که در آن انقلاب پا گرفت، هم اکنون، درخت تنومندی است که به آن می گوئیم حزب کمونیست کارگری و جنبش کمونیسم کارگری که با پرچم آزادی، برابری و انسان و انسانیت، به میدان آمده و این، دیگر فقط در برنامه اش نیست، فقط در "یک دنیای بهتر" نیست. این دیگر خلاف جریان نیست مثل آن گروهی که منصور حکمت در انقلاب پنجاه و هفت درست کرده بود و مجبور بود با خیل این توهمات و تحریفات بجنگد تا بتواند درد کارگر را مطرح کند. امروز آن جنبش منصور حکمت و آن

مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت کارگری که انقلاب پنجاه و هفت فریاد اش را زد و در برنامه "یک دنیای بهتر" نوشته و تثبیت شد، جنبشی است که بطور وسیعی در خیابان ها دارد می گوید آزادی، برابری، هویت انسانی. دارد در خیابان ها فریاد می زند که "سوسیالیسم به پا خیز برای رفع تبعیض"، دارد سرود انترناسیونال می خواند و می گوید یا سوسیالیسم یا بربریت. می زند اش، می کوبندش، به زندان اش می اندازند و شکنجه اش می کنند ولی نمی توانند شکست اش بدهند. برای اینکه حرف دل مردم است، قدرت دارد، برای اینکه پاسخ به ضرورت امروز است، برای اینکه هفتاد میلیون انسان اینرا می خواهند و نه تنها در ایران، بلکه میلیارد ها انسان در دنیا، در تلاش اند تا راه نجاتی پیدا کنند. راه خلاص و نجاتی می جویند از این دنیای سیاهی که سرمایه داری نوع بوش، دکترین نئوکنسرواتیسم و از آن طرف هم جنبش اسلام سیاسی - که هر دو در واقع ریشه در سرمایه داری امروز دارند - بر این دنیا تحمیل کرده اند. این وضعیت می تواند سرنوشت مردم جهان نباشد، مردم دنیا مجبور نیستند از میان این دو قطب، یکی را انتخاب کنند و این بازمهم پیامی است که انقلاب پنجاه و هفت می دهد: در واقع، این هر دو قطب، در جمهوری اسلامی یکی میشوند. جمهوری اسلامی، بروز و تجسم ضد انقلاب بورژوازی در عصر ما، ضد انقلاب بورژوازی نظم نوین جهانی در برابر انقلاب سوسیالیستی است. بود و هنوز هم هست. وظیفه تاریخی و رسالت اش برای سرمایه داری جهانی این است که جنبش سوسیالیستی را در هم بکوبد، ولی این هم به آخر خط رسیده است. این حکومت، حکومتی است که با بحران زاده شد و این بحران همواره شدت یافت و به همین دلیل است که باید گفت سنگ بنای انقلابی که در ایران در حال شکل گیری است، در انقلاب پنجاه و هفت گذاشته شد. این انقلاب، انقلاب شورها، انقلاب کارگران زحمتکش، انقلاب آزادی، برابری، حکومت کارگری، انسان و انسانیت، در برابر ارتجاع و بربریتی

است که امروز بختک مذهب و قومپرستی و تئوری ها و نظریاتی مثل نسبییت فرهنگی و غیره را بر جهان حاکم کرده و حتی، هویت جهانشمول انسانی را رسماً نفی و انکار می کند. محور مبارزه طبقاتی امروز، در سراسر دنیا بر سر انسان و انسانیت است و در هیچ جایی مثل جامعه ایران، دو صف بربریت و انسانیت اینقدر روشن و شفاف، مقابل هم نایستاده اند و رو در رو نشده اند.

انقلابی که در ایران شکل می گیرد، فریاد اعتراض نه تنها نسل امروز، بلکه ده ها نسل است و به یک تاریخ پر از سرکوب و خونریزی و قساوت که بورژوازی از انقلاب مشروطه تا به امروز بوجود آورده، خاتمه می دهد. و در یک مقیاس جهانی، انقلابی است که یک دوره قهقرائی بعد از انقلاب اکتبر تا به امروز را تمام میکند و باز می گردد به آن انسان دوستی عمیق مارکسیستی که در انقلاب اکتبر تحریف و مسخ اش کردند.

این انقلاب، در واقع، بار دیگر پرچم سوسیالیسم را در یک مقیاس جهانی بلند می کند و با پیروزی اش، نقطه ختمی خواهد بود به تمام توهمات ضد انسانی و غیر انسانی که حتی بعنوان چپ و اپوزیسیون در دنیا، نمایندگی می شوند. انقلابی که شکل می گیرد، جنبش اسلام سیاسی را به زباله دان تاریخ خواهد انداخت و به همراه آن، تمام مدل های بورژوازی نظم نوین جهانی، رژیم چنچ و غیره را نیز، به کنار خواهد زد. این انقلاب، از همین امروز، شعارش را اعلام کرده است "سوسیالیسم یا بربریت". این انقلابی خواهد بود که بربریت را نه تنها در ایران، بلکه در کل جهان در هم می کوبد و پرچم سوسیالیسم را بلند می کند.*

با تشکر از هادی وقفی برای پیاده و تایپ کردن این متن.

این مطلب اولین بار در انترناسیونال ۲۳۲ چاپ شد.

... دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم به چه منجلابی بدل میشود!

انقلاب ۵۷ و انقلابی که در راه است شبهات و تفاوتها

حمید تقوائی

این نوشته بر مبنای بخشی از یک سخنرانی در جلسه هفتگی اینترنتی تنظیم شده است
موضوع بحث ما انقلاب ۵۷ و وجوه تشابه و تفاوت آن با انقلاب آتی است، منتهی ابتدا لازمست به این سؤال بپردازیم که آیا اصولاً انقلابی در راه هست؟ از کجا و چگونه میتوانیم پیش بینی کنیم که در ایران انقلابی بوقوع خواهد پیوست؟!

آیا انقلابی در راه است؟

روشن است که سیاست جزء علوم دقیقه نیست و نمیتوان با اطمینان کامل از وقوع یا عدم وقوع یک تحول اجتماعی-سیاسی نظیر انقلاب سخن گفت. اما میتوان روند اوضاع و سیر تحولات و شرایط عمومی سیاسی و اجتماعی و بخصوص نقش احزاب و جنبشها بر متن این شرایط سیاسی و اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار داد و در این سطح سؤال "آیا انقلابی در افق هست" سؤالی کاملاً مربوط و موجه و قابل پاسخگویی است. طرح و پاسخگویی به این سؤال بخصوص از این نظر حیاتی است که اگر زمینه های سیاسی و اجتماعی شکل گیری یک انقلاب وجود داشته باشد آنوقت مساله وقوع یا عدم وقوع انقلاب تماماً به عملکرد نیروها و احزاب و جنبشهای سیاسی و حتی افراد و شخصیتها گره میخورد. و به همین خاطر است که احزاب و نیروها و شخصیتهای سیاسی بنا بر منافع طبقاتی و اهداف سیاسی معینی که نمایندگی میکنند به سؤال آیا انقلابی در راه است پاسخ میدهند. (این هم یک تفاوت دیگر با علوم طبیعی است. یک محقق فیزیکدان به موضوع مورد مطالعه اش بیطرفانه برخورد میکند اما در عرصه سیاست هیچکس بیطرف نیست).

ابتدا لازمست بر این تأکید کنیم که انقلاب یک امر اختیاری و انتخابی نیست که به خواست و تمایل افراد و یا احزاب بستگی داشته باشد. انقلاب قبل از هر چیز یک ضرورت عینی است، ضرورت عینی در جامعه ای که از یکسو در

آن فقر و تبعیض و بی حقوقی بیداد میکند و از سوی دیگر اعتراض و مخالفتی با سرکوب و بازداشت و زندان و شکنجه و اعدام روبرو میشود. چنین جامعه ای، مانند دیگر بخاری که همه منافذش را بسته اند و مدام آتش زیرش را تند تر میکنند، بالاخره منفجر خواهد شد. امروز جامعه ایران دقیقاً در چنین وضعیتی قرار دارد. اما اینکه آیا بر متن این شرایط انقلابی رخ خواهد داد (و نه مثلاً یک شورش و عصیان کور) و بخصوص اینکه آیا انقلاب پیروز خواهد شد و یا شکست خواهد خورد همانطور که اشاره کردم تماماً به نقش نیروها و احزاب و جنبشهای سیاسی موجود بستگی پیدا میکند.

در سطح سیاسی پاسخ ما به سؤال آیا انقلابی در راه است مثبت است چون انقلاب را تنها راه رهایی از شر جمهوری اسلامی و رسیدن به یک جامعه آزاد و برابر و مرفه میدانیم. میگوئیم انقلاب میشود چون میخواهیم انقلاب را تدارک ببینیم، آنرا سازمان بدهیم و رهبری کنیم و به پیروزی برسانیم. و این البته بهیچوجه امری ارادی و دلخواهی نیست. در آمریکا و یا عربستان سعودی، حتی اگر یک نیروی انقلابی مثل حزب ما وجود داشته باشد، نمیتواند از تدارک و سازماندهی انقلاب سخن بگوید اما در ایران جمهوری اسلامی حتی خود حکومت نگران تکرار ۱۸ تیر است و مانور سرکوب انقلاب سازمان میدهد. حتی ضد انقلابیون هم میدانند جامعه آستان يك انقلاب عظیم است. لنین میگوید انقلاب در شرایطی رخ میدهد که رژیم نتواند حکومت کند و مردم نتوانند تحمل کنند. و این به عین و وصف حال شرایط امروز جامعه ایران است.

تا آنجا که به درماندگی حکومت مربوط میشود سالها است که جمهوری اسلامی با يك بحران عمیق و مزمن سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مواجه است و ما امروز انعکاس این وضعیت را در بهم ریختگی کامل صفوف رژیم و خود افشاگریهایشان از دزدیها و کلاشیهای یکدیگر مشاهده

امروز این اعتصابات بسیار هم وسیع است) خود را صرفاً با کارفرما روبرو نمیبیند بلکه با حکومت درگیر میشود، کارگران در برابر حراست و شوراها و اسلامی و دیگر نیروها و ارگانها سرکوبگر رژیم رودرو و سینه به سینه میایستند و خواستههایشان را مطرح میکنند.

این تقابل با حکومت در مبارزات دانشجویان صریح تر و مستقیم تر خود را نشان میدهد. در همین اعتراضات ۱۶ آذر گذشته دانشجویان شعار "فاشیست برو گم شو" و "مرگ بر دیکتاتور" و "سید علی پینوشه ایران شیلی نمیشه" را مطرح کردند. و یا قبل از آن شورش جوانان آریا شهر را داشتیم که اعلام کردند "حکومت اسلامی نمیخواهیم نمیخواهیم".

مضمون مشترک و اصلی همه این اعتراضات و اعتصابات اینست که جمهوری اسلامی باید برود.

این جنبش وسیع و سابقه داری است که حزب ما آنرا جنبش سرنگونی طلبانه مینامد. این جنبش گاهی شدت میگیرد و بصورت شورشهای شهری ظاهر میشود و با تظاهرات "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "سوسیالیسم پیا خیز برای رفع تبعیض" (که از جمله در تجمع اعتراضی معلمان در دوسال قبل مطرح شد)، و یا شعار "حکومت اسلامی نمیخواهیم" خود را نشان میدهد و گاهی هم محدودتر و بطئی تر، به شکل اعتصابات مطالباتی و یا مقاومت هر روزه زنان علیه حجاب، بروز پیدا میکنند ولی در هر حال این يك جنبش وسیع علیه حکومت است که مدام در حال پیشروی است.

عامل دیگری که افق انقلاب را در چشم انداز قرار میدهد حاشیه ای شدن نیروها و سیاستهای است که به نحوی سازش و مدارا با حکومت و یا جناح و بخشی از حکومت را تبلیغ میکنند. جامعه بعد از تجربه خانمی و دو خرداد به شدت رادیکالیزه شده است و در مقابل کل حکومت قرار گرفته است. دیگر خط استحال و تغییرات تدریجی و دل بستن به این یا آن جناح حکومتی جایگاهی در میان مردم ندارد. و این عبور از سیاستهای نوع دو خردادی به معنای جا باز کردن افق انقلاب و سرنگونی کل حکومت و نظام حاکم در افکار عمومی است. از این نقطه نظر میتوان گفت که تجربه

میکنیم. حتی دارند از حذف ولی فقیه شان از قانون اساسی صحبت میکنند! يك روز برای جلوگیری از انقلاب و بقول خودشان "جلوگیری از تکرار ۱۸ تیر" مانور نیروها انتظامی براه میاندازد و روز بعد، بعد از ناکامی در ارباب مردم، اعلام میکنند طرح امنیت اجتماعی اشتباه بوده است! يك روز دزدیهای یکدیگر را رو میکنند و برای همیگر خط و نشان میکشند و يك روز در مورد حضور شبخ لنین و گسترش مارکسیسم در دانشگاهها یکدیگر هشدار میدهند. جمهوری اسلامی هیچ زمان مانند امروز زیون و درمانده و مستاصل نبوده است.

از سوی دیگر در سطح جامعه و میان مردم مدتها است موضوع "خلاص شدن از شر آخوندها" نقل محافل است. مردم بارها در اعتراضاتشان رو در روی حکومت قرار گرفته اند و اعلام کرده اند "آزادی اندیشه با ریش و پشم نمیشه"، اعلام کرده اند "حکومت اسلامی نمیخواهیم نمیخواهیم"، و اعلام کرده اند "سید علی پینوشه ایران شیلی نمیشه"!

برای مردم سؤال اصلی اینست که چگونه میتوان از شر این حکومت خلاص شد. بعبارت دیگر مدتها است مساله قدرت سیاسی و موضوع ماندن و نماندن رژیم به مرکز توجه جامعه تبدیل شده است. مردم نه تنها در ابعاد وسیع توده ای از رژیم متنفر هستند بلکه آستین بالا زده اند که این حکومت را کنار بزنند و این واقعیت در هر فرصتی که مردم برای اعتراض بدست می آورند، نظیر ۱۶ آذر و یا اول مه و ۸ مارس و حتی چهارشنبه سوری و غیره، بروشنی خود را نشان میدهد.

در جامعه، بخصوص در جنبش کارگری و در میان زنان و جوانان و دانشجویان، اعتراضات وسیعی وجود دارد که گرچه در اکثر این حرکتها اعتراضی صریحا شعار سرنگونی مطرح نمیشود ولی خواست و شرکت مردم درگیر در این مبارزات و مضمون این مبارزات عملاً خلاصی از شر حکومت است. کارگری که اعتصاب میکند (و

اجتماعی توده مردم (مشخصاً در قبال پدیده دوخرداد) زمینه و فضای سیاسی جامعه را برای يك نقد و اعتراض عمیق رادیکال و انقلابی فراهم کرده است. اگر مجموعه این شرایط را در کنار بحران اقتصادی فزاینده و رسوائی حکومت بعنوان يك رژیم سرتا پا فاسد و دزد و جنایتکار قرار بدهیم آنوقت با جرات میتوان اعلام کرد که جامعه ایران در آستانه يك انقلاب عظیم قرار گرفته است.

وجوه تشابه انقلاب آتی با انقلاب ۵۷

انقلابی که در راه است شباهت چندانی به انقلاب ۵۷ نخواهد داشت. تنها در يك سطح عمومی، همانقدر که همه انقلابها بالاخره وجوه مشابهتی دارند که باعث میشود آنها را انقلاب بنامیم، انقلاب آتی نیز به انقلاب ۵۷ شبیه خواهد بود. از نظر شکل و شیوه تحولات در انقلاب آتی نیز مانند انقلاب ۵۷ توده های وسیع مردم شرکت خواهند داشت و تظاهراتها و اعتصابات توده ای شکل خواهد گرفت. انقلاب یعنی اعمال اراده توده عظیم مردم و انقلاب آتی در ایران نیز چنین خواهد بود.

از نظر مضمون مساله محوری انقلاب آتی مانند انقلاب ۵۷ قدرت سیاسی است. آنچه يك تحول اجتماعی را به يك انقلاب تبدیل میکند وسعت جمعیت و گستردگی شرکت کنندگان در اعتراضات و اعتصابات نیست بلکه مضمون و خواست آنست. انقلاب یعنی تحولی که مردم با خواست سرنگونی حکومت موجود به صحنه میآیند و تا سرنگونی حکومت از مبارزه دست نمیکشند. در انقلاب ۵۷ شعار "مرگ بر شاه" این اعتراض و نه عمومی مردم به حکومت را بیان میکرد و امروز شعار "حکومت اسلامی نمیخواهیم نمیخواهیم" میتواند و میرود که چنین نقشی ایفا کند. خواست سرنگونی حتی میتواند در شعار علیه خامنه ای و یا ولی فقیه بیان شود. همانطور که معنی واقعی و عملی شعار مرگ بر شاه سرنگونی کل نظام سلطنت بود هر شعاری علیه ولی فقیه نیز به معنی سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی است. (شعار "سید علی پینوشه ایران

از صفحه ۵ انقلاب ۵۷ و انقلابی که در ...

شیلی همیشه از چنین قابلیت‌های خردار هست. جمهوری اسلامی بدون ولی فقیه مانند نظام سلطنتی منهای شاه خواهد بود. نیروهای نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی که در دوره انقلاب ۵۷ شعار "شاه سلطنت کند نه حکومت" را مطرح میکردند در واقع خواستار حفظ آن نظام بودند. همان نیروها امروز خواهان جمهوری اسلامی منهای ولی فقیه هستند! اینبار میخواهند "رهبر" قهاقت کند و نه ولایت و نظام اسلامی برجا بماند! شرایط عوض شده است اما خط و سیاست ضد انقلاب همان است!

جنبه دیگر شباهت شرایط امروز به دوران انقلاب ۵۷ آمال و خواست مردم و لذا مضمون انقلابی است که در ایران شکل میگردد. خواست مردم در انقلاب ۵۷ آزادی و برابری و رفاه بود. مردم این خواست خود را با شعار مرگ بر شاه اعلام میکردند. مرگ بر شاه از نظر توده مردم بمعنای امحای اختناق و فقر و تبعیض و بیحقوقی بود. توده مردم به این دلایل علیه حکومت شاه انقلاب کردند اما این خواستها متحقق نشد. دقیقا به این دلیل متحق نشد که یک جریان ارتجاعی و ضد انقلابی یعنی خمینی و جنبش اسلامی هم در اپوزیسیون وجود داشت که بدلالی کاملاً متفاوت و صد و هشتاد درجه مغایر با دلایل مردم با حکومت شاه مخالف بود. خمینی همانطور که در خرداد سال ۴۲ اعلام کرد، بدلیل اصلاحات ارضی و دادن حق رای به زنان (که آنرا رواج فحشا میدانست) و رواج بیحجابی و فرهنگ غربی و دلایل ارتجاعی دیگری از اینقبیل با شاه مخالف بود. این جریان ارتجاعی در غیاب یک نیروی رهبری کننده و واقعا انقلابی که خواستهای آزادی خوهانه و برابری طلبانه مردم را نمایندگی کند، توانست رهبری انقلاب را بدست بگیرد و آنرا به شکست بکشاند. دولتهای غربی که دقیقا ظرفیت و پتانسل چپ و آزادیخواهانه انقلاب مردم را میشناختند خمینی و اسلاميون، یعنی ارتجاعی ترین نیرو و شخصیت اپوزیسیون شاه را از کنج تاریخ بیرون کشیدند و بر تارک جامه نشاناندند. در نتیجه انقلاب گرچه شاه را برکنار کرد، اما نتوانست هیچیک از خواستهای انسانی و برحق مردم را

امام و استخاله به یک نوع جمهوری اسلامی و اسلام نوع دیگر محدود شد.

از سوی دیگر در اثر انقلاب ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی که بوسیله سلطنت طلبان نمایندگی میشد در اپوزیسیون و در برابر جمهوری اسلامی قرار گرفت. جنبش سلطنت طلب خواهان احیای وضعیت گذشته است و از همین رو آینده ای ندارد. هیچ جامعه ای آزادی و برابری و آمال و آرزوهای انسانی خود را در گذشته جستجو نمیکند.

هیچیک از این جنبشها نه زائیده و حاصل انقلاب ۵۷ بودند و نه اصولا ربطی به خواستها و آمال انقلاب داشتند. جابجا شدن جنبش ملی اسلامی و جنبش ناسیونالیسم سلطنتی در پوزیسیون و اپوزیسیون را باید در واقع تحولات سیاسی در صف صد انقلاب بحساب آورد. مردمی که انقلابشان را تاراج کرده بودند بوسیله هیچیک از این دو جنبش نمایندگی نشدند.

یک دستاورد انقلاب ۵۷ شکل گیری یک جنبش انسانی، رادیکال، و سوسیالیستی بود که در ادامه خود به حزب کمونیست کارگری رسید. این جنبش نماینده واقعی شوراهای کارگران صنعت نفت و کارگران خارج از محدوده، زنان و دانشجویان و توده عظیم مردمی بود که به انقلاب ۵۷ شکل دادند. امروز این جنبش و حزب ککونیست کارگری پرچم انقلاب آینده را در دست دارد و صف انقلاب را در برابر کلیه نیروهای ضد انقلابی در حکومت و در اپوزیسیون نمایندگی میکند. به نظر من وجود و حضور حزب کمونیست کارگری در متن شرایط سیاسی حاضر مهمترین و اساسی ترین تفاوت شرایط سیاسی امروز با دوره انقلاب ۵۷ است.

اگر در دوره شاه جنبش ملی - اسلامی فضای سیاسی اپوزیسیون را تحت تاثیر خود داشت امروز این کمونیسم کارگری است که رنگ خود را به اعتراضات و مبارزات توده ای زده است. برای اولین بار در تاریخ ایران کمونیسم کارگری و نقد و اعتراض سوسیالیستی به وضعیت موجود در میان مردم جا باز کرده و گسترش یافته است. برای اولین بار سرود انترناسیونال در گردهماییها خوانده میشود و شعار سوسیالیسم بیا خیز و سوسیالیسم یا بربریت در تظاهرات مطرح میشود. و برای اولین بار طبقه حاکم به قدرت چپ در

سایت حزب: www.wpiran.org
سایت روزنه: www.rowzane.com
نشریه انترناسیونال: www.anternasional.com
سایت کانال جدید: www.newchannel.tv

آدرس تماس با حزب:

Tel: 0046-739318404

Fax: 0046-8 6489716

Email: markazi.wpi@gmail.com

آدرس پستی

I.K.K

Box: 2110

127 02 Skärholmen - Sweden

مسئول صفحه بندی انترناسیونال: آر ش ناصر

آزادی، برابری،
حکومت کارگری!

جامعه اعتراف میکند و از حضور "شیخ لنین" در دانشگاهها بخود میلرزد.

این شرایط به این معنی است که این بار توده مردم از حزب و جنبش سوسیالیستی و انسانی طبقه کارگر الهام میگیرند و نقد و اعتراضشان به رژیم و نظام موجود از یک موضع انسانی و سوسیالیستی است.

این فضای چپ و رادیکال بشارت دهنده شکل گیری یک انقلاب چپ و سوسیالیستی در جامعه است. این بار بر خلاف دوره انقلاب ۵۷ جنبش سرنگونی طلبانه روشن و شفاف میداند چه نمیخواهد و به چه اعتراض دارد. انقلاب تحولی سلبی است. هر انقلابی علیه حکومت، علیه وضع موجود و برای نفی و درهم کوبیدن نظم موجود شکل میگردد. توده مردم انقلاب کننده خواستهای انسانی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه خود را در قالب این حرکت نفی ای و اعتراضی بیان میکنند. و پیروزی و عدم پیروزی انقلاب، دقیقا به این امر بستگی پیدا میکند که این حرکت نفی ای تا چه حد میتواند خواستها و آرمانهای انسانی توده انقلاب کننده را برآورده کند. انقلاب ۵۷ شکست خورد چون نفی نظام سلطنتی آزادی و برابری را به همراه نیاورد. چون جریان ارتجاعی اسلامی و شخص متحجری مثل خمینی نماینده "مرگ بر شاه" شد و در نتیجه ارتجاع اسلامی بجای ارتجاع سلطنتی نشست. اما امروز پرچم

متن اولیه این نوشته را ناصر احمدی پیاده و تایپ کرده است*
این مطلب برای اولین بار در انترناسیونال ۲۸۲ چاپ شد.

انقلاب ۵۷ و جنبشهای اجتماعی مصاحبه ناصر اصغری با حمید تقوایی در مورد انقلاب ۵۷

ناصر اصغری: حمید تقوایی، چند روز دیگر ما میرسیم به سی امین سالگرد بهمن ۵۷. رژیم جمهوری اسلامی برنامه های دهه فجرش را راه انناخته و از آنطرف هم خیلی از نیروهایی که در اپوزیسیون هستند چه آنهایی که امروز به این نتیجه رسیده اند و چه نیروهایی مثل سلطنت طلبها و شاه پرستها که از انقلاب اردنکی خورده اند و رفته اند بیرون حکومت، همگی الان انقلاب ۵۷ را ده زجر میدانند و یا در هر حال آنرا يك تحول منفی و نامیمون میدانند. میخواستم نظر شما را بدانم، بفرمایید.

حمید تقوایی: در مورد انقلاب ۵۷ اساسا دو برخورد و تبیین ارتجاعی وجود دارد که هیچکدام ربطی به واقعیت ندارد. یکی موضع جمهوری اسلامی است که انقلاب را اسلامی و خود را حاصل پیروزی آن انقلاب میدانند و معتقد است سه دهه سرکوب و فقر و بیحقوقی که بجامعه تحمیل کرده از ثمرات انقلاب بوده است و این "دستاوردها" را در دهه فجر جشن میگیرند! از سوی دیگر نیروهایی که انقلاب در برابر آنها شکل گرفت و سرنگونشان کرد یعنی نیروهای سلطنت طلب هستند که آنها هم انقلاب را اسلامی میدانند اما چون انقلاب آنها را از قدرت ساقط کرده طبعاً مخالف انقلاب هستند، و سالگرد انقلاب را دهه زجر مینامند. اینها هم جنایات و فجایعی که جمهوری اسلامی بیار آورده را بیای انقلاب و پیروزی انقلاب مینویسند اما از اینجا به این نتیجه میرسند که مردم اشتباه کردند که انقلاب کردند و میباید همان گورستان آریامهری را تحمل میکردند و دم بر نیماوردند!

هر دوی اینها نیروهای ارتجاعی هستند که هیچکدام منافع مردم را نمایندگی نمیکند و در نتیجه هیچکدام هم تحلیل و تبیین و تعریف درستی از انقلاب ۵۷ بدست نمیدهند. منافعشان ایجاب میکند که دروغ بگویند و تحریف کنند و واقعیات را وارونه جلوه بدهند.

در برابر این کمپ ارتجاع باید قبل از هر چیز بگویم که انقلاب ۵۷ انقلابی اسلامی نبود بلکه این ضد انقلاب بود که اسلامی بود! و اساسا همین که رژیم قیام را دهه فجر مینامد میخواهد قیام ۲۲ بهمن را

لوٹ کند و اسمش را نبرد و در یک فاصله ده روزه ای کم اش کند! خمینی و همه نیروهای اسلامی همانموقع مخالف قیام بودند و من بخاطر دارم که عده ای از آخوندهای طرفدار خمینی از جمله هادی غفاری روی ماشینهای وانت بار در خیابانها حرکت میکردند و اعلام میکردند که "امام خمینی فرمان جهاد نداده و برگردید به خانه هایتان!" یعنی درست در روز قیام بهمن داشتند علیه قیام فعالیت میکردند! این مخالفت با قیام بطور نمونه واری بیانگر موضع اینان در قبال کل انقلاب بود.

ببینید انقلاب ۵۷ با شعار اساسی "مرگ بر شاه" شکل گرفت، وقتی مردم میگفتند "مرگ بر شاه" منظورشان "زنده باد آزادی" بود. مردم بخاطر اختناق و بخاطر فقر و بخاطر بی حقوقی که حکومت سلطنتی در ایران بوجود آورده بود علیه نظام سلطنتی مبارزه میکردند. بنابراین منظور مردم از "مرگ بر شاه" مرگ بر تبعیض و بیحقوقی و اختناق بود. در واقع میگفتند ما فقر و تبعیض و ساواک نمیخواهیم و آزادی و برابری میخواهیم. تا آنجایی که به مردم مربوط میشد پیام انقلاب ۵۷ و مضمون انقلاب ۵۷ همین بود. کارگرانی که اعتصاب کردند و زنانی که در انقلاب شرکت کردند و دانشجویان و قشرهای مختلف جامعه همه و همه اینها در صفوف میلیونی بخیابان آمدند بخاطر اینکه از اختناق و از فقر و از تبعیض ذله شده بودند و خواهان رهایی و آزادی بودند! انقلاب يك حرکت رو به پیش و يك حرکت كاملا انسانی و حق طلبانه علیه اختناق و علیه آن وضعیتی بود که به آن میگفتند "گورستان آریامهری". وضعیتی که حققان و تبعیض و فقر و بی حقوقیهای سیاسی و اجتماعی در جامعه بیداد میکرد. میشود گفت انقلاب يك عکس العمل طبیعی و كاملا قابل انتظار توده مردم به چنین وضعیتی بود.

از یکطرف دیگر يك جنبش ملی- اسلامی هم علیه شاه وجود داشت که خمینی ارتجاعی ترین بخش آنرا تشکیل میداد. این جنبش هم مخالف شاه بود اما نه از موضع مردم و به آن دلایلی که اکثریت مردم علیه شاه بودند بلکه از يك موضع

عقب مانده و شرقزده. مشخصا مخالفت خمینی با شاه از ۱۵ خرداد سال ۴۲ و اعتراض وی به اصلاحات ارضی و دادن حق رای به زنان شروع شد. خمینی این اصلاحات را منشا فساد میدانست و خواستار بازگشت به فرهنگ اسلامی و شرقزده بود. این نوع انتقاد به رژیم شاه و فرهنگ غربی وجه مشترک کل نیروهای جنبش ملی اسلامی بود.

اتفاقی که در انقلاب ۵۷ رخ داد این بود که خمینی با پرچم "مرگ بر شاه" ارتجاعی و اسلامی خودش در راس حرکت انقلابی مردم قرار گرفت یا بهتر است بگویم قرار داده شد! بورژوازی و طبقه حاکمه ایران که خود را با خطر يك انقلاب زیرو رو کننده روبرو میدید و دولتهای غربی که نمیخواستند این انقلاب رنگ چپ و کارگری و ضد سرمایه داری بخود بگیرد راه حل را در این دیدند که زیر پر و بال خمینی و اپوزیسیون اسلامی علیه شاه را بگیرند و آنرا به راس انقلاب مردم برانند. خمینی را به پاریس بردند و رادیو تلویزیونها و تمام رسانه های غربی میکروفتن و تربیون در اختیارش گذاشتند تا او را بعنوان رهبر انقلاب به مردم بفروشد. دولتهای غربی تمام تلاش خود را بکار بردند تا حرکت و انقلاب ضد سلطنتی کارگران و توده مردم را تحریف کنند و هرچه بیشتر به کانال حرکت اسلامی و ارتجاعی علیه شاه بیاننازند! و در این کار موفق شدند! لذا به این اعتبار تا آنجایی که هدف انقلاب سرنگونی رژیم شاه بود بهدش رسید و نظام سلطنتی سرنگون شد و شاه رفت اما آن تعبیری که مردم از شعار "مرگ بر شاه" داشتند یعنی "آزادی و برابری" هیچوقت متحقق نشد و جمهوری اسلامی فقر و بیحقوقی و اختناق و حشایانه تر و شدیدتری را بر جامعه حاکم کرد. در حدی که امروز میبینیم که از یکطرف يك اقلیت مفتخور، آیت الله های میلیاردر و اعوان و انصارشان، بر جامعه حاکم اند و در طرف دیگر توده مردمی که زیر خط فقر به سر میبرند و مردم محرومی که با فروختن کلیه زندگیشان را میگذرانند!

انقلاب ۵۷ نه تنها اسلامی نبود بلکه در مضمون و محتوای خودش يك انقلاب چپ و آزادیخواهانه بود که بوسیله خمینی و

اپوزیسیون اسلامی شاه به شکست کشیده شد.

ناصر اصغری: حمید تقوایی، شما به مسائل خیلی زیادی اشاره کردید و امیدوارم که حائلا بتوانیم به گوشه هایی از آن بپردازیم. شما میگویید که نیروهای اسلامی ضد انقلاب بودند و بهر حال مسلط شدند، خوب سوالی که اینجا پیش میاید این هست که چرا اینجور شد؟ علتش چی بود که اسلامیها انقلاب را زدند و مصادره کردند؟

حمید تقوایی: اساسی ترین علتش این بود که متأسفانه هیچ نیروی چپی که شبیه حزب ما باشد در آن جامعه وجود نداشت. البته سازمانهای چپ کم نبودند، چریکهای فدایی بودند و سازمان پیکار بود که از سازمان مجاهدین اشعاب کرده بود و آنموقع خودش را چپ و مارکسیست میدانست و حزب توده هم تا حدی فعال بود و سازمانهای زیادی هم بودند که بخصوص در سال ۵۷ در دل انقلاب شکل گرفتند اما هیچکدام اینها به آن نقد سوسیالیستی وضعیت جامعه و خط کمونیسم کارگری ربطی نداشتند بلکه همه اینها حداکثر جناح چپ همان جنبش ملی اسلامی بودند.

جنبش ملی-اسلامی از نظر فکری روی دوش کسانی مثل جلال آل احمد و دکتر شریعتی بنا شده بود که از زاویه شرق زدگی، از زاویه رجعت به فرهنگ خودمان و از زاویه اسلامی - که حالا خودشان میگفتند اسلام علوی در برابر اسلامی صفوی و از این خزعبلات - علیه شاه ایستاده بودند. اعتراض بخش چپ این جنبش از این فراتر نمیرفت که شاه سنگ زنجیری امپریالیسم است و صنایع مستقل و ملی (بورژوازی ملی) را رشد نمیدهد و جناح راست این جنبش یعنی خط خمینی هم، همانطور که گفتم، صریحا با اصلاحات ارضی و دادن حق رای به زنان مخالف بود و در هر حال همه شان در این متفق القول بودند که شاه غریزه است و باید به فرهنگ و رسم و رسوم "خودمان" یعنی در واقع فرهنگ روستائی و فئودالی، رجعت کنیم. منظور اینست که ما با يك جنبش وسیع ملی اسلامی مواجه بودیم و نه فقط با جناح خمینی و چپ موجود آنزمان هم در همین جنبش قرار میگرفت. اساسا خمینی و اسلاميون طرفدار او تا قبل از سال ۵۷ نقش مهمی در اپوزیسیون نداشتند. مثلاً اگر در دهه ۵۰ به

اپوزیسیون ایران نگاه میکردید نیروهایی مثل چریکها و حتی مجاهدین را میدیدید که آنموقع خودشان را خیلی هم چپ میدانستند و بقول خودشان يك تعبیر چپ از اسلام داشتند و اینها بودند که نیروهای اصلی ضد حکومت بودند. اما مساله این بود که این نیروها هیچ نقدی از جریان خمینی و ارتجاع اسلامی مخالف شاه نداشتند و حتی خودشان را متعلق به يك جبهه مشترك، متعلق به جبهه خلق در برابر امپریالیسم، میدانستند. این جنبش علیه شاه و علیه غرب بود چون خودش شرق زدگی و عقبماندگی را نمایندگی میکرد، و از نظر اقتصادی هم حداکثر قصدش این بود که بورژوازی "ملی و مستقل" در ایران رشد کند و صنایع "خودکفا" داشته باشیم و از نظر فرهنگی هم كاملا عقبمانده و فئودالی بودند و اساسا در مقابل فرهنگ امروزی ایستاده بودند و علیه مدرنیسم بودند.

در نتیجه وقتی که انقلاب شکل گرفت يك نیروی چپ و رادیکالی که با شاه از سر اینکه نماینده سرمایه داری است مخالف باشد و با کل استثمار و بردگی سرمایه داری چه ملی و چه غیر ملی اش مخالف باشد و مانند حزب ما آزادی و برابری و رفاه و سوسیالیسم را نمایندگی کند، يك چنین حزبی غایب بود و طبعاً زمانی که در عرصه سیاسی چنین نیرویی وجود نداشته باشد مردم بدنبال نیروهای موجود در اپوزیسیون کشیده میشوند. بخصوص نیروئی که مانند خمینی لائسه اش میکنند و بر تارک جامعه قرارش میدهند. ضعف اساسی نیروهای چپ سنتی در این بود که نه تنها هیچ نقدی بر اپوزیسیون اسلامی شاه نداشتند بلکه آنرا انقلابی و بقول خودشان جزو جبهه خلق ارزیابی میکردند و بهمین دلیل عملاً اجازه دادند که دول غربی بتوانند ارتجاعی ترین نیروی سیاسی در ایران آن دوره یعنی خمینی و اسلاميون طرفدار او را بعنوان رهبری انقلاب به مردم بفروشد و انقلاب را در هم بکوبند.

با این همه انقلاب با قیام بهمن تمام نشد بلکه ادامه پیدا کرد. در قالب مبارزات دانشجویی، مبارزات در کردستان، مبارزات در ترکمن صحرا، اعتصابات کارگری و مبارزات شوراهای کارگری که وسیع

از صفحه ۷ انقلاب ۵۷ و جنبشهای ...

هم بودند و خیلی از کارخانه ها را دربر گرفته بود و حتی خیلی از شوراها در ادارات و دانشگاهها فعال بودند. دانشگاهها دست چپ بود، و جمهوری اسلامی در نهایت با سی خرداد شصت و دستگیریها و بازداشتها و محاکمات و اعدامهای وسیع در دوره بعد از سی خرداد بود که توانست انقلاب را درهم بکوبد. به این اعتبار جمهوری اسلامی را باید ادامه حکومت ازهارای و شریف امامی بحساب آورد. کاری که آنها نتوانستند انجام بدهند خمینی در سی خرداد شصت بفرجام رساند.

ناصر اصغری: حمید تقوایی، من یکسری سوال برای خودم اینجا آماده کرده بودم/ اما بحث شما سوال را برد به یک جای دیگری! ما در ادبیات کمونیسم کارگری با سه جنبش مواجه هستیم یکی جنبش ملی اسلامی و دوم جنبش ناسیونالیسم پرو غرب و سوم هم جنبش کمونیسم کارگری که همین حزب پرچمدار است. خب چیزهایی که اینجا اشاره شد من دیگر واردش نمیشوم/ اما شما در اینجا به نقش جنبش ملی اسلامی در انقلاب ۵۷ اشاره کردید حالا سوال من اینست که نیروهای چپ هم آنجا بودند و ما مثلاً با طیفی مثل شریعتمداری و طالقانی و خمینی و اینها روبرو بودیم که خود اینها هم با خوشان اختلافهایی داشتند/ اما اینها نیروهای ارتجاعی بودند و در اینجا مورد سوال من نیستند ولی نیروهای دیگر هم همان چپ ها بودند که فکر نمیکنم شما به آنها هم نیروهای ضد انقلاب بگویید/ اما در عین حال آنها هم با این اسلامیهایی ارتجاعی در یک جبهه بودند/ لذا حالا شما این نکته را چطور توضیح میدهید؟

حمید تقوایی: درست است، نیروهای چپ کاملاً از نیروهای ارتجاعی مثل خمینی و آخوندهای طرفدارش متمایز بودند. آنها نوعی رفرمیسم و ضدیت با امپریالیسم را نمایندگی میکردند و نه آن نوع فتوالیسمی که خمینی خواهان آن بود اما تراژدی اینجاست که این نیروهای چپ نه تنها هیچ انتقادی به آن جناح خمینی نداشتند بلکه بعنوان بخشی از جنبش ضد شاهی، خمینی و دارو دسته اش را مترقی ارزیابی میکردند! مثل همان موضع سیاسی که امروز نیروهایی مانند (اس. دبلیو. پی) در دفاع از نیروهای

حماس و حتی در دفاع از احمدی نژاد و در دفاع از حزب الله دارند (با این توجیه که اسلاميون نیروهایی ضد آمریکایی هستند)! دقیقاً از همین موضع چپهای سنتی در ایران از خمینی حمایت میکردند و یا حداکثر انتقادی به او نداشتند. هرنیرویی که ضد شاه بود آن چپ با آغوش باز قبولش میکرد و همانطور که اشاره کردم معتقد به یک جبهه خلق بود که از خمینی تا نهضت آزادی و جبهه ملی و مجاهدین و غیره در این جبهه قرار میگرفت. روشن است که نیرویی مثل فدائی ارتجاعی نبود و بر مبنای آرمان و عقیده خودش آزادی و برابری میخواست ولی فکر میکرد که در این آزادی و برابری خمینی و دارو دسته اش هم شریک است! نهضت آزادی و جبهه ملی هم شریک است! سرمایه دران مستقل و بورژوازی ملی هم شریک است! مساله نه توافق و دنبال روی چپ سنتی از خمینی بلکه نداشتن یک موضع انتقادی و افشاگرانه نسبت به خمینی و کل نیروهای اسلامی ضد شاه بود. و حتی بعد از اینکه خمینی بقدرت رسید، بعد از کشتارهای سی خرداد شصت و تابستان ۶۷، بعد از اینکه دیگر ارتجاع و توحش خمینی و دارو دسته اش بر توده عظیم مردم ایران معلوم شد باز هم دیدیم که بخشی از این نیروهای باصطلاح چپ، نیروهایی مثل حزب توده و فدائیان اکثریت، طرفدار جمهوری اسلامی بودند و هنوز هم هستند! چرا اینطورست؟ چون اینها اساساً به یک جنبش اجتماعی واحد، به جنبش ملی-اسلامی تعلق دارند.

ببینید کاری که انقلاب ۵۷ کرد این بود که جنبش ملی اسلامی را بقدرت رساند و سلطنت طلبان را به اپوزیسیونراند. در دوره شاه چیزی بنام جنبش ناسیونالیسم عظمت طلب در اپوزیسیون نداشتیم چونکه حاکم بود و حکومت میکرد ولی بعد از انقلاب بود که این نیرو به اپوزیسیون رانده شد و یک جنبشی را شکل داد که امروز به آنها میگوییم جنبش ناسیونالیسم عظمت طلب (جمهوری خواهان ملی و سلطنت طلبان و مشروطه طلبان مشروط و غیر مشروط و صریح و غیر صریح و تمامی تلویزیونهای لوس آنجلسی همه اینها جزو آن جنبش هستند). به این ترتیب انقلاب جای دو ضد انقلاب را عوض کرد: سلطنت طلبان به اپوزیسیون رفتند و ملی اسلاميون

به حکومت رسیدند. اما همه جناحهای جنبش ملی اسلامی به یکسان در قدرت سهیم نشدند. جناح راست یعنی خمینی و خط ولی فقیه قدرت را در دست خودش متمرکز کرد و بقیه نیروهای این جنبش-از حزب توده و اکثریت تا بقایای نهضت آزادی و جبهه ملی- را بتدریج به یک نوع اپوزیسیون قانونی و قابل تحمل، اپوزیسیون نوع دوخردادی، راند.

این اپوزیسیون را ما اپوزیسیون پرو رژیم مینامیم چون با نظام جمهوری اسلامی مخالفتی ندارد بلکه حداکثر اعتراضش به انحصار گری جناح ولی فقیه محدود میشود. جمهوری اسلامی در واقع آرمان جنبش ملی اسلامی را متحقق کرده است: ضدیت با آمریکا، مخالفت با غربزدگی، بازگشت به فرهنگ خودی، صنایع مستقل و غیره همه اینها تمام و کمال متحقق شده و به این معنی جنبش ملی اسلامی کاملاً پیروز شده است. این در پایه ای ترین سطح علت طرفداری کل نیروهای جنبش ملی اسلامی از چپ تا راست از نظام موجود است.

اما در صحنه سیاسی در ایران تنها دو جنبش سلطنت طلبان و ملی اسلاميون حضور ندارند. با انقلاب ۵۷ جنبش سومی پا به عرصه گذاشت و رشد کرد و قدرت گرفت که کمونیسم کارگری نامیده میشود و حزب ما بخش متشکل و حزیبت یافته این جنبش است.

از همان سال ۵۷ حرکتی را که منصور حکمت با سازمان اتحاد مبارزان کمونیست شروع کرد در واقع یک پرچم دیگری را بلند کرد و از همانموقع اعلام کرد که خمینی ازتجاعی است. بعنوان مثال بخاطر دارم که در نوروز ۵۸ که خمینی فرمانی را علیه شوراها و خواستهای زنان و کارگران صادر کرد اتحاد مبارزان اعلام کرد که این خط سرکوب و بازپس گرفتن دستاوردهای مردم است و آترا عیدی سیزده ماده ای خمینی به کارترنامید. بعبارت دیگر جریانی که امروز در قامت حزب کمونیست کارگری حضور قدرتمندی در صحنه سیاست ایران دارد از همان آغاز کار خود اعلام کرد که تا آنجا که به سرکوبگری و مقابله با خواستهای توده مردم مربوط است خمینی عملاً فرقی با آمریکا ندارد. در آن مقطع مساله این بود که حکومت خمینی که به سرعت پایگاه خود را در جامعه از دست میدید به سیاست ضد آمریکائی گری متوسل شده بود. در آبانماه ۵۸ بساط اشغال

سفارت آمریکا و گروگان گیری نیروهای آمریکایی را براه انداختند و در این شرایط بود که منصور حکمت و اتحاد مبارزان کمونیست اعلام میکرد ضد آمریکائی گری معیار مترقی بودن و انقلابیگری نیست بلکه معیار اینست که یک دولت و یا نیروهای سیاسی چقدر مدافع کارگران و خواستهای برحق توده مردم باشد. تا همین امروز هم یک وجه تمایز حزب ما از میشود گفت کلیه نیروهای چپ دیگر مقابله با این نوع ضد آمریکائی گری است که با بالا گرفتن هر نوع خطر تهدید حمله نظامی آمریکا به ایران (و یا هر حمله اسرائیل به فلسطینیان) عود میکند و چپهای ملی-اسلامی را در ایران و در سطح جهانی مستقیم و یا غیرمستقیم در کنار حماس و حزب الله و جمهوری اسلامی قرار میدهد!

از نظر اجتماعی و طبقاتی باید گفت که حزب کمونیسم کارگری انعکاس حضور وسیع و فعال طبقه کارگر و شکل گیری جنبش شورائی و اعتصابات وسیع کارگری، در سالهای انقلاب، از ۵۶ تا سال ۶۰، بود. برنامه یک دنیای بهتر در واقع برنامه پیروزی انقلاب ۵۷ بود؛ اگر انقلاب پیروز میشد آن برنامه را میبایست پیاده میکرد. انقلاب را شکست دادند اما معنی پیروزی و پرچم پیروزی را خط کمونیسم کارگری در جامعه بلند کرد و این حزب و جنبش امروز در برابر جمهوری اسلامی و کل نیروهای سلطنت طلب و کل جنبش ملی اسلامی ایستاده است و منافع واقعی کارگران و توده های مردم را نمایندگی میکند.

ناصر اصغری: حمید تقوایی اصولاً به چه تحولی میگویید انقلاب و چرا انقلاب ضروری و مطلوب است؟ کسی که به حرفهای شما گوش میکند ممکن است به این نتیجه برسد که معلوم نیست که توی آن جبهه انقلاب چی هست و انقلاب همیشه نشان داده که خشونت میآورد و فلان و بهمان؟! چرا انقلاب؟!

حمید تقوایی: ببینید من قبلاً هم به این اشاره کردم که انقلاب به اراده کسی بستگی ندارد. هر انقلابی بر پایه شرایط و زمینه های عینی و اجتماعی و اقتصادی معینی شکل میگیرد. سیاست و نیروها و احزاب سیاسی بر این زمینه عینی عمل میکنند، در کنار و یا در مقابل انقلاب قرار میگیرند و عملکرد آنها

مسلماً در شکلبندی و سیر مشخص تحولات انقلابی و بخصوص شکست و یا پیروز هر انقلاب نقش تعیین کننده ای دارد اما نفس شکل گیری و رخ دادن انقلاب مستقل از اراده احزاب است.

انقلاب در جوامعی اتفاق میافتد که از یکطرف بی حقوقی و فقر و تبعیض در آن بیداد میکند و از طرفی هم هیچ نوع امکانی برای ابراز اعتراض و مخالفت و تغییر اوضاع وجود ندارد. معمولاً اختناق و فقر، سرکوب و تبعیض لازم و ملزوم یکدیگرند. معمولاً دولتهای فاسد و دزد و جنایتکاری نظیر جمهوری اسلامی میکوشند با تحمیل اختناق و اعمال سرکوب و دیکتاتوری یک جامعه فقر زده و و اشباع شده از تبعیض و نابرابری و بیحقوقی را مطیع و منقاد خود نگهدارند. انقلاب از چنین شرایطی سر بلند میکند. این زمینه اقتصادی و اجتماعی در انقلاب ۵۷ وجود داشت و امروز هم وجود دارد.

هر جامعه ای را به این وضعیت بیاندازید بالاخره فوران و طغیان خواهد کرد، چون مردم میخواهند زندگی کنند و جامعه میخواهد باقی بماند. ضرورت انقلاب از ضرورت زندگی کردن ناشی میشود. مردم میخواهند یک زندگی انسانی داشته باشند، رفاه داشته باشند، آزاد و برابر باشند، و زمانی که شما اینها را از مردم دریغ میکنید و هر اعتراض و مخالفتی را با زندان و شکنجه و اعدام پاسخ میدهید، خواه نا خواه جامعه را به سمت انقلاب سوق میدهید. انقلاب یک انتخاب نیست یک ضرورت است.

اما اینکه انقلاب دقیقاً کی و به چه شکلی اتفاق میافتد، چه مشخصاتی دارد، حول چه شعارهایی شکل میگیرد، و پیروز میشود یا شکست میخورد و غیره همه اینها مسائل بازی است و اینجا دیگر نقش نیروهای سیاسی، نقش جنبشها و احزاب و شخصیتها تعیین کننده است.

نکته دیگری که لازم است تاکید کنم اینستکه بنابر تعریف، مسئله اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است. مردم برای گرفتن خواستهای ویژه ای مثل اضافه دستمزد و این یا آن مطالبه صنفی انقلاب نمیکند و یا اگر این مطالبات را داشته باشند به این نتیجه میرسند که تا وقتی که

از صفحه ۸ انقلاب ۵۷ و جنبشهای ...

حکومت بر سر کار باشد این مطالبات برآورده نخواهند شد و بهمین خاطر انقلاب شکل میگیرد.

اما تا آنجا که به نیروهای سیاسی مربوط میشود سوال اینجاست که آیا شما انقلاب را حقانی میدانید و با استقبال میروید یا اینکه در مقابلش میایستید؟ و اینهم بستگی به این دارد که شما چه اهداف و سیاستهایی را نمایندگی میکنید. حزب ما حزبی هست که افق انقلاب را در مقابل جامعه میگذارد و میگوید که انقلاب مطلوب است و ضروری است و انقلاب راه آزادی است و در جامعه ایران بطور عملی و واقعی برای رسیدن به آزادی و برابری راه دیگری وجود ندارد. حزب ما به استقبال انقلاب میرود و زمینه و شرایطی را فراهم میکند که وقتی دیر یا زود انقلاب شکل گرفت کارگران و توده عظیم مردم آماده شده باشند، سازماندهی شده باشند و حزب خودشان را انتخاب کرده باشند برای اینکه آن انقلاب بتواند به پیروزی برسد. از یکطرف هم نیروهایی هستند که گرچه خودشان را جزء نیروهای اپوزیسیون میدانند اما با انقلاب مخالفند. معتقدند انقلابی در کار نیست و یا اگر رخ بدهد خشونت است و غیر مدنی است و حاصلی ندارد و غیره. این نیروها با انقلاب مخالفند چون منافعشان ایجاب میکند که انقلابی رخ ندهد. منافعشان ایجاب میکند که مردم علیه این سیستم بلند نشوند. خواست اینها حد اکثر تغییراتی در دل همین نظام و رسیدن تدریجی به نوعی جمهوری اسلامی دیگر و یا سلطنت دیگر است.

این نیروها به این دلیل با انقلاب مخالفند که سیاستها و اهدافشان متناقض با سیاستها و اهداف توده مردم است و مسئله از اینجا نشأت میگیرد.

نکته دیگری که اینجا لازمست توضیح بدهم معنی دو گانه انقلاب، یکی معنی هدف و مضمون انقلابی و دیگری شیوه انقلابی تغییر یک حکومت است. در جهان واقعی تقریباً همیشه برای پیاده کردن اهداف و سیاستهای انقلابی باید علیه نظم موجود انقلاب کرد اما از لحاظ تحلیلی و نظری اهداف انقلابی و شیوه انقلابی لزوماً وابسته به یکدیگر نیستند. ممکن است در صورت وجود شرایط واقعا آزاد

باشد.

به نظر من یک درس انقلاب ۵۷ اینست که نیروهای انقلابی را باید بر مبنای مضمون اهداف و سیاستها و نه شیوه‌های فعالیت و مبارزه شان محک زد.

مسئله در جوامع سرمایه داری بخصوص جوامعی مثل ایران تحقق اهداف انقلابی بدون یک انقلاب ممکن نیست. اما این امکان هم کاملاً وجود دارد که نیروهای ارتجاعی، قوم پرستان و یا نیروهای سلطنت طلب و مذهبیون "دگر اندیش" و غیره در رأس حرکت‌های انقلاب مردم قرار بگیرند و یکبار دیگر آنرا به بیراهه و شکست بکشاند. به همین دلیل در تدارک یک انقلاب پیروزمند نقد اهداف و مضمون سیاستها ی نیروها و جنبشهای اپوزیسیون نقش اساسی ای ایفا میکند.

حزب ما برای تحقق اهداف و سیاستها انقلابی که آمال اکثریت مردم را نمایندگی میکند خواهان تدارک و سازماندهی انقلاب است. ما معتقدیم انقلاب مطلوب ترین و متمنانه ترین راه رسیدن به آزادی و برابری یک جامعه مرفه و انسانی است. راه دیگر وجود ندارد.

بنظر من انقلاب حتی مسالمت آمیز ترین راه تغییر حکومت است. هرچه انقلاب وسیع تر باشد و توده مردم بیشتری در تحولات سیاسی دخیل باشند و وسیعتر به خیابان بریزند و هرچه قدرت جمعیت بیشتر و متشکل تر باشد آنوقت امکان برخورد خشونت آمیز و سرکوبگری و خون پاشیدن به انقلاب از جانب جمهوری اسلامی کمتر و کمتر میشود. بهمین خاطر ما فکر میکنیم که انقلاب انسانی ترین و مسالمت آمیزترین راه است و برعکس هرنوع کودتا و هر نوع "رژیم چنج" از بالا جنگ داخلی بین جناحهای حکومت را دامن خواهد زد و مردم را قربانی خواهد کرد و یک سناریوی سیاهی مثل شرایط عراق بوجود خواهد آورد.

ناصر اصغری: حمید تقوایی، تعبیر و تفسیری که شما از انقلاب دادید بنظر من هم جالب بود و هم تازه، اینرا به این دلیل گفتم که بسیاری از نیروهایی که قبلاً در این انقلاب شرکت کرده بودند و حتی بخشی از کسانی که از حزب ما جدا شده اند معتقدند که اساساً نیسیالیست انقلاب میشد. نظرتان در این مورد چیست؟

حمید تقوایی: بیندیشی از نیسیالیست ۵۷ بستگی به این دارد که موضع امروز شما

چیست؟ اگر در افق شما انقلابی هست و فکر میکنید که جامعه ایران باید با انقلاب آزاد شود آنوقت طبعاً جوهر انسانی و آزادیبخش انقلاب ۵۷ برسمیت میشناسید و اجازه نمیدهد آنرا اسلامی و یا یک اشتباه و خطای تاریخی و خشونت و غیره بنامند.

ما از آن انقلاب اعاده حیثیت میکنیم و بر مضمون و جوهر انسانی و آزادیبخش آن تاکید میکنیم چون میخواهیم به استقبال انقلاب آتی برویم. کسی که سیاستش انقلاب نیست و نوع سیاست دوم خردادی و یاس گرایی و انحلال طلبی یا امروز پرچم "انقلاب نشود" و غیره و غیره را میخواند بلند کند طبعاً باید برگردد و به مردم بگوید که آن انقلاب اسلامی بود و یا نیسیالیست انقلاب میشد و یا ربطی به کارگران نداشت و غیره؛ و همه اینها را دارند میگویند. میگویند انقلاب ۵۷ کارگری نبود یا خلقی بود یا اسلامی بود و یا اصلاً انقلابی در کار نبود و مردم اشتباه کردند! میگویند مردم اشتباه کردند که آمدند به خیابان برای اینکه بگویند که دیگر انقلاب نکنید و بخوابان نیایید.

هرکسی گذشته را از دید آینده خودش و از زاویه سیاستها و منافع که امروز دارد تعبیر و تفسیر میکند. امروز حزب ما پرچم انقلاب را بلند کرده است، از حیثیت انقلاب ۵۷ و از قدرت مردم در انقلاب ۵۷ و از محق بودن مردم در انقلاب ۵۷ دفاع میکند و آن انقلاب را در مضمون خودش یک انقلاب چپ و آزادیخواهانه و برابری طلبانه میدانند. این موضع گیری برای ما به این معناست که باید آن جامعه یکبار دیگر بلند شود و انقلاب کند.

نکته دیگر اینکه شکست یک انقلاب به این معنی نیست که انقلاب از صفحه تاریخ پاک میشود به نحوی که کوئی هیچ اتفاقی نیفتاده است! بعد از هر انقلاب حتی اگر شکست بخورد جامعه به جای اولش بر نمیگردد. انقلاب ۵۷ علیرغم تمام توحش و جنایاتی که جمهوری اسلامی اعمال کرد تأثیرات عمیقی بر شرایط سیاسی در ایران داشت. جمهوری اسلامی علیرغم تمامی کشتارهایش هیچوقت نتوانست گورستان آریامهری را احیا کند. من بخاطر دارم که در زمان شاه مردم از سایه خودشان میترسیدند و حتی در مهمانیهای خصوصی هم نمیتوانستند بگویند که بالای چشم اعلیحضرت ابروست! میترسیدند که یک ساواکی در بینشان باشد! اما در جمهوری اسلامی از همان ابتدا نه تنها در مراسم های خصوصی بلکه در ویلاگها و در اینترنت و در تاکسی و در مجامع میبینیم که مردم

دارند همه اینها را جوک میکنند و به ریش این حکومتیان میخندند! این شکستن تابوی بالاییها که گویا همه جا را تحت کنترل دارند و مردم باید تابع و مطیع باشند و این ترس که میزنند و میکنند ساواک هست و ساواما هست و غیره همه اینها در جامعه ما فرو ریخت و اینها همه از دستاوردهای انقلاب ۵۷ بود.

امروز توده مردم بخصوص نسل جوان خیلی رادیکالتر و روشتر و مسلط تر به اوضاع سیاسی هستند تا دوره اختناق آریامهری. نقد و اعتراضی که مردم نسبت به مذهب دارند، نقدی که نسبت به تبعیض علیه زنان دارند و دیدی که نسبت به یک زندگی مدرن دارند و توقعی که از یک زندگی انسانی دارند بسیار پیشرو تر و آگاهانه تر از تلقیاتی توده مردم در زمان شاه است. کلاً یک فضای فکری چپ و رادیکال در اعتراض به وضع موجود وجود دارد که در پایه ای ترین سطح باید آنرا یک دستاورد انقلاب ۵۷ بحساب آورد. جامعه ایران با انقلاب ۵۷ با نقد و اعتراض شرق زده و ملی مذهبی یک تسویه حساب تاریخی و اجتماعی کرد.

یک دستاورد مهم دیگر انقلاب که روی دیگر سکه همین تسویه حساب تاریخی است یا به میدان گذاشتن جنبش و حزب کمونیست کارگری بود. انقلاب را فروکوفتند اما طبقه کارگر که نقش اساسی در انقلاب ایفا کرده بود به مرکز سیاست رانده شد، متحزب شد و پرچم سوسیالیسم را بالا برد و چنان شد که در دل اعتراضات اعلام کردند "سوسیالیسم بیا خیز برای رفع تبعیض" و "سوسیالیسم یا بربریت" و در تجمعات سرود انترناسیونال خواندند و شعار آزادی برابری همه جا را گرفت.

این جو اعتراضی چپ در جامعه ایران بخصوص از این نظر حائز اهمیت است که بعد از انقلاب ۵۷ مهمترین اتفاقی که در جهان رخ داد فروپاشی بلوک شوروی بود و بیکه تازی سرمایه داری افسار گسیخته نظم نوینی. در این دوره هر نوع اعتراض در جوامع اروپای شرقی و بازمانده از بلوک شوروی در قالب دموکراسی غربی و با پرچم دموکراسی نوع بوش وصل سرمایه داری بازار آزاد صورت میگرفت. بقول منصور حکمت مردم آزادی میخواستند و پارلمان تحویل میگرفتند. نان و رفاه میخواستند و اقتصاد بازار آزاد تحویلشان داده میشد. اما این سیر قهقرائی در جامعه ایران تأثیر چندانی نداشت چرا که انقلاب ۵۷ جامعه ایران را

تاریخ شکست نخوردگان چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷



منصور حکمت

پیمانهای ورشو و ناتو و هالوترین طرفدارانشان به آن "ازدگاه سوسیالیسم" اطلاق میشود، یک زلزله سیاسی و اجتماعی بود که کل دنیا را تکان داد. نفس حذف یک قطب از جهانی دو قطبی، جهانی که همه چیزش، از اقتصاد و تولید تا علم و هنر، برای دهها سال بر محور تقابل این دو قطب شکل گرفته بود، به اندازه کافی زیر و رو کننده بود. اما آنچه در قلمرو افکار و اندیشه تعیین کننده بود، این واقعیت بود که حاکمان جهان و گله وسیع سخنگویان و مبلغین جیره خوارشان در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها، توانستند سقوط شرق را سقوط کمونیسم و پایان سوسیالیسم و مارکسیسم تصویر کنند. کل این شعبده بازی البته بیش از شش سال بطول نیانجامید و تمام شواهد امروز حاکی از اینست که این دوران فریب دیگر به سر رسیده است. اما این شش سال دنیا را تکان داد. این پایان سوسیالیسم نبود، اما سرخ‌خونی بود به اینکه پایان سوسیالیسم واقعا چه کابوسی میتواند باشد و دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم، به چه منجربایی بدل میشود. معلوم شد جهان، از حاکم و محکوم، سوسیالیسم را با تغییر تداومی میکند. پایان سوسیالیسم را پایان تاریخ خواندند. معلوم شد پایان سوسیالیسم پایان توقع برابری است، پایان آزاد اندیشی و ترقی خواهی است، پایان توقع رفاه است، پایان امید به زندگی بهتر برای بشریت است. پایان سوسیالیسم را حاکمیت بلامنازع قانون جنگل و اصالت زور در اقتصاد و سیاست و فرهنگ معنی کردند. و بلافاصله فاشیسم، راسیسم، مرد سالاری، قوم پرستی، مذهب، جامعه ستیزی و زورگویی از هر منفذ جامعه بیرون زد.

موج "تواندیشی" ای که بدنبال این

ماجرا در سطح کل جهان براه افتاد دیدنی بود. در یک مسابقه بین المللی ندامت و خودشیرینی، فضایل دیروز عار شمرده شدند، اصول دیروز نفرین شدند و آرمانهای دیروز به ریشخند گرفته شدند. حقارت و تسلیم بعنوان معنی زندگی به کرسی نشست. در فرهنگ تواریت روشنفکران نظم نوین، هرکس که زندگی بهتری برای هموعانش میخواست و معتقد بود که وضع موجود میتواند باید تغییر کند، هرکس که به برابری انسانها قائل بود و به یک آینده بهتر دعوتشان میکرد، هرکس که از لزوم تلاش جمعی آدمها برای تاثیرگذاری بر سرنوشت و سهمشان در جهان سخن میگفت، هرکس که دولت و جامعه را در قبال فرد و آسایش و آزادی او مسئول میدانست، از هزار و یک تربیون، خوشخیال، قدیمی، کم عقل و پا در هوا لقب گرفت. بیاس نشان خرد شد، رها کردن آرمان های والای بشری واقع بینی و درایت خوانده شد. ناگهان معلوم شد که هر ژورنالیست تازه استخدام و هر استادیار تازه به کرسی رسیده و هر سرهنگ بازنشسته پاسخ غولهای فکری جهان مدرن، از ولتر و روسو تا مارکس و لنین، را دارد و کل معضل آزادیخواهی و برابری طلبی و تلاشهای صدها میلیون انسان در چند قرن اخیر، جز اتلاف وقت بیحاصلی در مسیر رسیدن به عمارت با شکوه "پایان تاریخ" نبوده است و باید هرچه زودتر به فراموشی سپرده شود.

در متن این فضای بین المللی است که انقلابیون دیروز به "باز اندیشی" پیرامون انقلاب ۵۷ و انقلابیگری بطور کلی نشسته اند؛ و نتایجی که گرفته اند بیش از آنکه از ناکامی انقلاب ۵۷ ناشی بشود، مدیون روند تسمخ ایده آلهای و اصول در مقیاس بین المللی است که چند سالی به مد روز بدل شد.

گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خودفریبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست

نخوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر میخوانند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آلهای و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد

مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید پیای مسببین آن نوشت. مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخوانند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخوانند، ساواک نخوانند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخوانند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاخی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. برخلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندهای جزء نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلاقگی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "نمرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خزعبالات ممکن است بدر کاریر شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سرسوزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که

است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلا به این جهنم چشم گشوده اند و جز این خاطره ای ندارند. و برای بسیاری دیگر، زنده ترین خاطره، یاد چهره های فراموش نشدنی انسانهای پاکی است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب؟

شاید برای بعضی عاقبت ناخیرام انقلاب ۵۷ در این روند "تواندیشی" نقش داشته است. اما نه وسعت این ندامت و نه تلخی لحن و هیستری نواندیشان امروز، هیچیک را نمیتوان با ناکامی انقلاب ۵۷ توضیح داد. انگار کنار پلی نشسته اید و بازگشت لشکر شکست خورده ای را میبینید. غیر قابل انتظار نیست که این شکست خوردگان را محزون، مبهوت، ساکت و افسرده ببابید. اما این جماعت مشت گره کرده اند.

وقتی دقیق تر گوش میکنید، میبینید انگار دارند سرودی را زمزمه میکنند، آری، اشتباه نمیکند، اینها دارند به جنگ میآیند، به جنگ "سرزمین" و "ازدگاه" و "قلعه خود، یا بهرحال آنچه خود روزگاری چنین پنداشته و نامیده بودند. اینها دارند برای انتقام از "خود" و "خودی" های دیروز برمیگردند. برای کسی که از داخل قلعه به بیرون نگاه میکند، این حتما منظره هولناکی است. کمتر انقلاب ناکام و جنبش شکست خورده ای چنین تلخ توسط مشتاقان دیروزش بدرقه شده است. انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دوران حکومت آئنده، انقلاب پرتقال، اعتصاب معدنچیان انگلستان، برای مثال، همواره احترام زیادی نزد پیش کسوتان و شرکت کنندگان خود داشته اند. علت نو اندیشی امروز انقلابیون دیروز ایران را باید جای دیگری جستجو کرد. واقعیت اینست که همین سالها، سالهای پس از انقلاب ۵۷، در سطح جهانی مصادف با رویداد به مراتب مهمتری بود. سقوط بلوک شرق، که این اواخر دیگر فقط در تبلیغات عوام فریب ترین سخنگویان

میگیرند در سالهای اخیر یک روند "بازبینی" و "بازنگری" در بین انقلابیون و چپگرایان اپوزیسیون ایران در جریان بوده است. نگاهی به نشریات متعددی که این طیف بویژه در خارج کشور منتشر میکنند به وجود چیزی از این دست صحنه میگنارد، هرچند در اینکه "بازبینی" کلمه مناسبی برای توصیف این روند باشد جای تردید جدی هست. در خلوت، وقتی بیان حقیقت کسی را نمیروانند، میتوان این روند را یک روند ندامت توصیف کرد. اما در انظار عموم، جایی که، بویژه این روزها، نزاکت سیاسی (Political Correctness) حکم میراند، شاید کلمه "تواندیشی" معادل بهتری باشد. یکی از اولین قربانیان این روند تواندیشی مقوله انقلاب و انقلابیگری بطور کلی و انقلاب ۵۷ بطور اخص بوده است.

هر ماه کوهی مطلب توسط افراد و محافل و جریانها متشکل از بازماندگان و انقلابیون پا به سن گذاشته انقلاب ۵۷ منتشر میشود. خواندن و تعقیب کردن همه اینها و شریک شدن در مشغله ها و دنیاهای ذهنی نویسندگان آنها هم عبث و هم بسیار دشوار است. اما دیدن روند "تواندیشی" که ذکرش رفت سخت نیست. میتوان از شیوه "تداعی معانی" که یک ابزار روانشناسی است سود جست و عکس العمل این ادبیات را به کلمات کلیدی ای، مثلا خود مقوله انقلاب، چک کرد. تصویری که بدست می آید جای ابهام باقی نمیگذارد. انقلاب: افراط، انقلاب: خشونت، انقلاب: استبداد، انقلاب: انهدام و چرا که نه؟ آخر چه کسی از این بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی ممنوع است، زن بودن جرم است، زندگی کردن جزا

از صفحه ۱ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

می‌طلبید و این سلسله مقالات تنها گوشه بسیار کوچکی از کاری است که باید صورت بگیرد. این مقالات در شماره ۳۳۶ تا ۳۴۱ جوانان کمونیست و در فاصله فوریه و مارس ۲۰۰۸ نوشته شده است. اینجا همان مقالات با برخی تغییرات جزئی و عمده آنها اصلاحات انشائی در یک مجموعه منتشر میشود. این سلسله مقالات گرچه پایان نیافت اما برخی جوانب انقلاب ۵۷، جایگاه تاریخی آن در جهان معاصر، جدال انقلاب و ضد انقلاب و ربط جنبش رهایی زن و انقلاب ۵۷ را بیان میدارد. انتشار مجدد این مقالات در سی امین سالگرد قیام بهمن و در مواجهه با دروغ‌های آشکاری که این روزها از رسانه‌های جمهوری اسلامی از هر دو جناح و از بی بی سی و صدای آمریکا و همه شیادان و جالادان انقلاب ۵۷ جریان دارد، میتواند مفید باشد.

مصطفی صابر ۳۰ ژانویه ۲۰۰۹

انقلاب ۵۷ و آوار تحریف!

کمتر انقلابی در تاریخ همچون انقلاب ۵۷ چنین حیرت‌انگیز و آوارانه جلوه داده شده است.

کدام انقلابی را سراغ دارید که جلال بلافضل اش را بعنوان رهبر انقلاب به آن قالب کرده باشند؟ کدام انقلابی را سراغ دارید که ضد انقلاب در آن به نام انقلاب قدرت را بگیرد، تحت نام انقلاب و از روز اول به همان انقلاب، به ارگانها و شماتت بلافضل آن (از مردم مسلح شده در جریان قیام بهمن تا شوراها کارگری برآمده از دل اعتصابات سراسری که کمر رژیم شاه را شکست، از شوری شهر سندانج و شوراها دهقانی ترکمن صحرا تا دانشگاه "سنگر آزادی"، از بزرگترین تظاهرات زنان برای آزادی چند هفته بعد از قیام تا جنبش وسیع بیکاران (...)) حمله ببرد، و در عین حال شکست انقلاب و قتل عام بهترین انقلابیون را بعنوان پیروزی انقلاب جا بزند؟! آری کدام انقلابی را سراغ دارید که درست صدوشتاد درجه نقطه مقابل آن یعنی یک ضد انقلاب خونخوار مذهبی، زن ستیز، فوق ارتجاعی و خلاصه یک عقبگرد تمام عیار را بعنوان شره انقلابی که در اساس برای آزادی و برابری بود به جهان فروخته باشند؟

چنین تحریفی از انقلاب ۵۷ فقط به تبلیغات جمهوری اسلامی محدود نیست که بعد از ۲۹ سال همچنان دارد خود را رژیم بقدرت رسیده توسط انقلاب ۵۷ و وارث آن معرفی میکند. فقط در ادبیات و تبلیغات بقایای رژیم سابق و کسانی که انقلاب ۵۷ بساط حاکمیت شان را جارو کرد نیست که آن انقلاب با نفرت تمام معادل جمهوری اسلامی و ضد انقلاب اسلامی قلمداد میشود. نه فقط در آکادمی و میدیای غرب که نزد افکار عمومی جهان و حتی در اغلب محافل چپ کشورهای دیگر، انقلاب ۵۷ هنوز اساسا معادل "انقلاب اسلامی" خمینی و شرکاء، یعنی معادل ضد انقلاب ۵۷ قلمداد میشود.

چرا چنین است؟ اینهمه تحریف، دروغ و وارونه سازی باورنکردنی را چگونه میتوان توضیح داد؟ باید تاکید کرد که چنین تصویر وارونه ای فقط نتیجه نقشه آگاهانه و صرف پول و انرژی فراوان دول غرب و بورژواهای قد و نیمقد برای مهار انقلاب نبود. فقط شره پیچیدگی‌ها و خودوپیچیدگی‌های انقلاب ۵۷ و نقش جنبش‌های گوناگون سیاسی در آن نبود. همه اینها به نوبه خود در تولید و ارائه این تصویر وارونه سهمی داشتند و دارند. اما دلیل اساسی این وارونه جلوه دادن به خصلت اساسی و پایه‌ای انقلاب ۵۷ و نقش تاریخی آن برمیگردد. چیزی که برای شرکت کنندگان در آن، چه انقلابیون و چه ضد انقلابیون در روز اول چندان شفاف نبود. حتی برای ما و جنبش ما، یعنی "شکست نخوردگان" آن انقلاب (۱)، این جایگاه تاریخی انقلاب ۵۷ از ابتدا بطور همه جانبه روشن نبود. گرچه یک درک و جهت گیری اساسا صحیح داشتیم، اما تنها در پرتو تحولات و وقایع عظیم

جهانی و داخلی که بعد از این انقلاب رخ داد اکنون میتوانیم به جایگاه تاریخی آن بطور تمام و کمال بپردازیم. در اردوگاه ضد انقلاب ۵۷ نیز کمابیش همین وضع برقرار بود. تحریف بی سابقه از این انقلاب نیز در اساس یک تمایل غریزی و نوع خودبخودی از "اتحاد مقدس" (۲) تمام نیروها و طبقات مدافع جهان کهنه‌ای بود که انقلاب ۵۷ علیه آن پیا شده بود. این از آن موارد برجسته بود که چگونه تاریخ واقعی از همه شرکت کنندگان و حتی تیزبین ترین متفکران درگیر در آن جلو میزند. این مثال برجسته‌ای بود از این تعبیر مارکس که چگونه "موش کور انقلاب" تقب میزند و جامعه را و تفکرات و تلقیات متفکرین اش را زیر و رو میکند.

انقلاب ۵۷ پیش لرزه یک آشفتن عظیم تاریخی بود. آشفتن‌هایی که ده سال بعد از آن انقلاب - در جریان سقوط بلوک سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم (شوروی) و پایان جهان دوقطبی قرن بیست و آغاز دوره تششت و سردرگمی "نظم نوین جهانی" - تازه اولین فوران خیره کننده خود را آغاز کرد. آشفتن جلال کارگر و سرمایه دار در سطح جهانی، مبارزه طبقاتی در عصر ما، عصر جهانی شدن سرمایه. این آشفتن طبعاً فعال است و طغیان‌های عظیم دیگر در پیش است، ولی تا همینجا ما تصویر کمابیش روشنی از ضد انقلاب این دوره یعنی بورژوازی داریم. یک عقب گرد کامل حتی از همان مدنیت و اصول اولیه خود بورژوازی، بازگشت به جولان دادن مذهب و قومیت و دست شستن از حقوق مدنی، برقراری ارتجاع و رعب و وحشت، آیا جمهوری اسلامی، یعنی ضد انقلاب ۵۷، از پیش الگو و جهت گیری عمومی آنچه که بعداً در دنیای "نظم نوین" (و البته با توجه به تفاوت‌های تاریخی در هر منطقه) رخ داد، ارائه نکرده بود؟ انقلاب ۵۷ خصلت اصلی ضد انقلاب عصر ما را به تمامی به نمایش گذاشت. آنچه که باید پنهان میشد و تحریف میشد و هنوز هم باید بشود همانا خود انقلاب ۵۷ بود؛ که به نوبه خود جوهر انقلابات بعدی را به نمایش میگذاشت. انقلابات کارگری، یعنی محتوای واقعی انقلاب ۵۷ که باید هنوز از زیر آوار تحریفات گوناگون

بیرون آورده شود.

خصلت اساسی و پایه‌ای انقلاب ۵۷ عروج طبقه کارگر، تلاش هرچند هنوز خام و اولیه اما بطور قطع واضح و قدرتمند برای سر بلند کردن آزادیخواهی و برابری طلبی سوسیالیستی و کارگری بود. امری که برای دهه‌ها در این ابعاد و به این شفافیت بروز نکرده بود. همان چیزی که انقلاب ۵۷ را تاریخاً به کمون و انقلاب اکتر از یکسو و انقلابات قرن بیست و یک از سوی دیگر وصل میکند. درست همین جنبه اساسی آن انقلاب باید در نطفه خفه میشد. و برای نابود کردن آن کل جامعه در هم کوبیده میشد. آن "اتحاد مقدس" غریزی علیه انقلاب ۵۷ و این جا زدن ضد انقلاب اسلامی به جای انقلاب واقعی ۵۷ در نهایت از اینجا برمیخزد. نیاز کل بورژوازی به معنای وسیع کلمه در مقابله با تلاش انسانیت محروم و برده مزد زمان ما برای رهایی. بعضی آگاهانه برای ساختن این بزرگترین دروغ‌های تاریخ نقشه کشیدند، پول خرج کردند، ملاقات و دیدار کردند، ارتش و دستجات مسلح سازمان دادند، وزارت اطلاعات ساختند، هزاران نفر را اعدام کردند، زندانهای مخوف و گورهای بی‌شمار بی نام و نشان برپا کردند، فتوا دادند، تحریف و دروغ توی بوق کردند و خبلی‌ها هم با غریزه طبقاتی خود آنرا بو کشیدند، تایید کردند، سازش کردند و با حداکثر به بعضی چیزها غرولند کردند. نتیجه اینکه نزد اینها و توسط اینها انقلاب ۵۷ همه جور جلوه داده شد مگر آن چیزی که ماهیت واقعی و جنبه تعیین کننده آن بود. یعنی اینکه اساسا انقلابی کارگری بود که شکست خورد. انقلابی اساسا کارگری که حزب و رهبر خود را نداشت و بورژوازی توانست برای آن رهبر بترشد، به نام انقلاب و حتی به شیوه‌های "انقلابی" (یعنی بشیوه‌های نامتعارف و "جنبشی" در وضعیتی که انقلاب قدرت دولتی شاه و ابزارهای متعارف سرکوب بورژوازی را درهم شکسته بود) و به وحشیانه ترین شکل، با یک نسل کشی تمام عیار آنرا شکست دهد.

آنچه که بر سر انقلاب ۵۷ آوردند به مراتب وحشیانه تر از آنچه بود که با کمون پاریس کردند؛ به مراتب خونین تر از آنچه بود که برای شکست انقلاب اکتر (در اوایل دهه

۲۰ قرن بیست میلادی) انجام دادند؛ و شاید خونین تر و جنایتکارانه تر و پیچیده تر از سرکوب هر انقلاب دیگری در تاریخ بوده است. ولی نکته اساسی این بود که ضد انقلاب را بعنوان انقلاب جا زدند، این جنایات هولناک را مشروعیت دادند، به اسم انقلاب نوشتند، سانسور کردند، نادیده گرفتند و سعی کردند از خاطره‌ها پاک کنند. چندانکه هنوز بسیاری در جهان حتی از این جنایات خبر هم ندارند. وقتی مطلع شان میکنند ناباورانه و با درجه ای سوء ظن به شما نگاه میکنند. اگر هم جنایات را باور کنند باز ته ذهنشان هنوز انقلاب ۵۷ با خمینی و اسلام و "انقلاب اسلامی" و حداکثر "استقلال از امپریالیسم" تداعی میشود و اینکه شاید جایی هم زیاده روی شده است. نه اینکه انقلاب ۵۷ را با شوراها کارگری که در خون غرقه شدند و با جنبش عظیم برای آزادی و رفاه و سوسیالیسم کارگری تداعی کنند که علیرغم همه این جنایات از بطن آن انقلاب عروج کرد. لذا در نگاهشان میخوانی که به شما میگویند: "تکند شما دارید پیش داورها و برداشته‌های ایدئولوژیک و ذهنی و یا حداکثر برداشت شخصی خود را بجای واقعیت می‌نشانید؟". حال آنکه ماجرا دقیقاً عکس این است. یعنی تلقیات ساخته و پرداخته دولتها، جنبش‌ها، روشنفکران، تحلیل‌گران، رسانه‌ها و در یک کلام تلقی ایدئولوژیک بورژوازی از انقلاب ۵۷ بجای حقیقت آن انقلاب نشست است.

اکنون وقت آن رسیده است که این وارونگی عجیب را تمام و کمال توضیح داد و منافع پشت آنرا افشاء کرد. وقت آنست "لکه‌های ننگی" که قاتلان و تجاوزگران بورژوا و جنبش‌ها و دولتها و جیره خواران شان بر دامن انقلاب ۵۷ بر جای گذاشته اند زودده شود. باید توضیح داده شود که چگونه انقلاب ۵۷ عصر جدیدی را خبر میداد که ما تازه در ابتدای آن قرار داریم. عصری که در مقابل بربریت مدرن سرمایه داری تنها چاره اساسی برپا کردن انقلاباتی نظیر انقلاب ۵۷ و اینبار با رهبری اصیل و آگاه و با سازماندهی همه جانبه و پیشرفته از انسانهایی است که برای رهایی از برده داری جهانی کار مزدی بپا می‌زنند.

از صفحه ۱۱ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

نسل جدید، و در مقابل این کوه زیبا له کذب و تحریف که بر علیه انقلاب ۵۷ ساخته اند به مردم جهان عرضه کنند.

۴ فوریه ۲۰۰۸

زیر نویس ها:

۱) ... گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که تاریخی که شکست خوردگان (اشاره به موج "انقلابیون" است که در بین برخی از "انقلابیون" سابق ۵۷ پس از سقوط شوروی پا گرفته بود. ج.ک) می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خود فریبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست نخوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر می خواهند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر نیستند ایده آلهای و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش معیبر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد.

منصور حکمت، فوریه ۲۰۰۱، "تاریخ شکست نخوردگان، چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷" (۲) اشاره به مقدمه مانیفست کمونیست که میگوید "تمام اروپای کهن" برای بدم انداختن "شعب کمونیسم" وارد "اتحادی مقدس" شده اند.

نگاهی به جایگاه جهانی انقلاب ۵۷

هفته قبل بحثی را در باره انقلاب ۵۷ شروع کردیم از این زاویه که کمتر انقلابی در تاریخ چنین وارونه جلوه داده شده است. گفتیم که دلیل اصلی این وارونگی و تحریف، اساسا خصلت واقعی و رادیکال انقلاب ۵۷ بود که منافع کل بورژوازی (چه قطب

این تنها یک وظیفه اخلاقی ما انقلابیون پیگیر آن انقلاب در قبال انقلاب تحریف شده نیست. فقط بعنوان یک ادای دین تاریخی در قبال نسل جدید که کوهی از تحریفات از انقلاب ۵۷ (چه تحریفات خمینی و دار و دسته اش، چه تحریفات دوم خردادی ها و "اصلاح طلبان"، چه تحریفات نوع توده ای و چپ "ضد امپریالیستی" و "شکست خوردگان" انقلاب ۵۷، چه تحریفات نوع سلطنت طلبان و "سی آی ای" و غیره) را بجای واقعیت آن تحویل گرفته اند، ضروری نیست. بلکه علاوه بر اینها، این وظیفه بویژه از آترو مبرم و عاجل است که بدون توضیح شفاف وجه اصیل و رادیکال انقلاب ۵۷ نمی توان بخوبی راه پیروزی یک انقلاب دیگر در ایران را کشود. انقلابی که دارد یا میگیرد تا اتفاقا وصایای انقلاب ۵۷ را به اجرا در آورد. وصایایی که علیرغم اینهمه خون و جنایت و تحریف همچون شمشیر داموکلس همواره بر بالای سر ضد انقلاب بوده و امروز بسیار شفاف و روشن در دستور جامعه قرار دارد. وصایایی که امروز ضرورتی صبار جهانی تر دارد. اشتباه نشود، انقلاب آتی از خیلی جهات الزاما شباهتی به انقلاب ۵۷ نخواهد داشت، اما پیروزی آن تنها میتواند آنچه باشد که انقلاب ۵۷ واقعی گرچه بطور گنگ و ناروشن ولی قطعاً بدنبال آن بود: سوسیالیسم، رهایی انسان.

به سهم خود میکوشم تا در جهت نکاتی که بالا بطور خلاصه اشاره شد از انقلاب ۵۷ رفع اتهام کنم و محتوای واقعی آنرا نشان دهم. میکوشم نشان دهم که چگونه وجدان آگاه انقلاب ۵۷ یا صحیح تر، آگاه ترین وجدان این انقلاب منصور حکمت بود و چگونه سوسیالیسم و کمونیسم کارگری که گام به گام در ایران عروج کرد در واقع در وجه اصیل، حقیقی و جهانی انقلاب ۵۷ ریشه دارد. اما این از عهده یک یا چند نفر بر نمی آید و علاوه وظیفه ای متنوع و چند جانبه است. فقط بحث نظری و استدلال و افشاء دروغ ها و تحریف ها کافی نیست. از همه "شکست نخوردگان" انقلاب ۵۷ دعوت میکنم که قلم دست بگیرند، سخنرانی بگذارند و خاطرات و برداشت خود از انقلاب ۵۷ را برای

های جهانی و چه جنبش های داخلی) و در واقع تمامی جهان کهنه را مورد تهدید قرار میداد و این منافع ایجاب میکرد و هنوز میکند تا آن انقلاب وارونه جلوه داده شود، سرکوب و منکوب شود. حتی خاطره انقلاب ۵۷ چنانکه واقعا بود خطرناک است!

برای ادامه بحث فکر کنم مفید باشد ابتدا اگر خیلی فشرده هم شده به جایگاه تاریخی انقلاب ۵۷ نگاهی بیندازیم. چرا که یکی از پایه های اصلی تحریف انقلاب ۵۷ ارائه تصویری ایرانی و شرقی و اسلامی و محدود و محلی از این انقلاب است.

انقلاب ۵۷ و دهه هشتاد

انقلاب ۵۷ در پایان دهه هفتاد و ابتدای دهه هشتاد قرن بیست میلادی رخ داد. (برخی انقلاب ۵۷ را به همان سال ۵۷ محدود و گاه حتی به قیام بهمن خلاصه میکنند. اما در واقع انقلاب ۵۷ حدود سه سال در جریان بود. انقلاب بطور واقعی ماهها قبل از قیام بهمن بطور قطع شروع شد و علیرغم وجود دستگاه حاکم شاه از پایین قدرت میگرفت و قوی تر میشد، و بعد از قیام هم علیرغم قدرت گیری خمینی و ضد انقلاب، دقیقاً به دلیل اینکه قیام دستگاه دولتی بورژوازی را درهم شکسته بود، باز انقلاب عملاً قدرت و تداوم داشت. سرکوب انقلاب تازه بعد از قیام و توسط دولت جدید و بنام انقلاب بطور موثر به پیش رانده شد و با کشتارها و قتل عام های جمهوری اسلامی در خرداد سال ۶۰ به سرانجام قطعی رسید.) یعنی اگر بخواهیم بتاریخ میلادی صحبت کنیم باید آنرا انقلاب ۱۹۸۲-۱۹۷۹ بنامیم. در دهه هشتاد قرن بیست تحولات بسیار تعیین کننده ای در سطح جهان آغاز شد. تحولاتی که چهره جهان در دهه ۹۰ قرن بیست و دهه حاضر، دهه اول قرن بیست و یک، را تماماً تغییر داد: سقوط شوروی و شکست سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم در شرق، افول سوسیالیسم و کمونیسم بورژوازی بعنوان تعبیر رسمی و بستر اصلی کمونیسم ("شکست کمونیسم")، آغاز تهاجم همه جانبه راست جدید (تاجریسم و ریگانیسم و...) و پایان دولت ولفر در غرب، پایان جنگ سرد و بهم خوردن تعادل سیاسی قبلی، عروج خوین نظم نوین و دوره سردرگمی سیاسی و

ایدئولوژیک بورژوازی، عروج مذهب و قومیت و محلی گری و یک عقبگرد تاریخی از مدنیت بورژوازی، دوره رعب و وحشت و دولت پلیسی و تاخت و تاز میلیتاریسم و تروریسم دولتی از یکسو و تروریسم اسلامی از سوی دیگر و ...

همچنین، بخوبی میتوان دید که این تحولات سیاسی در عین حال انعکاس و محصول تحولاتی اقتصادی در سرمایه داری جهان دهه هفتاد و هشتاد قرن بیست میلادی بود. انقلابات پی در پی در تکنولوژی و خصوصاً نقش روز افزون کامپیوتر و ارتباطات و در مجموع بالا رفتن روز افزون بار آوری کار، فقط اهم اصلی پیروزی سرمایه داری بازار آزاد غرب بر سرمایه داری دولتی شرق نبود. بلکه در عین حال پایه مادی تهاجم راست جدید، افول دولت ولفر و پایان دوره برتری رفرمیسم بورژوازی در غرب بود. نه فقط این، که همین انقلابات تکنولوژیک و گسترش بی سابقه بازار جهانی و تولید جهانی، تقریباً تمامی گوشه و زاویای جهان را تحت سیطره مناسبات سرمایه داری درآورد. به یک معنی دوره موسوم به امپریالیسم (که از اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست آغاز شده بود) به معنی کلاسیک آن پایان میافت و جای خود را به دنیای بسیار درهم تنیده تر سرمایه داری جهانی داد.

بویژه سقوط شوروی در پایان دهه هشتاد نقطه عطف تعیین کننده در کل این تحولات و در تاریخ بشریت معاصر است. جوهر اساسی این نقطه عطف این بود که دوره ای را پایان میداد که بعد از شکست انقلاب اکتبر (در اوائل دهه ۳۰ قرن بیست) در تاریخ معاصر شروع شده بود. مشخصه اصلی آن غائب بودن طبقه کارگر با پرچم و حزب و مانیفست مستقل خود در صحنه سیاست و اعمال قدرت، و بعوض تقلیل یافتن به گروه فشاری بر انواع جنبش های ناسیونالیستی و رفرمیستی بورژوازی بود که (خواه تحت نام کمونیسم روسی و چینی و خلقی و غیره، خواه تحت نام سوسیال دمکراسی و غیره) در تمام این دوران یا در حکومت بودند و یا بعنوان نیروی اصلی اپوزیسیون و نماینده اعتراض جامعه دست بالا داشتند. انقلاب ۵۷ درست در آستانه این نقطه عطف تاریخی صورت گرفت و هم عناصر دوره ای که پایان می یافت را در خود داشت،

و هم عناصر دوره ای که داشت شروع میشد را با خود حمل میکرد. عناصر دوره قبل پس زده میشدند و عناصر دوره بعد با برجستگی مطرح میشدند.

در باره شعار "استقلال"

بگذارید یک مثال در مورد این خاصیت انقلاب ۵۷ که پایان یک دوره و آغاز دوه نوینی را خبر میداد، بزنیم. همه میدانیم که شعار "استقلال" یا صحیح تر "استقلال از امپریالیسم"، ساختن یک "اقتصاد ملی و خود کفا" یکی از شعارهای مطرح در جریان انقلاب ۵۷ بود که توسط اپوزیسیون سنتی ایران، یا همان جنبش ملی اسلامی، از چپ تا راست آن مطرح شد و به انقلاب ۵۷ تحمیل شد. (خمینی با شعار "مرگ بر شاه" دست بالا گرفت و بعد "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" را بعنوان شعار اثباتی اش طرح کرد.)

"استقلال" شعار قدیمی بورژوازی و خرده بورژوازی ناراضی ایران بود. (نه فقط نیروهایی مثل جبهه ملی که همینطور اغلب گروههای چپ قبل و مقطع ۵۷ شعار "استقلال" و "مرگ بر شاه سگ زنجیری امپریالیسم" و نظیر این را مطرح میکردند.) این یک ویژگی مختص به ایران نبود. این در واقع شعار یک دوره بود! در تمام دنیای قرن بیستم و دوره به اصطلاح امپریالیسم، "بورژوازی ملی" و "استقلال از امپریالیسم" مضمون اصلی بسیاری از جنبش هایی بود که حتی نام سوسیالیسم و کمونیسم را بر خود میگذاشتند. (هنوز هم این شعارها از مقدسات چپ سنتی و غیر کارگری و بازمانده از دوره قبل در خیلی نقاط جهان است.) اما در جریان انقلاب ۵۷ دقیقاً همین شعار بلافاصله مورد نقد عملی و نظری انقلاب قرار گرفت.

فقط این منصور حکمت نبود که در اثر مشهور خود "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" بار دیگر نقد مارکسیستی و لنینی و کارگری از سرمایه داری و امپریالیسم را به میان می آورد و نشان میداد که چگونه سودآوری کلیه اقشار سرمایه در گرو حرکت و سود آوری سرمایه امپریالیستی و در واقع جهانی است، و اینکه "بورژوازی مستقل و ملی" یک اسطوره ساخته و پرداخته

از صفحه ۱۲ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

بورژواها است که تازه اگر هم بخواهد تحقق پذیرد شدت ارتجاعی و واپسگراست. کارگران نیز، آنها هم در ابعاد میلیونی و در عمل اجتماعی، دقیقاً در مقابل همین "بورژوازی مستقل" که حالا در قامت جمهوری اسلامی به قدرت رسیده بود ایستاده بودند. شوراهای کارگری اداره امور کارخانه را بدست می‌گرفتند. احساس صاحب اختیاری می‌کردند و ۴۰ ساعت کار را اجرا می‌کردند و دستمزدها را افزایش میدادند.

بورژوازی باید فکر دیگری میکرد. همچنانکه جمهوری اسلامی هم سرانجام نه با قصه های بازرگان و شعار و وعده "استقلال" که با نعره های خمینی که از همان اول باید قلم ها را می شکستیم و چوبه دار برپا میکردیم، و با يك نسل کشی تمام عیار توانست انقلاب ۵۷ را سرکوب کند.

انقلاب نشان داد که فرق اساسی بین حکومت شاه "سگ زنجیری امپریالیسم" و حکومت خمینی - بازرگان "مستقل و ضد امپریالیسم" وجود ندارد. (۱) نشان داد که همه افسار بورژوازی چگونگی در حفظ شرایط عمومی استثمار سرمایه داری یکی از آن دیگری وحشی تر اند. اگر اختلافی هست بر سر این است که کدامیک عملاً میتوانند این شرایط را حفظ کنند و تداوم بخشند! انقلاب نشان داد که قرار دادن "بورژوازی ملی" و "خودی" و "کوچک" و "مظلوم" در مقابل "امپریالیسم" و "بورژوازی بیگانه"، "غارتگر" و "اجنبی"، جعلیگی لاطانات است که عینیت انقلاب پیش چشم همه پایان آنرا اعلام میکرد و باید برای همیشه به زباله دان تاریخ سپرده میشد. این فقط در مورد مقولات "استقلال" و "بورژوازی ملی" صادق نبود. این فقط يك مثال برجسته است. در مورد تمامی ترزا و مفاهیمی که بورژوازی رفرمیست یا انواع سوسیالیسم های بورژوازی و غیر کارگری آن دوره در جریان انقلاب ۵۷ در چینه داشتند وضع بهمین منوال بود. از سندیکا گری در مقابل جنبش شورایی تا پوپولیسم و سوسیالیسم خلقی و جهانسومی، و تا موارد حاشیه ای تر نظیر "راه رشد غیر سرمایه داری" "توده ای ها تا ترز" "سه جهان" و "تیمه فتودال نیمه مستعمره" مانوئیست ها و غیره در مقابل انقلاب واقعی و رادیکالیسم کارگری بعضاً حتی بدون نقد نظری جدی به کنار گذاشته میشدند. در واقع همه انواع سوسیالیسم بورژوازی محتوای واقعی خود را نشان میدادند و رنگ می باختند.

در آن مقطع کسی از سقوط و افول انواع سوسیالیسم بورژوازی بطور کلی (که ده سال بعد در جریان فروپاشی شوروی بطور خیره کننده و در قامت کامل خود رخ داد) هنوز صحبت نمی کرد و نمی توانست

صحبت کند. ولی الان که به لطف وقایع بعدی میتوانیم به گذشته نگاه دقیقتری داشته باشیم می بینیم که چطور انقلاب ۵۷ در واقع روندهای بعدی را بشارت میداد. و این البته صرفاً به این دلیل است که آن انقلاب در يك بعد تاریخی و جهانی محصول همان روندهای پایه ای اقتصادی و اجتماعی بود که دهه هشتاد میلادی و نقاط عطفش را بوجود آورد. انقلاب ۵۷ قبل از هر چیز محصول تاریخ جهانی آن مقطع از زندگی بشر بود. گفتن این شاید بدیهت بنظر برسد. ولی دقیقاً همین، یعنی قرار دادن تصویری ایرانی، شرقی و اسلامی و محدود و محلی از آن انقلاب، بجای واقعیت مدرن، جهانی و کارگری انقلاب ۵۷ که با خشونت تمام و با انواع وارونه سازی و کذب سرکوب شد، يك محور تحریف انقلاب ۵۷ است.

در ادامه بحث

افشای این تحریف و زدودن این دروغ ها از چهره انقلاب ۵۷ حائز اهمیت فوق العاده ای است. نه فقط بخاطر پاک کردن غبار کذب از يك واقعه تاریخی، بلکه به این خاطر که همین وجه واقعی انقلاب ۵۷، همین وجه جهانی، مدرن و عمیقاً سوسیالیستی - کارگری آن امروز به مراتب شفاف تر و با قدرتی صد چندان سربلند کرده و به پیش میرود. برای پیشروی آسانترین حرکت مفید است که سابقه و ریشه های قدرتش نشان داده شود و بعوض تاریخ سازی ها و سیاه بازی های ایدئولوژیک نظیر همین ایرانی و اسلامی جلوه دادن انقلاب ۵۷ از سر راه کنار زده شود. پایین تر جایگاه تاریخی انقلاب ۵۷ در مبارزه کارگری و سوسیالیستی جهان را مختصراً بررسی خواهیم کرد. اما قبل از آن لازم است به مکان انقلاب ۵۷ در تاریخ معاصر ایران بازهم خیلی مختصر و فشرده بپردازیم. در این بخش باید نشان داد که چگونه اتفاقاً همه آن جنبه های ایرانی و اسلامی و شرقی مشخصه ضد انقلاب ۵۷ و نه خود آن انقلاب است. و آنچه که محتوای واقعی انقلاب ۵۷ را میسازد اتفاقاً جنبشی نوین و انسانی است که نه در انقلاب مشروطه و تحولات ۲۰ تا ۳۲ و نظیر آن، که در عالیترین دستاوردهای سیاسی و اجتماعی بشر، یعنی سوسیالیسم جنبش طبقه کارگر صنعتی غرب با اول مه و

هشت مارس اش، با کمون پاریس و انقلاب اکثرش و با مارکس و لنین اش ریشه دارد. برجسته کردن این وجه واقعی از انقلاب ۵۷ است که برای مثال توضیح میدهد آن استقبال زایدالوصف انقلابیون آن دوره از "کتابهای جلد سفید" (کتابهای مارکسیستی) به چه جهت بود. شعار "آزادی، برادری، حکومت کارگری" از کجا آمد.

منشاء جنبش شورایی انقلاب ۵۷ چه بود و اول مه و هشت مارس وسیع و پر قدرت سال ۵۸ از کجا ریشه میگرفت. توضیح میدهد که چرا کمونیسم کارگری در ایران بود که پرچم برنامه ای و حزبی اش را بعد از چندین دهه مجدداً از زمین بلند میکرد. همینطور همین وجه در عین حال خیلی وقایع امروز را توضیح میدهد. که چگونه همان اول مه و هشت مارس اکنون بدرجات بیشتر مایه وحشت رژیم حاکم است، که چگونه "تهاجم فرهنگی" که سران جمهوری اسلامی هر روز از آن مینالند در واقع حرکت جامعه و نسل امروز برای پس زدن همین جنبه های کاذب شرقی و اسلامی و ایرانی است که ضد انقلاب ۵۷ به دم انقلاب بست و تحت نام آنها انقلاب واقعی را سرکوب کرد. اما بعد از ۲۹ سال نتوانسته است این واپسگرایی شرقی و اسلامی و ایرانی را به فرهنگ جامعه تبدیل کند که برعکس فرهنگ رسمی حکومتی آشکارا در برابر فرهنگ مدرن و انسانی مردم و نسل جدید شکست خورده است.

ترس از همین جنبه واقعی انقلاب ۵۷ که امروز با قدرت عظیم تر سر بلند میکند همچنین توضیح میدهد که چگونه اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی و از جمله جناب شاهزاده رضا پهلوی امروز باید پیام به مردم ایران بدهد و انقلابشان را همین جمهوری اسلامی تعریف کند. یعنی کاری که خود جمهوری اسلامی شب و روز مشغول آن هست و موفق هم نمی شود. بعبارت دیگر آن اشترک منافع پایه ای که بین شاه و خمینی و همه جنبش های بورژوازی در سرکوب و وارونه جلوه دادن انقلاب ۵۷ وجود داشت، امروز نیز در بین وارشان سیاسی شان نیز به روشنی در مقابله با جنبش رادیکال، مدرن و سوسیالیستی که برای تغییر وضع موجود به میدان آمده مشاهده میشود.

(۱) يك متن جالب در این مورد نوشته منصور حکمت با عنوان "دوجناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" است. که بطور مشخص و در حالی که وقایع بطور زنده در جریان بود جایگاه حکومت خمینی و جناح های آنرا تحلیل میکند.

دو ضد انقلاب ۵۷!

هفته گذشته به جنبه های جهانی انقلاب ۵۷ اشاره کردیم و گفتیم که این انقلاب اساساً در تحولات سرمایه داری دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن بیست میلادی ریشه دارد. انقلاب ۵۷ بنوعی پیشقراول تحولات تعیین کننده تاریخی است که بعداً در پایان دهه ۸۰ با سقوط شوروی و پایان جنگ سرد در جهان رخ داد. جنبه های ایرانی و شرقی و اسلامی که به انقلاب ۵۷ نسبت میدهند، دستاویزی برای تحریف آن انقلاب و در واقع تسکینه گاه و اهرم های ایدئولوژیک برای سرکوب و خفه کردن وجه واقعی همان انقلاب بود. و هنوز هم هست!

خیلی ها میکوشند ریشه های انقلاب ۵۷ را به انقلاب مشروطیت و یا وقایع سالهای ۲۰ تا ۳۲ شمسی و جنبش مصلح و مسخره تر از همه به ۱۵ خرداد ۴۲ خمینی و نارضایتی روحانیون از حکومت شاه و اصلاحاتش مربوط کنند. (البته از این ها مسخره تر هم هنوز هست. آنچه که برخی و از جمله آکادمی در غرب با آب و تاب و خیلی "علمی" سعی میکنند "انقلاب اسلامی" را با "فقه اسلامی" و "شیعه" و "قرآن" و روایات و اوارد عصر بادیه نشینی توضیح دهند). این رجعت به گذشته اگر هم موضوعیتی صوری داشته باشد، هیچ ربطی به انقلاب ۵۷ ندارد، به ضد انقلاب ۵۷ مربوط است. انقلاب ۵۷ تلاشی از يك جنبش عظیم و جهانی مدرن برای پیاختن مجدد است که برای دهه ها بعد از شکست انقلاب اکتبر (در اوائل دهه ۱۹۳۰ میلادی) به عقب رانده شده و زیر آوار جنبش های بورژوازی مدفون شده بود.

اما تعبیر فوق حتی در مورد ضد انقلاب ۵۷ نیز زیاده پست مدرنیستی و مبتذل و گمراه کننده است. بعبارت دیگر ضد انقلاب ۵۷ نیز علیرغم شکل و شمایل،

از صفحه ۱۳ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

ابزارها و توجهات کپک زده، شرقی و اسلامی اش، با همه اوراد و روایت و "فقه شیعه" و غیره، در واقع محصول سرمایه داری معاصر است. چنانکه بعدها دیدیم، بعد از پایان جنگ سرد، اسلام سیاسی که بعنوان ضد انقلاب ۵۷ شکل داده شد به یک قطب جهانی ضد انقلابی و بازنگر جدی نظم نوین جهانی بورژوازی تبدیل شد.

برای اینکه همین جنبه از تحریف انقلاب ۵۷ را روشن تر نشان دهیم اینجا لازم است بطور فشرده به جایگاه این انقلاب در تاریخ معاصر ایران اشاراتی داشته باشیم. این در عین برای ادامه بحث و پرداختن به محتوای واقعی انقلاب ۵۷ و جایگاه جهانی آن لازم است.

انقلاب ۵۷ و سه جنبش

در جریان انقلاب ۵۷ سه جنبش اصلی اجتماعی در ایران دخیل بودند. (۱) اول، جنبش ناسیونالیسم پروغرب که در قدرت بود. منظور رژیم شاه و جنبش اصلی بورژوازی در ایران که بعد از مشروطیت و با بدست گرفتن شعارهای آن انقلاب نظیر مدرنیسم و سکولاریسم، علیه تمایلات عقب مانده فئودالی و عشیرتی و اسلامی، قدرت متمرکز دولتی و بازار داخلی را ساخت و رفته رفته سرمایه داری را با همکاری غرب و مشخصاً آمریکا در ایران مستقر کرد. اصلاحات ارضی و رفرف های شاه در دهه ۴۰ شمسی نقطه عطف تعیین کننده در استقرار مناسبات سرمایه داری در ایران بود. پس از این اصلاحات است که دیکتاتوری آریامهری - ساواکی طرفدار غرب و مشخصاً آمریکا در قامت نهایی خود شکل میگرد. رشد سریع شهرها، شکل گیری يك طبقه کارگر مزدی وسیع نتیجه این دوره است. رشد و رونق سرمایه داری در اوائل دهه ۵۰ شمسی به اوج خود رسید که در پی خود بحران اقتصادی را به دنبال داشت و همین بحران زمینه عینی انقلاب ۵۷ را فراهم کرد.

دوم، جنبش ملی - اسلامی بورژوازی ایران. طیف وسیع و متنوعی از بورژوازی و خرده بورژوازی ناراضی و دور از قدرت که تاریخاً اپوزیسیون سنتی را در ایران تشکیل میداده است. سابقه این هم

به انقلاب مشروطه برمیگردد. با قدرت گیری رضا شاه این جنبش بصورت اپوزیسیون ضد استبدادی با ناسیونالیسمی استقلال طلبانه و رفرمیست و همینطور گرایشات مماشات جوانانه نسبت به اسلاميون (که بازنده اصلی مشروطیت بودند) شکل گرفت. برآمد مهم این جنبش مقطع ۲۰ تا ۳۲ بود، وقتی که این جنبش در دوشاخه اصلی راست و چپ آن (جبهه ملی و حزب توده) در رأس يك جنبش وسیع اعتراضی قرار گرفت. در آن مقطع این جنبش خصلت رفرمیستی و خواسته هایی در جهت الغاء مناسبات ماقبل سرمایه داری داشت ولی با وجود قدرت و نفوذ زیاد از آنجا که بیشتر مساله اش کنار آمدن با شاه بود، نتوانست کار قدرت را یکسر کند و سرانجام در مقابل کودتای نظامی و آمریکایی مرداد ۳۲ شکست خورد. در آن مقطع جریانات سکولار و رفرمیست در این جنبش دست بالا داشتند. بعدها در جریان رفرف های دهه ۴۰ شاه این جنبش همان جنبه های رفرمیستی و مترقی را نیز از دست داد. جنبه های ارتجاعی و ضد مدرنیستی (ضد غربگرایی) شرقی و اسلامی آن تقویت شد. در مقطع ۵۷ این جنبش قطعاً سنت دارترین و سازمانیافته ترین جنبش اجتماعی اپوزیسیون در ایران بود که طیف وسیعی از نیروها از چپ و راست را در بر میگرفت. از جریان فدایی (که جریان اصلی چپ بود) و کل جریان روشنفکری تا جریانی همچون مجاهدین خلق (که نیروی وسیعی را حول خود گرد آورد) و دیگر نیروهای اسلامی تا بقایای جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره، که همگی عملاً زیر علم خمینی یعنی راست ترین گرایش آن جنبش متحد شدند.

سوم، سوسیالیسم کارگری و کل جریان آزادپوخواهی و برابری طلبی و مدرنیستی که نیروی اصلی آن طبقه کارگر جوانی بود که اساساً بعد از رفرف های دهه ۴۰ و استقرار کامل سرمایه داری شکل گرفته بود. این جنبش علیرغم جمعیت وسیع و قدرت اجتماعی گسترده، نه سابقه جدی و پیوسته ای در تاریخ معاصر ایران داشت و نه در مقطع ۵۷ نماینده سیاسی متشکلی داشت. انقلاب ۵۷ در واقع عرصه پا به میدان گذاشتن، بیداری، پالایش و

خودآگاه شدن و قدرت گرفتن این جنبش سوم بمشابه یک نیروی اجتماعی بود.

از بین این سه جنبش تکلیف جنبش اول و سوم روشن تر است. اولی ضد انقلاب در قدرت را تشکیل میداد، نماینده متعارف و جا افتاده بورژوازی بود و انقلاب طبعا در وحله اول علیه حاکمیت و قدرت دولتی آن بود. سومی نیز نیروی اصلی و سازش ناپذیر انقلاب را تشکیل میداد. ولو آنکه از رهبری و حزب سیاسی خاص خود محروم بود، اما با عمل اجتماعی خود دائماً انقلاب را به پیش سوق میداد. اما در مورد جنبش دوم موضوع اینقدر سراسر نیست. جناح راست جنبش دوم هیچ جنبه انقلابی نداشت، حتی ارتجاعی هم بود و جناح چپ آن هم با وجود برخی جنبه های رادیکال و رفرمیستی، افق روشنی نداشت. نهایتاً در همان اتوبی ارتجاعی جناح راست جنبش خویش (یعنی يك سرمایه داری خودی و مستقل!) شریک بود. در واقع جنبش دوم يك مجموعه اجتماعی متناقض و زوال یابنده بود که با پیشرفت سرمایه داری در ایران جایگاهی در آینده نداشت. انقلاب ۵۷ میدانی برای ایفای نقش در برابر این جنبش اساساً ارتجاعی گشود. ناتوانی دولت شاه در مقابل انقلاب و نیاز بورژوازی به سرکوب انقلاب و در عین حال ناروشنی و ناآمادگی طبقه کارگر برای به پیروزی رساندن انقلاب، به جنبش دوم امکان داد تا هم به نام انقلاب و هم در واقع بعنوان ضد انقلاب ظاهر شود. یعنی انقلاب را به نام انقلاب سرکوب کند.

انقلاب و ضد انقلاب ۵۷

به این ترتیب، انقلاب ۵۷ با دو ضد انقلاب روبرو بود. یکی متعارف، یکی نامتعارف. یکی در دولت، دیگری در اپوزیسیون. یکی مستقیماً و از بیرون در برابر انقلاب بود، دیگری از درون صف انقلاب علیه آن بود. یکی با شاه و دستگاه دولتی و ساواک و پلیس و ارتش و ژنرال هایش مقابل انقلاب ایستاده بود. دیگری با تحریف شعارها و خواسته های انقلاب، با کور کردن افق آن، با نیرو گرفتن از خود انقلاب، بصورت جنبشی و یا اگر مایل باشید بصورت "انقلابی" علیه انقلاب بود. این هردو ضد انقلاب يك محتوای طبقاتی واحد داشتند. هردو

از انقلاب بورژوازی مشروطه ریشه گرفته بودند و حالا دوباره در اوضاعی دیگر (جهانی و داخلی) بهم دیگر میرسیدند و در مقابل دشمنی مشترک، در مقابل طبقه جدیدی که سر برمی آورد در عمل متحد میشدند. هردو ضد انقلاب بورژوازی بودند. هردو در برابر انقلابی که بطور عینی مالکیت سرمایه دارانه را زیر سوال برده بود، به تکاپو افتاده بودند. پشت سر هر دو این ضد انقلاب، بورژوازی جهانی یعنی غرب و مشخصاً آمریکا ایستاده بود. (ایران در دنیای قبل از جنگ سرد جزو "جهان آزاد" غرب و منطقه تحت سلطه آمریکا محسوب میشد). اولی را غرب با دست و نقشه خود ساخته بود، دومی را انقلاب ۵۷ به غرب و بورژوازی جهانی تحمیل کرد. گرچه رژیم مطلوب و متعارف نبود. اما چاره دیگری نداشتند. مجبور بودند در برابر خطر انقلاب "جام زهر" را بنوشند!

انقلاب اساساً با تحرك و نیروی اجتماعی جنبش سوم شروع شد. (اعتصابات کارگری سال ۵۵ و بعد جنبش "خارج از محدوده" یا اعتراض پرولتاریایی که از ده کنده شده بود ولی هنوز حتی از بدیهی ترین امکانات زندگی شهری برخوردار نبود). نه فقط شروع کننده بلکه ادامه دهنده انقلاب و صف شکست ناپذیر و محرک "به جلو سوق دادن انقلاب" نیز همین نیروی جنبش سوم بود. برای مثال وقتی ضد انقلاب در قدرت، حکومت شاه، دست به حکومت نظامی زد و در ۱۷ شهریور صف تظاهر کنندگان را در میدان ژاله به گلوله بست، این اعتصابات سراسری کارگری بود که انقلاب را با قدرت ادامه داد و کمر حکومت را شکست. اعتصاب کارگران صنعت نفت در واقع حتی دستگاه نظامی و سرکوب رژیم را از کار می انداخت. (و جالب است که بازرگان و رفسنجانی از سوی خمینی اما با هلی کوپترهای شاه به آبادان رفتند تا اعتصاب را مهار کنند!) (۲)

تا وقتی ضد انقلاب اول به این توهم داشت که میتواند با ایستادگی و سرکوب انقلاب را مهار کند، این جنبش سوم بود که نشو و نما میکرد و فضا دمدم انقلابی تر و چپ تر میشد. در این دوره هنوز امکان این بود که چپ در انقلاب ۵۷ دست بالا بگیرد. "کارگر نفت ما رهبر سرسخت

ما" شعار توده ای تظاهرات ها بود و بعضاً اینجا و آنجا شعار "آزادی، برادری، حکومت کارگری" مطرح میشد. اما رهبری این چپ در دوره انقلاب ۵۷ عملاً به دست جناح چپ جنبش ملی اسلامی (جنبش دوم) یعنی نیروهایی چون فداییان خلق و چپ روشنفکری ایران می افتاد و این چپ همچنانکه اشاره شد هیچ افقی برای پیروزی نداشت. اما حتی دست بالا گرفتن همین چپ نیز برای بورژوازی خطرناک بود و به انقلاب واقعی ۵۷ و به همان جنبش سوم اجازه نشو و نما میداد. بعلاوه فراموش نکنیم که آنوقت دوره جنگ سرد و رقابت دوقطب سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم با سرمایه داری بازار آزاد غرب بود. این چپ سنتا تمایلات پرسویت داشت و حتی اگر قادر به مسخ و مهار انقلاب میشد، معلوم بود که ایران بعنوان منطقه تحت سلطه آمریکا باقی نمی ماند. لذا نمی توانست مورد اتکاء باشد و بورژوازی غرب و مشخصاً آمریکا با جدیت در جستجوی نیرویی برای سرکوب و مهار انقلاب بود که پرسویت نباشد و تنها شانس همانا جناح راست جنبش ملی اسلامی بود.

البته غرب و بورژوازی قبلاً کوشیده بود نیروهای دیگر، مثلاً نمایندگان مجلس شاه و چهره های کمی دورتر حکومت شاه نظیر شریف امامی را امتحان کند. ضد انقلاب در قدرت کوشید با برخی امتیازات و وعده ها (نظیر افزایش دستمزدها) انقلاب را از نقس بیاندازد. وقتی اینها اثری نخشید غرب کوشید که عناصر نسبتاً پروغرب و سکولار جنبش ملی اسلامی نظیر سران جبهه ملی را بیازماید. ولی کار اینها نیز نگرفت چون خواهان سرنگونی حکومت شاه نبودند، بلکه خواهان این بودند که شاه باشد ولی حکومت نکند. همه این تلاشها را انقلاب همچون پر کاهی از سر راه به کنار میزد. وقتی حکومت نظامی نیز همچنانکه اشاره شد افافه نکرد، غرب به این نتیجه رسید که برای مهار انقلاب ۵۷ قدرت را از بالا به

اتشلاف بازرگان - خمینی تحویل دهد.

خمینی به دلیل اینکه شعار اصلی و صلبی انقلاب ۵۷ یعنی

از صفحه ۱۴ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

"مرگ بر شاه" را دست گرفته بود (بر خلاف دوره ۴۲ که از در نصیحت شاه وارد میشد) این شانس را داشت که انقلاب را به نام انقلاب مہار زند. چرا که بر خلاف شخصیت های پیش گفته ربطی با دولت شاه نداشت و خواهان رفتن شاه بود. لذا از مدتی پیش گرد و خاک حجره های نجف را از سر و رویش تکانده بودند و در پاریس زیر درخت سیب نشانده بودند و به کمک بی بی سی و صدای آمریکا و میدیای غرب به "رهبر روحانی انقلاب" تبدیل شده بودند. چنین بود که بنا به نقشه و توصیه غرب شاه "صدای انقلاب را شنید" و کشور را ترک کرد، و در عوض ژنرال هویزه به تهران فرستاده شد تا ترتیب "برادری" ارتش با دار و دسته خمینی - بازرگان داده شود. در پی این توافقات بود که خمینی با هواپیما از پاریس به تهران آمد تا قدرت را تحویل بگیرد و ختم انقلاب را اعلام کند.

پیروزی و شکست انقلاب

این اوج ائتلاف دو ضد انقلاب برای مہار انقلاب ۵۷ بود. ضد انقلاب اول صحنه را خالی میکرد، شعار مرگ بر شاه متحقق میشد و انقلاب آرام میگرفت و فضایی بوجود می آمد تا ضد انقلاب دوم دستگاه دولتی و ارتش ضد انقلاب اول را تحویل بگیرد و قدرت را بدست آورد و همه چیز به خیر و خوشی تمام شود. بدین ترتیب به نام انقلاب قدرت بطور مسالمت آمیز و بصورت "مخملی" از یک جناح بورژوازی به جناح دیگر آن انتقال می یافت. (در واقع نوع انقلابات مخملی که بعدا در جریان فروپاشی شوروی از سوی بورژوازی بکار گرفته شد، قبلا در جریان انقلاب ۵۷ امتحان شده بود.) اما انقلاب ۵۷ بسیار قوی تر و سرکش تر از این حرفها بود. علیرغم اینکه خمینی فریاد میزد ارتش برادر ما است و ابادی اش میگفتند "امام فرمان قیام نداده است"، قیام بهمین بطور خودجوش در گرفت و بسرعت سراسر کشور را در برگرفت. در مدت کوتاهی تمام دستگاه دولتی شاه از ارتش تا ساواک و پلیس همه درهم خرد شد. مردم به یادگانهها و مراکز دولتی هجوم بردند و مسلح شدند. اینجا بود که انقلاب از هردو ضد انقلاب و ائتلاف آنها انتقام

میگرفت. همه نقشه ها و توافقات قبلی نقش بر آب شد. انقلاب حکم خود یعنی سرگونی حکومت شاه را چنانکه خود میخواست یعنی تمام و کمال و با قدرت خیره کننده ای به اجرا درآورد. این در واقع به معنی این نیز بود که انقلاب تازه شروع شده است. انقلاب یک ضد انقلاب را به تمامی از صحنه بیرون کرده بود و به این اعتبار احساس پیروزی میکرد. جنبش سوم که بالاتر صحبت اش رفت، چه در عمل اجتماعی (شوراهای کارگری، تظاهرات زنان، بیکاران، شورای شهر سنجند و غیره) و چه از لحاظ نظری و حزبی (رادیکال شدن چه موجود، ظهور جریانات خط ۳ در نقد سنت فدایی، و عروج و رشد سریع مارکسیسم انقلابی) بسرعت شروع به خودآگاه شدن و صف آرایی در برابر ضد انقلاب دوم کرد. حال دیگر یک محور مبارزه طبقاتی در ایران بصورت جدال انقلاب با ضد انقلاب دوم (که بسرعت و در مقابل انقلاب ۵۷ شکل و شمایل غلیظ تر اسلامی به خود میگرفت) جریان داشت. حالا ضد انقلاب دوم می بایست تمام قول و قرارهای قبیل از قیام با آن یکی ضد انقلاب را در آشغاللدانی بیندازد و در شرایط خلاء قدرت دولتی بورژوازی، با اتکاء به نیروی جنبشی خود با انقلاب مواجهه کند. اینجا بود که ضد انقلاب اسلامی بطور واقعی و در صورت کامل خود زاده شد.

سرکوب انقلاب برای ضد انقلاب دوم ابدا کار آسانی نبود. کشاکش بین انقلاب و ضد انقلاب سه سال طول کشید، روش ها و شعار و ابتکارات ارتجاعی زیادی به خرج داده شد و کشتارهای وحشیانه ای صورت گرفت تا سرانجام ضد انقلاب دوم، "انقلاب اسلامی"، نتوانست بر انقلاب واقعی ۵۷ پیروز شود. این به دلیل آن بود که اولاً انقلاب بسیار قوی و ریشه دار بود و به این راحتی از نفس نمی افتاد، ثانیاً خود ضد انقلاب دوم جریانی یکدست نبود و از پیش طرح روشنی نداشت. در مقابل چنین زلزله سیاسی و اجتماعی که با آن مواجه شده بود، مجبور بود قدم به قدم و با آزمون و خطا راه خود را پیدا کند. و به ناگزیر دمبدم به وحشی ترین و ارتجاعی ترین جناح آن یعنی

خمینی و نظریه ولایت فقیه اش تکیه میکرد.

این که در رابطه با انقلاب ۵۷ میگویند "انقلاب بچه های خود را میخورد" تعبیر مبتذل و سطحی دوم خردادی ها از این واقعیت است که ضد انقلاب اسلامی برای سرکوب انقلاب در هر قدم مجبور بود متحین دیروز خود را نیز از درگاه براند و گاه حتی سینه دیوار بگذارد. از حمله به سفارت آمریکا و علم کردن شیطان بزرگ، تا کنار گذاردن بنی صدر و کشتار مجاهدین و تا کتک زدن مهندس بازرگان در مجلس، از استقبال از جنگ عراق و اینکه "جنگ مائده الهی است" تا حمله به کردستان و انقلاب فرهنگی و سرکوب خونین دانشگاه تا اسید پاشی به صورت زنان و تبدیل کردن حجاب به سمبل اصلی حکومت جدید، از گورهای دسته جمعی خاوران تا بسط و توسعه زندانهای شاه و تاسیس سپاه پاسداران در مقرهای ساواک تا پاکسازی های وسیع در ادارات و مدارس و غیره و غیره، همه کارهایی بود که این ضد انقلاب اسلامی برای مہار و شکست انقلاب ۵۷ به آن دست زد. آنچه که از میدان ژاله و ۱۷ شهریور ۵۷ توسط ضد انقلاب اول شروع شده بود در خرداد سال ۶۰ و با دریایی از خون و ارتجاع و اسلام و زن ستیزی و جهل، توسط ضد انقلاب دوم به سرانجام رسید. انقلاب ۵۷ توانسته بود یک ضد انقلاب را درهم شکنند و از میدان بدر کند، ولی در مقابل ضد انقلاب دوم علیرغم نبردی جانانه و قهرمانانه و طولانی زانو زده بود.

کار ناتمام انقلاب ۵۷

اکنون میتوان تصویر بهتری داشت که در میان ابزار و ادواتی که این دو ضد انقلاب برای سرکوب انقلاب ۵۷ داشتند، چرا می بایست دائما انقلاب را تحریف میکردند، آنرا به گذشته نسبت میدادند و کثیف ترین ارتجاع اسلامی را به نام انقلاب جا میزد. مطابق همان ائتلاف اولیه دو ضد انقلاب، هم اکنون نیز از سلطنت طلب گرفته تا خمینی چی و دو آتیشه تا جبهه ملی چی و دوم خردادی و توده ای همگی انقلاب ۵۷ را بنام همان انقلاب اسلامی و خمینی یعنی به نام ضد انقلاب دوم جا میزدند. تعجبی ندارد که کل بورژوازی در جهان (از آکادمی و میدیا گرفته تا سوسیالیسم بورژوازی

و چپ های هپروتی ضد امپریالیست در غرب) با کمال میل انقلاب ۵۷ را بعنوان انقلاب اسلامی معرفی کند و برای آن انقلاب تاریخ و شناسنامه ای باسمه ای و کاذب بسازند. آنچه که جای سوال و تعجب دارد این است که چرا در این کار اینقدر اصرار دارند؟ دلیل فعالیت ۲۴ ساعته کارگاه دروغ و تاریخ سازی علیه انقلاب ۵۷ بعد از اینهمه سال در چیست؟

جواب را نباید در اوضاع ۵۷ جستجو کرد. جواب در اوضاع بعد از ۵۷، در اوضاع امروز است. علیرغم اینکه دو ضد انقلاب بورژوازی با چنان کشت و کشتار و تلاش فوق العاده ای توانستند انقلاب ۵۷ را متوقف کنند، اما هرگز نتوانستند وضع را به صورت سابق برگردانند. جمهوری اسلامی هیچگاه احساس آرامش و ثبات به معنی واقعی کلمه نکرد. همواره خنجر خونین اسلام را بر کمر داشت و هنوز که هنوز است چنین است. کابوس انقلابی دیگر هر شب بیش از شب قبل خواب را بر چشم آنان حرام میکند. و این فقط حکایت جمهوری اسلامی نیست. حکایت کل بورژوازی و همه نمایندگان ریز و درشت او در ایران است. تحریف انقلاب ۵۷ کاملاً معنی دارد و از اهمیت فوری سیاسی برخوردار است. چرا که کار ضد انقلاب با انقلاب ۵۷ هنوز تمام نیست. چرا که کار انقلاب هنوز تمام نیست!

تا آنجا که به انقلاب واقعی ۵۷ بر میگشت، تمام ماجرای ۵۷ و سرکوب انقلاب توسط دو ضد انقلاب تازه فاز اول مارش یک انقلاب زیر و رو کنند بود. انقلاب ۵۷ شکست خورد، اما جنبش عظیمی که محرکه و نیروی اصلی آن انقلاب بود تازه قد بلند کرد، خود آگاه شد و علیرغم دنیایی از خون و جهل که علیه آن راه افتاد متحزب شد. و البته در شرایط نوین و در اوضاع جهانی و داخلی متفاوتی. اینجاست که باید به جایگاه انقلاب ۵۷ در تاریخ مبارزه طبقاتی جامعه معاصر و جدال سوسیالیسم کارگری و آزادیخواهی و برابری طلبی علیه بردگی مزدی بپردازیم. در ادامه این بحث باید نشان دهیم چطور ریشه های واقعی انقلاب ۵۷ با نگاه از یک پرسپکتیو تاریخی - جهانی به انقلابات ۵۰-۱۸۴۸ در اروپا و عروج کمونیسم کارگری مارکس، به

اولین تلاش کارگران برای قدرت گیری در کمون پاریس و به انقلاب اکتبر برمیگردد. انقلاب ۵۷ و عروج سوسیالیسم کارگری و آزادیخواهی و برابری طلبی از دل آن ابدا یک موضوع ایرانی نیست. ادامه این تاریخ و یک ضرورت ریشه دار تاریخ معاصر بشر است.

۱۸ فوریه ۲۰۰۸

زیر نویس ها:

(۱) برای توضیح بیشتر در مورد این جنبش ها به مقاله "سه جنبش" از منصور حکمت رجوع کنید. (۲) "کارگران مبارز صنعت نفت رقا، حتی اگر حرکت اخیر شما فوراً مبشر انقلاب علیه رژیم کثیف اسلامی نباشد، شک نیست که این کارگرانند که شیپور انقلاب را در آینده ای نه چندان دور بصدا در خواهند آورد. شرط پیروزی اینست که اینبار طبقه کارگر در راس این جنبش بماند. آغاز شکست انقلاب ۵۷ آنجا بود که مہدی بازرگان و گله ای از دیگر عوامل ارتجاع اسلامی، به خرج رژیم سلطنت و با هلیکوپتر ارتش برای خواباندن اعتصاب و بیعت گرفتن با خمینی سراغ شما آمدند. اگر تجربه خونبار رژیم اسلامی یک درس داشته باشد، اینست که کارگر باید در صحنه سیاسی با حزب و افق و برنامه مستقل خود ظاهر شود. این اساسی ترین فراخوان ما به شما است."

منصور حکمت، "این تازه شروع کار ما است"، پیام دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری به کارگران صنعت نفت به مناسبت اعتصاب سال ۱۳۵۷

انقلاب ۵۷ و سنت کمون!

انقلاب ۵۷ را در تاریخ جامعه مدرن بشری کجا جای میدهید؟ جواب به این سوال بستگی دارد که چطور به آن انقلاب نگاه کنید. اگر به تعبیر رایج و دروغین که بر سر این انقلاب خراب کردند و میکنند (و در مقدمه این بحث به آن اشاره کردیم. به ج.ک ۳۳۶ رجوع کنید.) ذره ای باور داشته باشید، در تعیین جایگاه انقلاب ۵۷ باید به رمل و اسطراب پناه ببرید. تقریباً غیر قابل توضیح است. یک انقلاب عظیم و اساساً کارگری را چه

از صفحه ۱۵ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

طور میشود در کیسه اسلام و خمینی و اوپاش قاتل آن انقلاب ریخت و نسبت به واقعیت صداقت داشت؟

اما حتی "بهترین" مورخین معاصر هم انگار از این جادوگری اواخر قرن بیست و اوائل قرن بیست و یک، این دوره ای که حتی اذهان معقولتر آکادمی نیز ته رنگی از پست مدرنیسم دارد، ایمن نبوده اند. اجازه بدهید یک مثال بزنیم.

انقلاب اجتماعی تحت نام خدا

اریک هابسبام تاریخ نگار مشهور به "مارکسیست" که از معتبرترین مورخین معاصر دنیا است، کتابی در مورد تاریخ قرن بیستم دارد ("عصر اکستریم ها، تاریخ جهان ۹۱-۱۹۱۴" چاپ ۱۹۹۶) و چند صفحه ای هم به انقلاب ۵۷ پرداخته است. امیدوارم فرصتی باشد تا دستکم این چند صفحه را چاپ کنیم و به آن بپردازیم. برخی اظهارات او، از جمله در مورد اینکه دادن حقوق برابر به زنان در یک کشور اسلامی مشکل آفرین شد و یا اینکه مکررا از خمینی به عنوان "رهبر انقلاب ایران" و یا "رهبر ایران انقلابی" نام میبرد و غیره، عینا تکرار همان باطلی است که جاهای دیگر هم به کرات شنیده ایم. با اینهمه او شاید جزو منصف ترین و تیزبین ترین های هم رشته ای خود باشد و اینجاست نمی خواهیم در مورد او قضاوت یکجانبه ای ارائه دهیم. ولی در حد این یادداشت ها اشاره به زیر نویس یک عکس از انقلاب ۵۷ که در کتابش چاپ کرده میتواند بهانه خوبی برای ادامه بحث ما باشد. زیر آن عکس نوشته:

"انقلاب اجتماعی تحت نام خدا: ایران ۱۹۷۹، اولین برآمد مهم اجتماعی در قرن بیستم که سنت های ۱۷۸۹ و ۱۹۱۷ را واپس زد."

یکی دو نکته مهم اینجا هست:

انقلاب اجتماعی تحت نام خدا؟ یعنی چی؟ هابسبام مشاهده جالبی دارد، انقلاب ۵۷ را "انقلاب اجتماعی" مینامد. که در این حد صحیح است. اما "انقلاب اجتماعی تحت نام خدا" دیگر چه صیغه ای است؟ اینجاست که در توضیح پدیده اجتماعی و قرن بیستمی چون انقلاب

انقلاب فرانسه و اکتبر، مقایسه میکند. و می گوید که انقلاب ۵۷ سنت های هردو این انقلابات را واپس زد. باز اینجا هم بخش اول مشاهده او یعنی مقایسه با آن دو انقلاب به نظر من موضوعیت دارد. ولی تعبیر "واپس زدن سنت ۱۷۸۹ و ۱۹۱۷" درست نیست. اینجا باز آنچه او را سردرگم میکند همانا پذیرفتن ضد انقلاب به جای انقلاب است. باز اگر بخواهیم عبارت هابسبام را "تصحیح" کنیم باید گفت انقلاب ۵۷ (و نه ضد انقلاب ۵۷ یا همان "انقلاب اسلامی") در واقع ادامه آن دو انقلاب کبیر و بویژه انقلاب اکتبر است. ادامه تاریخی، نه تکرار ساده آن سنت ها بلکه به معنی فراتر رفتن از آنها. و آنچه که آن سنت ها را واپس میزد تلاش ضد انقلاب اسلامی برای سرکوب انقلاب بود.

ولی آیا چنین تعبیری حتی برای انقلاب واقعی ۵۷ درست است؟ آیا انقلاب ۵۷ (و نه ضد انقلاب آن) ادامه انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب کبیر اکتبر است؟ آیا این دیگر کسی گزافه گویی نیست؟ آیا چون ما از فعالین آن انقلاب بودیم حالا در بالا بردن مقام یک انقلاب شکست خورده (که شاید از لحاظ عاطفی قابل فهم باشد) دچار خیالبافی ها و رجز خوانیهای نوستالژیک نشده ایم؟

از شما چه پنهان بارها و بارها این سوال را جلوی خودم گذاشتم و هربار مصمم تر از قبل به این نتیجه رسیدم که انقلاب واقعی ۵۷ یعنی همان انقلاب کارگری که با آنهمه جلدی و رباکاری و اتحاد مقدس دنیای کهن، از ژنرال هوپیز تا شاه و بازرگان و خمینی و حجابیان ها شکست اش دادند، واقعا دارای چنین جایگاه تاریخی هست. همچنانکه در طول این نوشته مکرر اشاره شد، دقیقا به دلیل همان جایگاه تاریخی و اهمیت سیاسی که آن انقلاب داشت و دارد، چنین هیستریک کوبیدنندش و هنوز هم میکوبند و تحریفش میکنند. لذا پرداختن به این موضوع بهیچ وجه از سر شیفتگی به گذشته ای خیالی نیست. بلکه برعکس به دلیل فشار واقعیت امروز و البته عشق و امید به آینده ای است که باید بسازیم.

انقلاب ۵۷ بطور عینی روندی را شروع کرد، یا صحیح تر تسریع بخشید، که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم با قدرت در کار است و به

پیش می رود. ما خود هم ثمرات و هم در عین حال سازندگان این روند بودیم. "شکست نخوردگان" آن بودیم، مستقل از اینکه در هر مقطع تا چه حد بر آنچه که میگذشت وقوف همه جانبه ای داشتیم. و اکنون برای جلوتر بردنش نیاز داریم که ارزیابی عینی و مادی از کل این ماجرا داشته باشیم و یک بار دیگر به خودمان و به جنبش مان و جایگاه مان نگاهی بیندازیم. اگر بخواهیم خیلی مشخص بگویم، این تلاش برای رفع اتهام از انقلاب ۵۷ و نشان دادن محتوای واقعی و طبقاتی آن بویژه بعد از بحث های اخیر که در حزب در باره انقلاب آتی در ایران داشتیم (مشخصا بحث هایی که حمید تقوایی در باره انقلاب سوسیالیستی در پنوم ۲۹ طرح کرده است) بیش از پیش ضروری شد...

از بحث دور نیفتیم، اینها هنوز هیچکدام جواب سوال فوق نیست. آیا واقعا میتوان گفت که انقلاب ۵۷ تلاشی برای ادامه و فراتر رفتن از انقلابات کبیر پیشین بود؟ بنظر من قطعا اینطور است. اجازه بدهید خیلی فشرده در این مورد صحبت کنیم.

مبارزه طبقاتی، نگاهی کوتاه

انقلاب فرانسه شروع تاریخ مدرن، آغاز عصر سرمایه داری است. در آنجا سرمایه داری جنبه انقلابی دارد و آزادی سیاسی و آرمان برابری حقوقی بشر را مطرح میکند. علیه فئودالیسم و عقب ماندگی روستایی و حاکمیت مذهب و کلیسا و جهل ناشی از زندگی به شیوه چندین هزار سال گذشته است. اما کار انقلاب بورژوازی و استقرار سرمایه داری چندان آسان پیش نمی رود. در فاصله نزدیک به ۲۰۰ سال مورد نظر ما (از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب ۵۷) تاریخ جهان به یک معنی عبارت است از جدال سرمایه داری برای استقرار بر کره ارض. سرمایه داری هم با ارتجاع گذشته روبروست و هم با انقلابات و تلاش های طبقه نوینی مواجه است که محصول صنایع جدید و مناسبات اجتماعی و جهانی سرمایه داری است. طبقه ای که برده مزد است و دائما در مبارزه و تلاش و گاه انقلاب برای تغییر وضع موجود است. در مقابل همین طبقه جدید که رهایی بشریت معاصر را نمایندگی میکند سرمایه داری

هرگام که به جلو برمیآید به ارتجاع متمایل میشود و حتی تحقق شعارهای انقلاب کبیر فرانسه به نیروی تعرض و انقلاب طبقه ای که برای رهایی خود باید کل بشریت را رها سازد گره میخورد.

انقلابات ۵۰-۱۸۴۸ در اروپا را در نظر بگیرید، این انقلابات هنوز دارد بیشتر علیه دنیای کهن و برای آزادی های سیاسی و رفرفر هایی میجنگد که اساسا به بسط سرمایه داری در اروپا منجر میشود. اما نیروی پیگیر این انقلابات را طبقه کارگر نپا تشکیل میدهد. مارکس در این دوره از "انقلابات قرن نوزدهمی" و "انقلابات پرولتری" نام میبرد. در این انقلابات، بورژوازی، حتی دمکرات ترین هایشان، در برابر پرولتاریای انقلابی با ارتجاع سیاسی سازش میکنند. اما در عوض مانیفست کمونیست، یعنی پرچم طبقه انقلابی جدید در آستانه این انقلابات منتشر میشود. و این ابدا اتفاقی نیست. این طبقه مدتهاست که نقد عملی خود به دنیا را شروع کرده است و کمونیسم او، ولو زمخت و اولیه، شکل گرفته است. انقلابات ۴۸ اروپا مقطع خودآگاه شدن این جنبش در مقیاسی تاریخی و عروج پرچم جهانی اش با مانیفست کمونیست و شعار "کارگران جهان متحد شوید" است. کمون پاریس در اواخر قرن نوزده در ادامه همین جنبش است. اولین تلاش این طبقه برای ارائه راه حل عملی مستقل خود به دنیا، یعنی حکومتی از نوع جدید، حکومت شورایی یا گرفتن مستقیم اختیار زندگی توسط خود بشریت سازنده زندگی، یا بقول مارکس "شکل سیاسی رهایی اجتماعی" است.

انقلابات ۴۸ ظاهرا به جای نمی رسد و کمون را هم با تیرباران کموناردها به خاک و خون میکشند. این در واقع شکستن اولین تلاشهای سیاسی و جهانی این طبقه جدید است. اما در حال، علیرغم سازش با ارتجاع کهن، نتیجه باز رشد و گسترش بورژوازی در اروپا است. و این خود زمینه قدرت گیری بیشتر کارگران است. و در همین دوره علیرغم شکست ها، کارگران و بشریت آرایخواه پیشروی هایی هم میکنند. این دوره تلاش برای گرفتن همان حقوق بورژوازی و آزادی های

از صفحه ۱۶ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

سیاسی است که انقلاب کبیر فرانسه ادعایش را داشت. دوره تلاش کارگران برای گرفتن حق رای عمومی، برسمیت شناختن حقوق زنان و کودکان، اعمال محدودیت قانونی بر استثمار وحشیانه کارگران. این دوره "انترناسیونال اول" و عروج جنبش جهانی ۸ ساعت کار، اول مه روز جهانی کارگر و ۸ مارس بعنوان روز جهانی زن است. دوره گسترش احزاب توده ای و سوسیال دمکرات نوع قدیم و اتحادیه های کارگری و عروج قدرت میلیونی طبقه کارگر است. اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست باردیگر جنبشی که مانیفست و انقلابات ۴۸ و کمون پاریس آنرا اعلام کرده بود، با قدرتی بیشتر سر بلند میکند.

نقطه اوج این دوره (و در عین حال بنوعی پایان آن) جنگ جهانی اول و عروج انقلاب کارگری اکتبر و لنین است. اینجا باردیگر کمون پاریس و پیام اش، یعنی همان "شکل سیاسی رهایی اجتماعی" با قدرتی شگرف تمام جهان را به لرزه درمی آورد. روسیه یک کشور اساسا دهقانی با یک ارتجاع عهد بوق که بورژوازی با آن سازش و مدارا میکنند توسط کارگران به رهبری لنین که توده عظیم دهقانان زحمتکش را به دنبال خود کشاند فتح میشود. انقلاب کارگری، انقلاب نوع کمون، نه فقط قدرت سیاسی را فتح میکند بلکه موفق میشود تا چند سال هم آنرا نگه دارد. با وجود آنکه بعدا انقلاب موفق نمی شود از "شکل سیاسی" به شکل اقتصادی رهایی اجتماعی، یعنی ساختمان سوسیالیسم عبور کند، با اینهمه مسیر تاریخ معاصر را تغییر میدهد. هرچه نباشد انقلاب اکتبر به یک دوره تاریخی در اروپای بعد از انقلاب کبیر فرانسه پایان میدهد. سقوط ارتجاع در روسیه سقوط ارتجاع در کل اروپا است. و جهان (مشخصا اروپا و آمریکای شمالی) دیگر بطور آشکار به صحنه رویاری دو طبقه اصلی معاصر یعنی بورژوازی و پرولتاریا تبدیل میشود. انقلاب اکتبر همچنین آرمانهای طبقه کارگر، دولت شورایی و سوسیالیسم را وسیعا در جهان مطرح میکند. بعلاوه تثبیت اهم دستاوردهای عملی بشر در تاریخ معاصر، از آزادی های سیاسی و مدنی گرفته تا حق رای و بهبود

موقعیت زن، تا بیمه بیکاری و ۴۰ ساعت کار و نظیر این، بیش از هر انقلاب دیگری مدیون انقلاب اکتبر است.

بورژوازی موفق میشود انقلاب اکتبر را پس از ده سال سرانجام شکست دهد و "رشد سریع صنعت" و سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم را برقرار کند. این نوع سرمایه داری که زیر فشار تهدید انقلابات کارگری به بورژوازی تحمیل میشود، اما در عین حال الگوی رشد و گسترش سریع تر سرمایه داری را لااقل برای مقطعی ارائه میدهد. این نوع سرمایه داری که به درجه ای رفرفرم تن میدهد به جای سرمایه داری وحشی و استثمار بی در و پیکر قرن نوزدهمی می نشیند. جنگ جهانی دوم، عروج فاشیسم و بعد شکست آن اساسا به کمک شوروی و ارتش سرخ، همین دوره بعد از شکست انقلاب اکتبر را تثبیت و تقویت میکند. دوره ای که طبقه کارگر و آرمانهایش از صحنه مستقیم سیاست حذف میشود و به جای آن سوسیالیسم بورژوازی که ملغمه ای از رفرفرمیسم و ناسیونالیسم و بعضا دمکراسی است می نشیند. دوره ای که جهان سرمایه داری فارغ از حضور مستقیم و انقلابی طبقه کارگر به دو اردوگاه رقیب به اصطلاح "سوسیالیسم" و "جهان آزاد" تقسیم میشود. دوره ای که سرمایه داری تقریبا تمام جهان و نه فقط اروپا و آمریکای شمالی را از طریق "صنوع سرمایه"، انقلابات رهایی بخش جهان سوم و رفرفرم های امپریالیستی در می نوردد. دوره ای که "دولت رفاه" غرب و "سوسیالیسم" شرق در عین حال باید نشان دهند که کدامیک الگوی بهتری برای زندگی بشر هستند. دوره ای که برای اولین بار سرمایه داری نه دغدغه ارتجاع سیاسی نوع قرن نوزدهمی را دارد و نه طبقه کارگر با انقلاب کارگری نوع کمون و اکتبر مستقیما تهدیدش میکند، و تازه "بنیانه جهانی حقوق بشر" که پرچم آن در انقلاب فرانسه بالا رفته بود اعلام میشود و سرمایه داری "دوره طلایی" خود را تجربه میکند. اما همه اینها در نهایت یک نتیجه دارد: گسترش زمینه های عینی پرولتاریا و انقلاب کارگری.

"جنگ سرد" که نام شناخته شده این دوره است، ظاهرا جنگ سرد دو قطب سیاسی و اقتصادی متفاوت و

دشمن همدیگر است. اما در اساس چیزی جز جنگ سرد سرمایه داران و قطب های مختلف سرمایه داری برای تصاحب منابع طبیعی جهان و تامین نیروی کار ارزان، یعنی جنگ همه آنها علیه پرولتاریا نیست. این جنگ به ناگزیر و مطابق قوانین پایه ای کارکرد نظام سرمایه داری سرانجام بر سر نکته اساسی گره میخورد. یعنی همانا بالا بردن بار آوری کار، افزایش نرخ استثمار نسبی. و این جنگ بر سر باوری کار به لطف انقلابات عظیم تکنولوژیک در پایان "دوره طلایی" (سالهای بعد از جنگ دوم تا اواسط دهه ۷۰ قرن بیست میلادی) و بعد از آن، به پیروزی سرمایه داری بازار آزاد و شکست و سقوط سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم می انجامد. و این درست مقطعی است که انقلاب ۵۷ نیز رخ میدهد.

انقلاب ۵۷

و سوسیالیسم کارگری

اگر بخواهیم این اشاره فشرده به تاریخ مبارزه طبقاتی جامعه معاصر را بازمه خلاصه کنیم باید بگوییم قرن هژدهم، قرن عروج بورژوازی و آرمان آزادی و برابری خاص اوست. قرن نوزدهم قرن عروج و پیشروی سوسیالیسم کارگری با مانیفست و کمون و نقطه اوج آن انقلاب اکتبر است، که به شکست سوسیالیسم کارگری و در عوض استقرار و تثبیت کامل سرمایه داری در قبال نظامات ماقبل منجر میشود. و قرن بیستم، بر متن شکست تاریخی سوسیالیسم کارگری، قرن پیروزی و شکوفایی سرمایه داری رفرفرم شده در سراسر جهان چه در شکل "سوسیالیسم" و "دمکراسی خلقی" آن و چه در شکل "دولت رفاه" و "دمکراسی غربی" آنست. انقلاب ۵۷ همانطور که قبلا هم اشاراتی داشتیم در پایان این دوره اخیر، در واقع متأثر از آن شکل میگیرد و در عین حال مبشر شروع یک دوره جدید در تاریخ بشر است. دوره ای که پیشروی شگرف سرمایه داری و استقرار جهانی آن موجد مردم جهان به پرولتاریا همسرنوشت تبدیل شده اند و سرمایه جهانی بروشنی به همه کس نشان میدهد که تولید باید اجتماعی و جهانی باشد و خصلت تملک خصوصی و سرمایه دارانه آن زندگی را بر بشر سیاه کرده است. دوره ای که بورژوازی در یک

خلاف ایدئولوژیک و بهم خوردن تعادل ناشی از سقوط شوروی و پایان دوره جنگ سرد، کاملا عقبگرد کرده است و دست به انبساط ارتجاع ماقبل قرن نوزدهم و هژدهمی کرده است. دوره ای که ترور و کشتار و جنگ و زیر پا گذاردن همه آرمانهای بشریت مدرن از قرن هژده تا کنون، حتی آرمانهای خود بورژوازی یعنی برابری حقوقی شهروندان، رسم روزگار شده است. دوره ای که سوسیالیسم بورژوازی شکست خورده است. دوره ای که باید بشریت آزادخواه سراسر جهان به میدان بیاید و آرمان های تمام انقلابات کبیر گذشته را که هر یک بنوعی بر دوش دیگر سوار بوده اند، تمام و کمال متحقق کند. دوره ای که مشخصه آن فقط میتواند بازگشت مجدد سوسیالیسم کارگری و پیروزی آن باشد. دوره ای که باید به عصر سرمایه داری پایان دهد و رهایی اجتماعی را چه از لحاظ سیاسی و چه اقتصادی متحقق کند. دوره ای که باید تاریخ طبقاتی را پایان بخشد.

البته هیچ تضمینی برای اینکه حتما اینطور بشود نیست. ولی اگر تاریخ ما تا اطلاع ثانوی تاریخ مبارزه طبقاتی است، اگر تاریخ عبارت از جدال و کشاکش جنبش های سیاسی و اجتماعی است، پس ما و جنبش ما حق دارد که دوباره سر بلند کند. اگر به این دقت کنیم که این قدرت عظیم سرمایه داری و دولتپایش در واقع قدرت وارونه کارگر و اکثریت عظیم مردم جهان است، آنوقت خیلی بیشتر حق داریم. خیلی باید به خودمان مطمئن باشیم و امید به پیروزی داشته باشیم. البته ممکن است دوباره شکست مان بدهند. اما کشتار کمونارد های پاریس موجب نشد که کارگران پتروگراد مایوس بشوند و انقلاب نکنند. شکست انقلاب اکتبر نیز (تحت نام سوسیالیسم) موجب آن نشد در سال ۵۷ طبقه کارگر و توده های وسیع شهری بار دیگر تلاش نکنند. آری انقلاب ۵۷، انقلاب واقعی ۵۷ ادامه تلاشهایی بود که با ظهور جامعه مدرن و طبقه کارگر و آرمان آزادی و برابری مدتها قبل شروع شده بود.

یک لحظه انقلاب ۵۷ را نه با خمینی و ارتجاع اسلامی، که با شوراهای کارگری تداعی کنید، انقلاب ۵۷ را نه با قسط اسلامی و منحصه نجات مالکیت خصوصی

توسط ضد انقلاب، بلکه با زیر سوال رفتن اساس مالکیت بورژوازی نزد کارگران و توده مردم تداعی کنید، انقلاب ۵۷ را نه با کمیته های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران و تکامل بخشیدن ساواک بصورت ساواما، بلکه با قیام بهممن و هجوم به یادگانها و مسلح شدن مردم و بدست گرفتن کنترل شهرها و محلات (از شورای شهر سنجند سرخ و "مسکو سلیمان" گرفته تا "حکومت" های کوچک و خودجوش مردم در اینجا و آنجا) تداعی کنید، یک آن انقلاب ۵۷ را نه با شعار "یا روسری یا توسی" و "حجاب" بلکه با تظاهرات علیه حجاب در اسفند ۵۷ و هشت مارس تداعی کنید، یک آن انقلاب ۵۷ را نه با "انقلاب فرهنگی" و هجوم اوباش اسلامی به دانشگاه، بلکه با بی نظیر ترین و آزاد ترین فضای سیاسی که در دانشگاه برقرار بود تداعی کنید، یک آن انقلاب ۵۷ را نه با ضد انقلابیون و مرتجعین و قاتلان یعنی خمینی و بازگان و طالقانی و بهشتی و رجایی و بنی صدر و خامنه ای و رفسنجانی و حجابیان و سعید امامی ها، که با انقلابیون واقعی با رهبران اعتصاب کارگران نفت، با کسانی مثل جهانگیر قلعه میاندوباب (رهبر بیسکاران که ترور شد)، با فواد مصطفی سلطانی ها (رهبر کومله) با رهبران شوراها و واقعی کارگری در سراسر کشور، با منصور حکمت ها و حمید تقوایی ها و دهها هزار زن و مرد کمونیست و انقلابی دیگر که بسیاری شان در گورهای دسته جمعی خاوران خوابیده اند و بسیاری شان زندان و شکنجه و تبعید شدند تداعی کنید، آری یک آن این کار را بکنید تا آنوقت صدای باریکاد بندی های کارگران آلمان در انقلاب ۱۸۴۸ و به گلوله بستن کمونارد های پاریس و مارش کارگران پتروگراد و همینطور صدای مارکس و لنین را بوضوح بشنوید.

در افروخته های انقلاب ۵۷

انقلاب ۵۷ در ادامه این سنت بود. نه فقط در ادامه آن بود بلکه ناگزیر بود جلوتر هم برود. چرا که در دنیای پیشرفته تر و به مراتب تکامل یافته تری صورت می گرفت. آنها همه بنوعی انقلابات قرن نوزدهمی، انقلابات کارگری در کشورهای اساسا

از صفحه ۱۷ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

دهقانی بودند و انقلاب ۵۷ یک انقلاب آخر قرن بیست (۸۲-۱۹۷۹) بود. در جامعه ای با جمعیت اصلی شهر نشین که مناسبات سرمایه داری در آن کاملاً مستقر شده بود. آن انقلابات در ابتدای عصر تلگراف و راه آهن صورت میگرفت، انقلاب ۵۷ در پایان عصر تلویزیون و جت و تلفن مایکروبی و آغاز عصر اینترنت و ساتلایت و کامپیوتر رخ میداد. آن انقلابات همه در شرایط تاریخی صورت میگرفت که بورژوازی هنوز جوابی برای دنیا داشت و عملاً هم از دل هر انقلاب و شکست کارگران و بشریت آزیخواه معاصر، سرمایه داری گسترش یافته تری عروج کرد. اما انقلاب ۵۷ در آستانه جهانی شدن سرمایه رخ داد وقتی که رشد گسترش جامعه بشری بطور عینی به فراتر رفتن از مناسبات سرمایه داری و لغو بردگی مزدی و ساختن جهانی آزاد و اشتراکی متکی بر حاکمیت خود انسانها گره خورده است. انقلاب ۵۷ بر خلاف انقلابات پیشین بر سر دموکراسی و یا تعبیر دموکراسی نبود. در آستانه عصر پایان دموکراسی صورت میگرفت. ده سال بعد از انقلاب ۵۷ با فروپاشی شوروی و سقوط سوسیالیسم بورژوازی، قطب رقیب آن یعنی دموکراسی غربی نیز پایان یافت. دوره وحشیگری و عقبگرد نظم نوینی شروع شد. انقلاب ۵۷ دقیقاً همین را چون آئینه ای جلوی بشریت گرفت. انقلاب ۵۷ بر سر آزاد کردن دهقانان از قیود فئودالی و یا رفع موانع رشد سرمایه داری، یعنی وجهی از انقلابات قبلی، نبود. انقلاب ۵۷ بطور عینی و تماماً علیه سرمایه داری و ارتجاع و استبداد ناشی از آن بود. ولو خام و مبهم ولی انقلابی بر سر سوسیالیسم بود و آزادیخواهی کارگری.

اینکه انقلاب ۵۷ از یک رهبری سیاسی آگاه و متحزب که آن را به پیروزی برساند محروم بود، دلیل نمی شود که ماهیت عینی این انقلاب که ثمره تاریخ معاصر و همه پیشرویهایی تاریخی قبلی بود از نظر دور داشته شود. این فقدان رهبری سیاسی آگاه (که در اساس محصول عقب راندن سوسیالیسم کارگری به مثابه یک جریان حزبی و سیاسی بعد از شکست انقلاب اکتبر است) تنها میتواند

غیره که زمانی جزو افتخارات خود بورژوازی بود را باید کمونیسمنوین و قرن بیست و یکمی و کارگری که دوباره سر بلند میکرد، به دست گیرد. انقلاب ۵۷ شکست خورد، اما از دل آن سوسیالیسم کارگری و آزادیخواهی و برابری طلبی به مراتب آگاه تر و شامل تر و بطور متحزب شکل گرفت. از دل آن پرچمی برافراشته شد که بعد از مانیفست و در انقلاب اکتبر نظیر نداشته است و در واقع مانیفست کمونیست قرن بیست و یک است. منظور برنامه یک دنیایی بهتر نوشته منصور حکمت است. درست است که این برنامه اساساً بر پایه مانیفست و برنامه بلشویک ها و همه پیشروی های بعدی جنبش جهانی طبقه کارگر و بشریت آزادیخواه متکی است، اما اگر سابقه مادی آنرا جستجو کنید می بینید که تکیه گاه اجتماعی بلافصل آن عروج طبقه کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی کارگری در دل انقلاب ۵۷ است. درست است که منصور حکمت کمونیسم مارکس را از مانیفست و ایدئولوژی آلمانی و کاپیتال آموخته بود، اما بدون انقلاب ۵۷ و عروج طبقه کارگر در دل این انقلاب در پایان "دوران طلایی" بورژوازی در قرن بیست، آن شکوفایی مجدد کمونیسم مارکس در کمونیسم کارگری منصور حکمت محلی از اعراب پیدا نمی کرد. بقول حمید تقوایی برنامه یک دنیایی بهتر منصور حکمت پرچم انقلاب ۵۷ است، اگر این انقلاب پیروز میشد.

انقلاب ۵۷ نه فقط خبر از یک دوره جدید در ضد انقلاب بورژوازی داد، دوره ای که بعداً در نظم نوین جهانی دیدیم و اکنون بنوعی در آن بسر میبریم، بلکه در عین حال شرایط دوره جدیدی در انقلابیگری کارگری، در ادامه سنت های انقلابات کبیر پیشین را فراهم کرد. انقلاب ۵۷ خبر از انقلابات کارگری نوینی داد که اکنون در مقابله با دنیای بربریت نظم نوینی سرمایه جهانی در دستور بشریت آزادیخواه کل جهان قرار دارد.

به این نکته آخر مجدداً برمیگردیم، اما قبل از آن و در ادامه این بحث باید توضیح دهیم که منظور انقلاب ۵۷ علیرغم شکست اش شرایط مادی و ذهنی پیروزی سوسیالیسم در ایران را بیش از پیش مهیا کرد. این دقیقاً آنجایی است که میتوان مشخصات و نیروهای

انقلاب آتی در ایران، که فقط میتواند سوسیالیستی باشد، را دقیقتر برشمرد. این جایی است که میتوان توضیح داد چرا هم اکنون نسل جوان در ایران جزو روشنترین ها، چپ ترین ها و آزادیخواه ترین و سیاسی ترین ها در جهان است. این جایی است که میتوان توضیح داد و نشان داد که چرا چند سال بعد از آنهمه تبلیغات سنگین در مورد "پایان کمونیسم" میتوان سخنرانی گذاشت و ادعا کرد که کمونیسم در ایران میتواند پیروز شود. این نکته عملی و سیاسی فوق العاده مهمی است که حزب ما بارها از بحث "آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود" تا مباحث اخیر حزب ما در مورد انقلاب سوسیالیستی به آن پرداخته است. بحثی که به شرایط به پیروزی رساندن انقلاب آتی در ایران مربوط است. اگر هدف از این سلسله یادداشت ها رفع اتهام از انقلاب ۵۷ بود، بی شک بهترین رفع اتهام از آن انقلاب تلاش برای متعین کردن و تعریف مشخصات و شرایط به پیروزی رساندن انقلاب بعدی در ایران و تحقق تمام و کمال آرمانهایی است که انقلاب واقعی ۵۷ بطور مبهم مطرح کرد و علیرغم له شدن زیر چکمه ضد انقلاب اسلامی و تایید کل بورژوازی دنیا، اکنون با قدرتی خیره کننده تر سر برمی آورد.

۲۴ فوریه ۲۰۰۸

زنان و انقلاب ۵۷

زنان و انقلاب ۵۷، در واقع داستان سرکوب و تحریف آن انقلاب است. شاید هیچ چیز مانند حمله به زنان و همینطور مبارزه برای آزادی زن در انقلاب ۵۷ نتواند جدال انقلاب و ضد انقلاب، ضعف ها و نقطه قوت های انقلاب، چگونگی درهم شکستن و بخون کشیدن آن انقلاب و در عین حال زمینه ها و خصلت های انقلاب بعدی در ایران را برای شما بازگو کند. کسانی که بنا به هر منفعت (و یا از سر هر نوع جهلی) ضد انقلاب اسلامی را جای انقلاب ۵۷ میگذارند، یک مساله مهم و تعیین کننده را زیر آوار تحریف پنهان میکنند. و آن اینکه انقلاب ۵۷ شروع یک جنبش عظیم و پر قدرت و نوین برای آزادی زن در ایران است. جنبشی که هرگز از پای ننشست، سرسختانه به مقاومت ادامه داد و

هر روز بیش از روز قبل قدرت گرفت. جنبشی که اکنون شاید وسیع ترین جنبش اجتماعی ایران باشد و بی تردید نقشی بسیار فعال در مبارزه جامعه علیه جمهوری اسلامی ایفاء میکند. جنبشی که هم اکنون رژیم اسلامی را واقعا بیچاره کرده است، به شدت رادیکال و انقلابی و چپ است و به انقلاب آتی ایران رنگی زنانه میزند.

یک وجه عیان تحریف انقلاب ۵۷ همانا این است که آنرا معادل بازگشت و برقراری حجاب در ایران جلوه بدهیم. حجاب مخوف ترین آلت سرکوب انقلاب بود و نسبت دادن حجاب به انقلاب ۵۷ مثل این میماند که برپا کردن کوره های آدم سوزی را به قربانیان آن نسبت دهیم. این همان کاری است که ضد انقلاب ۵۷، اعم از سلطنی و اسلامی، به حمایت بورژوازی جهانی و آکادمی و میندیش به لطایف الحیل انجام دادند و هنوز دارند میدهند. انقلاب واقعی ۵۷ درست خلاف این تصویر است. برای مثال، انقلاب خود را در یکی از پرشورترین و رادیکالترین ۸ مارس های تاریخ - درست چند هفته بعد از قیام بهمن و سقوط ضد انقلاب حاکم شاه و در مواجهه با و بر علیه ضد انقلاب اسلامی نوپا - تعریف کرد. جنبش آزادی زن اولین جنبش اجتماعی بود که علناً و با قدرت علیه ضد انقلاب اسلامی که به نام انقلاب قدرت را گرفته بود ایستاد. این که انقلاب از چه ضعف ها و محدودیت هایی رنج میبرد و در نتیجه علیرغم جدالی سخت و نسبتاً طولانی شکست خورد مساله ای است که باید به آن پرداخت. اما اولین قدم در توضیح این مساله همانا این است که بساط دروغ ها و تحریف های نفرت انگیزی که حول انقلاب ۵۷ وجود دارد را بهم ریخت. هفته قبل کوشش کردیم تصویری از جایگاه انقلاب ۵۷ در تاریخ مبارزه طبقاتی در جامعه معاصر بدهیم، این هفته باید خلاصه هم که شده به این پیردازیم که چگونه انقلاب ۵۷ نه فقط نقطه عطفی در جنبش رهایی زن در ایران است، که خبر از یک وضعیت جدید در مبارزه برای رهایی زن در جهان میداد.

آن وحشیگری فوق العاده ای که

از صفحه ۱۸ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

ضد انقلاب اسلامی در رابطه با زنان نشان داد، تنها با اسلام و خمینی و عقب ماندگی های سنتی جامعه ایران قابل توضیح نیست. آنچه که باید توضیح داد این است که دست بردن به سنت و ارتجاع و عقب ماندگی و زخمت ترین اشکال مردسالاری و پدر سالاری بر علیه زنان به چه دلیل میدان پیدا کرد. اینجا باید پاسخ را در سرمایه داری عصر ما جستجو کرد. قبلا گفتم ضد انقلاب اسلامی ۵۷ تمایل و گرایش ارتجاعی بورژوازی عصر ما در دوره بعد (سقوط شوروی و پایان جنگ سرد) را از پیش به نمایش میگذاشت. حال باید بگوییم این تمایل ارتجاعی بالاخص خود را در رابطه با زنان نشان میدهد. اتفاقی نیست همزمان با قدرت گرفتن ضد انقلاب اسلامی که رکن وحشیگری اش را حمله به زنان قرار میدهد، در غرب شاهد رشد گرایشات راست و نئوکنسرواتیو و ظهور تاجر و ریگان و حمله به دستاوردهای رفاهی کارگران و در قدم اول زنان هستیم. اتفاقی نیست که همزمان با رژیم حجاب و سنگسار و آپارتاید جنسی و سرکوب و وحشیانه زنان در ایران، شاهد دست بالا گرفتن پست مدرنیسم و نسبیت فرهنگی و "حجاب فرهنگ خودشان است" و توجیهاتی از این دست در غرب هستیم. عجیب نیست که نه فقط دول بورژوازی که حتی جریانات به اصطلاح چپ و فمینیست در غرب از یک رژیم آپارتاید جنسی در ایران چندان کک شان نگزید و هنوز هم چندان نمی گزد! (و بعضا همین امروز آپارتاید جنسی و بردگی زنان را به "ضد امپریالیست" و "ضد آمریکایی بودن جمهوری اسلامی می بخشند و یا حتی حجاب را بعنوان "سمبل مقاومت" و حفظ هویت خودی در مقابل امپریالیسم توجیه میکنند.)

از سوی دیگر، انقلاب ۵۷ رابطه جنبش رهایی زن با انقلابات دوره ما را نشان داد. نشان داد دوره ای شروع شده است که مبارزه برای آزادی زن در عمل با رهایی کل جامعه از قید و بند سیاسی و اقتصادی سرمایه داری، یعنی با انقلاب اجتماعی گره خورده است. نشان داد که گرایشات سنتی مسلط در جنبش زنان در چند دهه گذشته،

از چپ تا راست (که عمدتا در انواع فمینیسم از "لیبرال فمینیست" تا "سوسیال فمینیست" تعریف شده اند) پاسخگویی امر آزادی زن در زمان ما نیستند. اگر ضد انقلاب ۵۷ زن ستیز بود، معنی بلافضل و زمینی اش برای جامعه این بود که انقلاب دوره ما نیز باید زنانه باشد تا بتواند انقلاب باشد و تا بتواند پیروز شود. بعبارت دیگر همسرنوشتی تاریخی بین جنبش رهایی زن با سوسیالیسم کارگری و امر رهایی اجتماعی، روشنتر از هر جای دیگر در جدال انقلاب و ضد انقلاب ۵۷ و شکست تلخ آن انقلاب خود را به نمایش گذاشت.

جامعه معاصر و رهایی زن

ایده های آزادی زن و رهایی از قید بندهای شرم آور و برده وار جوامع طبقاتی و پدرسالار، با عروج سرمایه داری مطرح میشود. اما سرمایه داری در عمل گرایشی دوگانه در قبال برابری زن و مرد دارد. سرمایه داری از یکسو با درهم کوبیدن جوامع بسته و پدرسالار قبلی و در جستجوی نیروی کار ارزان دائما زنان را به عرصه مستقیم تولید اجتماعی میکشد و در نتیجه خود زمینه ایده ها و جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه را فراهم میکند و به آن دامن میزند. اما از سوی دیگر بهر درجه که سرمایه داری مستقر میشود، بخاطر ارزان نگه داشتن نیروی کار زنان و اعمال بی حقوقی سیاسی بر کل جامعه و طبقه کارگر، ستم کشی زن و تبعیض علیه نیمی از جامعه را تداوم میدهد. برابری حقوقی زن و مرد از نظر تئوریک علی القاعده در جامعه سرمایه داری باید قابل تحقق باشد. اما همانطور که حتی تحقق برابری حقوقی شهروندان یعنی آرمان خود بورژوازی در عمل به مبارزه طبقه کارگر برای رهایی اجتماعی گره خورده است، آزادی زن نیز محصول و در عین حال جزئی از قدرت اعتراض کارگری و پیشروی جنبش رهایی بشر در جامعه موجود است.

در هر دو برآمد بزرگ جهانی در جنبش رهایی زن (مشهور به "دو موج فمینیستی": موج اول اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست، موج دوم دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن بیست) میتوان این همسرنوشتی آزادی زن و

سوسیالیسم کارگری و رهایی اجتماعی را بروشنی دید.

در اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست، بر متن پیشروی سرمایه داری در اروپا که سوسیالیسم کارگری به یک جنبش پر قدرت تبدیل میشود و با انقلاب اکتبر به اوج خود میرسد، امر رهایی زن بطور عینی با این جنبش گره میخورد. رهبران و سازماندهندگان و نیروی اصلی جنبش رهایی زن، سوسیالیست های این دوره و جنبش طبقه کارگر است. در این دوره ۸ مارس بنیاد گذارده میشود و جنبش حق رای زنان به یک امر جهانی تبدیل میشود و بویژه اقدامات دولت کارگری انقلاب اکتبر در زمینه برابری زن و مرد زمینه پیشروی های بزرگی در موقعیت حقوقی زن ایجاد میکند.

"موج دوم فمینیسم" در دوره "عصر طلایی" سرمایه داری بعد از جنگ دوم جهانی، و در فضای بعد از شکست انقلاب اکتبر و عقب راندن سوسیالیسم کارگری و دست بالا گرفتن سوسیالیسم بورژوازی، رخ میدهد. بویژه در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی جنبش های گسترده ای برای کسب حقوق زنان در غرب برپا میشود که به سهم خود نقش تاریخی در پیشروی علیه موقعیت تحت ستم زنان دارد. بسیاری کارها که در موج اول شروع شده بود در این حلقه به سرانجام میرسد. در این دوره جنبش سوسیالیسم کارگری فاقد حزب و جنبش سیاسی مستقل خود است. رهبری جنبش رهایی زن در دست فمینیستهای این مقطع است و لذا "موج اول" را هم که از سوسیالیسم کارگری غیر قابل تفکیک است لقب "فمینیستی" میدهند؛ ولی در واقعیت امر حتی در این موج دوم نیز سهم تعیین کننده سوسیالیسم کارگری غیر قابل انکار است. این سوسیالیسم کارگری است که چه با سنت های خاص خودش (مشخصا ۸ مارس)، چه با آرمان های خود و چه با وزن اجتماعی اش - که بدنه توده ای جنبش رهایی زن را تشکیل میدهد - نیروی اصلی به جلو سوق دادن جنبش است. دست بالا گرفتن فمینیستهای دهه ۶۰ و ۷۰ در جنبش رهایی زن نشانی از این بود که جریانات چپ و سوسیالیسم بورژوازی تا چه حد از آرمان و عمل سوسیالیسم کارگری دوره قبل (که رهایی زن امر هویتی اش بود) فاصله دارند. اما در عین حال نقطه

پایانی بر خود این فمینیسم و افق محدودش بود. چنانکه در دوره بعدی، دوره ما، دیگر نشان جدی از آن دیده نمی شود.

موج دوم در جنبش رهایی زن در دهه ۶۰ و ۷۰ نهایتا انعکاس این واقعیت بود که چگونه رشد سرمایه داری در "دوره طلایی" زنان را وسیعاً وارد بازار کار کرده و دیگر نمی توان قوانین و سنت های مردسالار و پدرسالار باقیمانده از عهد بوق را تحمیل کرد. اما در عین حال ضرورت سودآوری سرمایه داری و بیرون آمدن از بحرانهای اقتصادی که در اواخر دهه هفتاد با آن روبرو شد، موج جدیدی از به راست چرخیدن، حمله به دستاوردهای رفاهی طبقه کارگر را در دهه هشتاد ضروری کرد. زنان اولین قربانیان این حملات بودند. این گردش به راست در واقع پایان دوره طلایی و سرمایه داری در دولت رفاه را خبر میداد و با سقوط سرمایه داری دولتی شرق و پایان جنگ سرد تکمیل شد. زلزله سقوط دنیای دوقطبی سابق تمام جهان را به لرزه درآورد و دوره تلاطم و ارتجاع "نظم نوین جهانی" شروع شد. این دوره تا همینجا این واقعیت را روشنتر از پیش در برابر همه گرفته است که بی حقوق ترین و ارزانترین بخش طبقه کارگر در جهان، حتی در پیشرفته ترین کشورها، زنان هستند. بیش از این، در این دوره با بالا گرفتن مذهب و قومیت جریانی جهانی شکل گرفته که نه فقط در کشورهای اسلام زده بلکه حتی در قلب اروپا از حجاب و تحقیر و قتل زنان رسماً حمایت میکند و چندان اعتراضی هم بر نمی انگیزد. برعکس تحمل و توجیه میشود! این وضعیت شرم آور و این عقبگرد غیر قابل باور بروشنی نشان میدهد که بشریت امروز برای رهایی خود باید یکبار دیگر و قاطعانه به دفاع از حقوق زن بپا خیزد و مجبور است از چهارچوبه های حقوقی فراتر برود، مجبور است با کل سیستم سیاسی و اقتصادی که بر جهان حاکم است در بیفتد.

انقلاب ۵۷ و رهایی زن

انقلاب ۵۷ دقیقاً در آستانه دوره ای که اکنون در آن هستیم رخ داد و تصویر آینده را جلوی همه گذاشت. اکنون در سایه انقلابات عظیم بی وقفه تکنولوژیک زنان بازم وسیع تر به عرصه کار و تولید اجتماعی وارد

میشوند و بنا به گرایش دوگانه سرمایه داری که اشاره شد، ستم بر زن و مبارزه برای رهایی زن به صدر جدال جنبش های سیاسی و اجتماعی رانده میشود. حمله به زنان يك منبع ذخیره ارتجاع زمان ما است که سرمایه داری در عصر جهانی شدن میتواند به آن دست ببرد و می بینیم به هر اندازه که بتواند دست میبرد. اگر در چند سال گذشته و بعد از ۱۱ سپتامبر جهان عرصه جدال وحشیانه بر سر قدرت بین قطب های تروریستی (تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی غرب) بوده است، زنان بزرگترین قربانیان آن بوده اند. خوب است که دقت کنیم که تروریسم اسلامی در عین حال تروریسم علیه زنان است. چه به معنی دقیق کلمه ترور و کشتار زنان است و چه به معنی ارباب و عقب راندن زنان بمنظور ارباب جامعه و حفظ وضع موجود است. خوب است که دقت کنیم يك قطب مدعی قدرت بورژوازی در زمان ما رسماً و علناً پرچم اش را بردگی مطلق زن قرار داده است. خوب است که دقت کنیم قطب دیگر یعنی دول غرب با مماشات با اسلام سیاسی، با ساختن مساجد و حتی قبول اجرای قوانین شریعه در قلب اروپا (حال روی کار آوردن و یا مماشات با دولت های مترجع ضد زن در افغانستان و عراق و عربستان و غیره به جای خود) عملاً در این تروریسم علیه زنان شریک قطب اسلام سیاسی است. این واقعیت که بشر بالاخره توانسته از شر آپارتاید نژادی رها شود و آخرین سنگر آن در آفریقای جنوبی فروریخته، ولی آپارتاید جنسی و حجاب و تبعیض شرم آور علیه زن بر بخش مهمی از جهان حکومت میکند و یا جریانات قوی ای را در اپوزیسیون تشکیل میدهند، و نه فقط مورد اعتراض جدی بورژوازی دیگر نقاط جهان نیست، بلکه به انحاء مختلف مورد حمایت قرار میگیرد و به زن ستیزی آنان اعزاز میشود، باید چشمان همه را باز کند. اینکه اکنون باید به جهان و نه فقط به میدیا و متفکرین رسمی بلکه حتی به فمینیست های دوره ۶۰ و ۷۰ که خیلی هایشان پست مدرنیست شده اند توضیح داد که حجاب فرهنگ نیست بلکه زندان متحرک زنان است، پوشش نیست بلکه شلاق حکومت است و نظیر این

از صفحه ۱۹ یک انقلاب با دوزخ انقلاب ...

ها، حقایق تاسف باری را در باره دوره ما میگوید.

انقلاب ۵۷ از این همه خبر داده بود، نه فقط خبر داده بود که راه حل را نیز در درون خود داشت و قدم به قدم روشنتر مطرح کرد. ادامه دارد...

۳ مارس ۲۰۰۸

زنان و انقلاب ۵۷ (بخش دوم) حجاب و انقلاب زنان

هفته قبل گفتیم که رابطه زنان و انقلاب ۵۷ داستان شکست آن انقلاب است. همچنین گفتیم که انقلاب ۵۷ آغاز جنبش نوینی در رهایی زن است که در ابعاد ایرانی آن کاملاً بی سابقه است. اما گفتیم که این موضوع ایرانی نیست. انعکاس یک وضعیت جهانی است. انقلاب ۵۷ در این زمینه نیز - یعنی تبعیض علیه زنان و مبارزه با آن - داشت از آینده دنیا خبر میداد.

هفته قبل همینقدر فرصت بود که چهارچوبه بحث را طرح کنیم: خیلی خلاصه نگاهی به جنبش رهایی زن در تاریخ معاصر داشتیم و رابطه آن با جنبش طبقه کارگر برای رهایی اجتماعی را مورد اشاره قرار دادیم. گفتیم که جنبش رهایی زن در مراحل پیشروی و گسترش خود همسرنوشت جنبش رهایی اجتماعی، جنبش سوسیالیسم کارگری، بوده است. انقلاب ۵۷ اینرا بطور برجسته ای نشان داد. حمله به انقلاب کارگری ۵۷ و شکست آن در عین حال حمله وحشیانه به زنان و تلاش سبانه برای عقب راندن آنان در سیاست و اقتصاد و فرهنگ و خانواده بوده است. از سوی دیگر مقاومت و ادامه انقلاب ۵۷ (تا سال ۶۰ که تماماً درهم شکسته شد) و جوش جامعه برای انقلابی دیگر که کار انقلاب شکست خورده را تمام کند بطور عینی به تلاش و مبارزه برای رهایی زن گره خورده است. چندانکه جنبش بسیار گسترده، رادیکال و انقلابی آزادی زن در ایران که اینک دارد کمر رژیم اسلامی را میشکند، فاکتور اصلی هر تحول اجتماعی و انقلاب آتی در ایران است.

در ادامه بحث ابتدا باید تکلیفمان را با تحریفی دیگر در رابطه با انقلاب ۵۷ روشن کنیم.

کامل شکل گرفت). مقطع پایان عصر رقابت یا "جنگ سرد" دو قطب بزرگ جهانی بورژوازی و اقمارشان برای یافتن نیروی کار ارزان کشورهای جهان سوم و تحت سلطه است. مقطع ته کشیدن بازارهای جدید نیروی کار و دست یابی به ارزش اضافه مطلق و ضرورت دور جدیدی از انقلابات عظیم تکنولوژیک در جستجوی ارزش اضافه نسبی است. که سرانجام نه فقط به شکست و سقوط کامل یک قطب بورژوازی (سرمایه داری دولتی و "بلوک شرق") بلکه به افول قطب دیگر (سرمایه داری دولت رفاه و "جهان آزاد") و عروج راست جدید، دست بالا گرفتن مذهب و قومیت و جنایت و تروریسم و دنیای نامتعین "نظم نوین جهانی" منجر میشود. تا آنجا که به بحث ما مربوط است، در این سالها اتفاقی که افتاد این بود که تقریباً همه دنیا به مناسبات سرمایه داری کشیده شد و سرمایه در جستجوی کار ارزان وسیعاً زنان را وارد بازار کار کرده بود. اگر در دوره ای که پایان میافت ورود زنان به بازار کار با منافع عمومی و تاریخی سرمایه بطور کلی منطبق بود، در دوره ای که آغاز میشد، برعکس، حفظ موقعیت فرودست زنان تا هر اندازه که ممکن است در ترجیح عملی سرمایه قرار میگرفت. اگر در دوره قبل برای عقب راندن مناسبات ماقبل سرمایه داری باید همه قید و بندهای دنیای کهن و زندگی روستایی و مناسبات پدر سالار و بردگی سنتی زن در خانواده و جامعه درهم شکسته میشد، در دوره بعد حفظ بقایای باستانی بردگی جنسی زن برای ارزان نگاه داشتن نیروی کار زنان که اینک بهر حال به بازار کار و به صف ارتش کار وارد شده بود، همینطور برای چرخش به راست و اعمال ارتجاع سیاسی بی سابقه، به مذاق سرمایه خوش نیز می آمد. اگر در دوره قبل بورژوازی جهانی خود مشوق و مبتکر رفم ها شاه (و از جمله برسمیت شناختن حق رای زنان) بود، در دوره جدیدی که آغاز میشد و در مواجهه با یک انقلاب کارگری پشت سر خمینی مرتجع و ضد زن میرفت!

انقلاب ۵۷ درست در تلاقی این دو دوره رخ داد و هر دو این تمایلات بورژوازی را در مقابل خود داشت. یکی در قالب پوزیسیون (حکومت شاه) که دست به رفم هایی در

موقعیت زن زده بود و دیگری در قالب جنبش ملی اسلامی در اپوزیسیون که از زاویه شرقی و عقب مانده به این رفم ها اعتراض داشت و در بهترین حالت آنها را "غربی" و "مبتذل" و "امپریالیستی" و نظیر این میدانست.

انقلاب ۵۷ علیه هر دو ضد انقلاب بود، اما بصورت گنگ و مبهم. با غریزه سوسیالیستی و رهایی بخش خود میخواست فراتر از وضع موجود برود. اما همین ناروشنی در اهداف و فقدان یک جنبش سیاسی آگاه و متحزب که آرمان های انقلاب را نمایندگی کند به ضد انقلاب در اپوزیسیون اجازه داد تا تحت نام انقلاب قد علم کند و انقلاب را بنام انقلاب سرکوب کند. همین ضد انقلاب اسلامی بسرعت دریافت که حربه کارآ برای سرکوب انقلاب همانا برافراشتن ارتجاعی ترین پرچم و وحشیانه ترین سرکوب علیه زنان است. حجاب و آپارتاید جنسی و خونین ترین حملات به زنان که شاید بتوان گفت در این ابعاد در کل تاریخ سابقه نداشته است، انقلاب نام گرفت و زنانی که حاضر نبودند به این تن دهند و از انقلاب چیز دیگری می فهمیدند، "ضد انقلاب" و "عروسک فرنگی"، "جلف"، "سبک"، "فرب خورده"، "آمریکایی"، "بورژوا"، "زنان بالا شهری" و حتی "فاحشه" و نظیر این نام گرفتند!

به زمینه های مشخص ایرانی این پدیده پایین تر می پردازیم. اما چنین عقبگرد جنایتکارانه و خیره کننده ای بدون وجود زمینه های مادی در سرمایه داری عصر ما نمی توانست بوقوع بپیوندد و اگر هم بوقوع می پیوست میدیا و آکادمی سرمایه داری در طول ۲۹ سال گذشته به توجیه آن نمی پرداخت. همچنانکه هفته قبل اشاره کردیم حجاب و آپارتاید جنسی و سنگسار و ارتجاع باور نکردنی علیه زنان در ایران از همان پایه های مادی برخوردار است که عروج راست و پست مدرنیسم و نسبییت فرهنگی و ارتجاع سیاسی در دو دهه گذشته بر آن استوار است. یعنی همانا سرمایه داری زمان ما که برای بقاء خود دارد ته انبان ارتجاع تاریخ را درمی آورد. حجاب بعنوان سمبل بردگی جنسی زن، و توجیه این بردگی با "فرهنگ خودشان است"، از آخرین چیزهایی است که در این انبان هنوز میتوان یافت.

جامعه ایران ماتریال لازم برای

چنین عقبگردی را داشت، اما این عقبگرد ابتدا سرنوشت محتومی نبود. این بورژوازی بود که با تلاش زیاد، با خرج پول و بردن خمینی به پاریس و در ماه کردنش، آنرا از اعماق جامعه ایران بیرون کشید و برای سرکوب انقلابی که چپ و کارگری بود بر تخت قدرت نشاند.

زن و ناسیونالیسم جهانسومی

رفم های شاه در دهه ۴۰ شمسی (دهه ۶۰ میلادی) مناسبات سرمایه داری را در ایران تماماً مستقر میکند. جوهر این رفم ها عبارت از خلع ید از دهقانان، روانه کردن آنها به بازار کار، و همچنین کنار زدن موانع شرکت زنان در بازار کار و شرکت در زندگی اجتماعی و از جمله برسمیت شناختن حق رای زنان است. در اثر این رفم ها در اوائل دهه ۵۰ یک طبقه کارگر صنعتی وسیع و زندگی مدرن و شهرهای بسیاری شکل گرفته است. همراه این تحولات زنان در ابعادی که پیش از این سابقه نداشت وارد بازار کار مزدی و مدرسه و دانشگاه میشوند. عرصه اشتغال زنان عمدتاً آموزش و پرورش، ادارات دولتی، بانکها، بیمارستانها، کارگاه های کوچک و همچنین کارخانجات نساجی و داروسازی و نظیر این است. زنان در انقلاب ۵۷ و در مبارزه برای سرنگونی شاه وسیعاً شرکت کردند. چه در جریان شورش خارج از محدوده، چه راهپیمایی ها و اعتصابات و تحصن ها و شب های شعر دانشگاه، و چه در گروههای سیاسی این دوره نقش زنان برجسته بود. کافی نیست بگویم زنان شرکت داشتند و نقش برجسته ای داشتند، این هنوز حق مطلب را ادا نمی کند. انقلاب ۵۷ اولین تجربه سیاسی عظیم زنان در تاریخ ایران هست، همانطور که اولین تجربه عظیم سیاسی طبقه کارگر نوین صنعتی و عروج سوسیالیسم کارگری است. تا قبل از انقلاب ۵۷ نقش زنان در سیاست و تحولات اجتماعی (چه انقلاب مشروطه و چه تحولات ۲۰ - ۳۲) فرعی و محدود است. انقلاب ۵۷ از لحاظ شرکت و حضور زنان فی الحال زنانه بود! در واقع طبقه کارگر و زنان ارکان اصلی اجتماعی انقلاب ۵۷ بودند.

از صفحه ۲۰ یک انقلاب با دود انقلاب ..

نکته جالب توجه این است که در سالهای قبل از انقلاب ما با سازمانها و تشکل های ویژه زنان در اپوزیسیون روبرو نیستیم. انقلاب نیز در ابتدا خواست ویژه ای برای زنان یا تشکل ویژه ای از زنان ندارد. انقلاب عمومی است. کلا علیه شاه و ساواک و استبداد است و برای آزادی و زندگی بهتر. تک و توک اینجا و آنجا در ادبیات چپ از مزد برابر زن و مرد در ازا کار برابر صحبت میشود، اما اینهم برجسته نیست. انقلاب یک جنبش همگانی است که زن و مرد فعالانه در آن شریک هستند. همانطور که سوسیالیسم کارگری در متن یک جنبش "همه باهم" ستون فقرات انقلاب است، جنبش‌هایی زن حتی بدرجات نا آماده تر و نامتعین تر در این فضای همه باهمی عنصر فعال انقلاب علیه وضع موجود است. نکته جالب دیگر اینست که حتی در فرهنگ اعتراضی جامعه که بشدت تحت تاثیر جنبش ملی اسلامی است، چه در گروههای سیاسی اعم از به اصطلاح مارکسیست و چه اسلامی، و یا در فضای روشنفکری شعرا و ادبی اپوزیسیون زن و مرد فعالانه شرکت دارند. در مقطع شروع انقلاب در سال ۵۶ هیچکس حتی نمی تواند تصورش را بکند که چگونه سه سال بعد یک ارتجاع وحشیانه و قرون وسطایی بالاخص علیه زنان در ایران برقرار میشود. ولی در همانوقت همین جنبش ملی - اسلامی در عین حال نوعی نقد فرهنگی و اخلاقی نسبت به رفم های شاه و موقعیت زنان در سرمایه داری آن مقطع ایران داشت که سرخ زمینه های مادی ارتجاعي که بعدا علیه زنان و علیه انقلاب ۵۷ بیرون زد را بدست میدهد.

خواست "استقلال از امپریالیسم" و برپایی یک "بورژوازی ملی و مستقل" محور جنبش ملی اسلامی از چپ آن (امثال فدائیان) تا راست آن (جبهه ملی، بازرگان و طالقانی و خمینی) بود. در فرهنگ این جنبش ضد امپریالیستی و جهانسومی همچنین از راست تا چپ آن یک چیز مشترک بود و کماکان هست: یک تلقی سنتی و اخلاقی و پدرسالارانه و شرقگرایانه نسبت به زنان و نقش آنها در جامعه. ضد امپریالیسم و ناسیونالیسم جهانسومی این جنبش طبق تعریف علیه "به فساد کشیدن"

تعصبات اخلاقی و پدر سالارانه در جامعه ایران در مقطع سال ۵۶ وسیع بود و حتی در قوانین حکومتی دوره شاه هم منعکس و حمایت میشد. ولی توده های وسیع شهرنشین به شدت به فرهنگ مدرن و غربی روی می آوردند. فرهنگ مردم با فرهنگ حکومت و اپوزیسیون سنتی اش متفاوت بود. این بویژه جنبش ملی اسلامی بود که این فرهنگ عقب مانده و شرقی را بعنوان "فرهنگ توده ها" و "فرهنگ خلق" و غیره توجیه میکرد و مدافع آن بود. تا آنجا که به مردم بر میگشت بسرعت این فرهنگ را پشت سر میگذاشتند. چندانکه حتی بعد از انقلاب ۵۷ با وجود آنکه فرهنگ شرقی و ضد زن تماما به فرهنگ حکومتی تبدیل شد، فرهنگ غربگرایانه و مدرنیستی همان مردم متوقف نشد، بلکه توسعه یافت و پیش رفت. جالب است که برای مثال رابطه قبل از ازدواج بین جوانان که در دوره کفر محسوب میشد، در دوره جمهوری اسلامی علیرغم همه بگیر و ببندها توسعه یافت و میبرد که به امری عادی تبدیل شود. شکست جمهوری اسلامی در ساختن فرهنگ اسلامی برای جامعه ناشی از این است که جامعه ایران در مقطع ۵۷ از لحاظ فرهنگی بشدت غرب گرا بود. تنها عقب مانده ترین بخش های جامعه در مقابل فرهنگ مدرن و غربی مقاومت میکردند.

ولی نکته فاجعه آمیز این بود که در آستانه انقلاب ۵۷ همین فرهنگ عقب مانده به یمن جنبش ملی اسلامی و ناسیونالیسم جهانسومی اش فرهنگ اعتراضی مسلط بر جامعه بود. جنبش ملی اسلامی از مشروطه به بعد و در تحولات ۲۰ - ۳۲ به اپوزیسیون سنتی شاه تبدیل شده بود و جریانات سیاسی نسل بعد از ۳۲ (مشخصا فدایی و مجاهد) به همین سنت تعلق داشتند و اکنون در شرایطی که جامعه علیه شاه انقلاب میکرد در فضای فقدان حزب و افق روشن سوسیالیسم کارگری همین جنبش ملی اسلامی و فرهنگ اعتراضی آن دست بالا میگرفت. بخصوص از مقطعی که بورژوازی از شاه قطع امید کرد و از ترس برآمد کارگر و چپ در انقلاب ۵۷ به حمایت خمینی و بازرگان برخاست، این فرهنگ بیشتر دست بالا گرفت.

با این همه، اشتباه است اگر این

فرهنگ زن ستیزی جنبش ملی اسلامی را با رجوع به منشاء آن در انقلاب مشروطیت توضیح دهیم. بلکه بیشتر باید این فرهنگ زن ستیزی را وجهی از ناسیونالیسم جهانسومی و ضد امپریالیستی تلقی کرد که بویژه بعد از دهه ۴۰ شمسی و در مخالفت با رفم های شاه (و از جمله برسمیت شناسی برخی حقوق زنان) به فرهنگ مسلط اپوزیسیون شاه از راست و تا چپ تبدیل شد. همین جنبش ملی اسلامی در دوره ۲۰ - ۳۲ که هنوز جنبه های رفرمیستی در جهت استقرار مناسبات سرمایه داری داشت، تا این درجه مرتجع نبود و خود جنبه های مدرنیستی داشت و خواهان رفم هایی در وضعیت زنان نیز بود.

اما حتی این ناسیونالیسم جهانسومی و اتویی بورژوازی ملی - مستقل و ضدیت با فرهنگ غربی و تلقی از پوشش و عفت زن بعنوان وجهی از مبارزه ضد امپریالیستی و فرهنگ "مقاومت" (که در راست تا چپ اپوزیسیون ملی اسلامی مشترک بود) نیز تنها زمینه های عروج زن ستیزی وحشتناک در جریان انقلاب ۵۷ را توضیح میدهد، نه خود آنرا. این زن ستیزی اساسا در مواجهه ضد انقلاب ۵۷ بر علیه انقلاب ۵۷ رشد کرد و مسلط شد. این زن ستیزی اساسا محصول ارتجاع بورژوازی آخر قرن بیستم بود. حریه ای برای سرکوب یک انقلاب کارگری بود. زور و فشار انقلاب چنان بود که ضد انقلاب اسلامی (دار و دسته خمینی و بازرگان و شرکا) برای تثبیت قدرت خود و عقب راندن و شکست انقلاب قدم به قدم به یک بردگی تمام عیار علیه زنان و به حجاب و آپارتاید جنسی توسل جست.

زنان در پیشاپیش انقلاب

در شعارهای اولیه خمینی و شرکا، حجاب و آپارتاید جنسی و زن ستیزی وحشتناکی که بعدا برقرار کردند نبود. بلکه ادعا میکردند که حجاب اجباری نخواهد بود. حجاب و عفت زنان بعنوان سمبل "زهایی" از یوغ اجنبی و امپریالیسم و "شیطان بزرگ" و ضدیت با "تملن غربی" عنوان میشد. بعبارت دیگر ابتدا یک جهت گیری ایدئولوژیک بود تا حریه سرکوب و حکومت. ارزش سیاسی و عملی این جهت گیری ایدئولوژیک بعد از رفتن شاه و وقوع

قیام بهمین که نقشه بورژوازی برای انتقال قدرت از شاه به دار و دسته خمینی را بهم زد و ارتش و پلیس و دستگاه دولتی بورژوازی را در هم شکست، معلوم شد. وقتی که انقلاب بعد از قیام بهمین فکر میکرد پیروز شده و حالا میخواست پیروزی را آنچنان که خود مایل بود تعریف کند. اینجا ضد انقلاب اسلامی ناچار در شرایط نامتعارف یعنی در شرایط فقدان دستگاه دولتی حاضر و آماده، می بایست انقلاب را سرکوب کند. در این مقطع بود که حجاب و تعرض وحشیانه به زنان به اهرم اصلی حمله به مردم و آزادی های ناشی از قیام بهمین و سرکوب انقلاب ۵۷ تبدیل شد. اما همین هم با سخت ترین مقاومت انقلاب ۵۷ که علیرغم فرمان خمینی مبنی بر پایان انقلاب و برگشتن به سرکار ها ادامه داشت، روبرو گردید.

اولین تلاش برای تحمیل حجاب با صحبت های خمینی در مورد لزوم رعایت حجاب در ادارات درست سه هفته بعد از قیام بهمین و یک روز قبل از هشت مارس ۷۹ شروع شد. (در این سخنرانی خمینی علیه ۸ مارس و اینکه یک سنت غربی است و فساد است و غیره حرف میزند). این اظهارات بلافاصله با موج وسیعی از تظاهرات های "خود جوش" و برق آسای زنان در تهران و برخی شهرهای دیگر پاسخ گرفت که چند روز ادامه داشت. تظاهرات ۸ مارس (۱۷ اسفند) ۵۷ در تهران که بنا به آمارهای مختلف بین پانزده تا سی هزار زن در آن شرکت داشتند (و در ضمن از جانب مردم و مردانی که برای مقابله با اوپاش حزب الله زنجیر انسانی گرد تظاهرات درست میکردند حمایت میشد)، اولین ابراز وجود سیاسی و مستقل انقلاب واقعی ۵۷ است. اینجا اول بار بود که انقلاب ۵۷ تلاش میکند مستقل از ضد انقلاب اسلامی حرف خود را بزند. نگاهی به شعارها و پلاکاردهای تظاهرات زنان در این چند روز به اندازه کافی گویا و در عین حال رادیکالیسم و پیشستانی آن خیره کننده است. برخی شعارهایی که زنان در آن تظاهرات بی سابقه در ابعاد ایرانی و حتی جهانی طرح کردند تا به امروز به قوت خود باقی است و نه فقط در چهارچوب جامعه ایران که در سطح جهان همچنان در دستور بشریت آزادیخواه قرار دارند:

از صفحه ۲۱ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

آزادی باید نباید ندارد"، "در طلوع آزادی، جای آزادی خالی"، "آزادی، مساوات، حق مسلم است"، "حقوق زن نه شرقی، نه غربی، جهانی است"، "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم"، "حق ما، حق شماس، مردم به ما کمک کنید"، "بدون رهایی زن، آزادی بی معنی است"، و "استقلال، آزادی، جمهوری واقعی".

از همین شعارها میشود دید که هشت مارس ۷۹ و جنبش آزادی زن دارد میکوشد پلاتفرم یک انقلاب دوم، یک انقلاب علیه ضد انقلاب اسلامی را در دستور جامعه بگذارد. اگر قیام بهمن که علی‌رغم تلاش و التماس خمینی صورت گرفت بطور عینی حساب انقلاب واقعی ۵۷ را از ضد انقلاب اسلامی سوا کرد، راه پیشروی انقلاب ۵۷ را عملاً گشود، دست‌گاه دولتی بورژوازی را در هم شکست و برای مدتی کوتاهی جامعه ایران را به آزادترین نقطه کره زمین تبدیل کرد، این جنبش آزادی زن بود که داشت بطور عینی پلاتفرم سیاسی قیام بهمن و جهت پیشروی انقلاب ۵۷ را اعلام میکرد. این‌که انقلاب ۵۷ سرانجام شکست خورد هیچ چیز از اهمیت هشت مارس ۷۹ و نقش جنبش آزادی زن کم نمی‌کند. بلکه برعکس نشان میدهد که چگونه انقلاب در زمان ما با "انقلاب زنانه" گره خورده است. اگر ضد انقلاب اسلامی برای سرکوب انقلاب کارگری ۵۷ با سرعت به ارتجاع ضد زن، به حجاب و آپارتاید جنسی و تروریسم علیه زنان روی می‌آورد، بعوض انقلاب ۵۷ هم نیز روشن‌ترین مانیفست سیاسی‌اش را از زبان زنان تظاهر کننده ۸ مارس بیان میکرد. اجازه بدهید قدری در شعارهای هشت مارس ۵۷ دقیق شویم تا ببینیم که انقلاب کارگری ۵۷ چگونه خود آگاه میشد و این جنبش آزادی زن بود که بروشنی جهت بعدی را نشان میداد.

پلاتفرم ۸ مارس ۵۷

- "آزادی باید نباید ندارد" این شکل اولیه شعار "آزادی بدون قید شرط سیاسی" است که بعداً توسط اتحاد مبارزان کمونیست و منصور حکمت مطرح میشود و جایگاه مهمی در تعریف انقلاب ۵۷ از آزادی و در دفاع از آزادی‌های ناشی از قیام بهمن دارد. اینجا بروشنی جنبش زنان دارد به نام انقلاب واقعی از آزادی سخن میگویی. بروشنی دارد

جنبش انقلابی مردم که در واقع پرچم‌اش را هشت مارس ۵۷ بلند کرده بود و دمبند آگاه‌تر و متحزب شده بود، شکست خورد. (جالب است که در کنفرانس برلین یعنی جایی که پته دوم خرداد بر آب ریخته شده بود زنان نقش بسیار برجسته‌ای داشتند.)

- "حقوق زن جهانی است"

این شعار نیز بروشنی بر جنبش نوینی که از دل انقلاب ۵۷ سر برمی‌آورد و زنان پرچم آنرا برمی‌افراشتند تاکید میکند. حقوق زن جهانی است را ما تا همین امروز، یعنی همین هشت مارس ۲۰۰۸ باید در خیابانهای برلین و استکهلم و ونکوور فریاد بزیم و به بقایای ارتجاع پست ملرنیستی و طرفدار نسبیت فرهنگی، از جمله به بسیاری فمینیست‌های این دوره، ضرورت آنرا یاد آور شویم. و آنها همانند همپالکی‌های ایرانی‌شان - که خود را "فمینیست" می‌نامند اما دارند آش نذری دوم خردادی می‌پزند، توجیه و بهانه می‌آورند که گویا حجاب و آپارتاید جنسی فرهنگ ایرانی‌ها و مردم کشورهای اسلام زده است. و گویا باید بعنوان فرهنگ خودشان مورد احترام باشد و دستکم مورد تعرض قرار نگیرد! اینها قرن‌ها عقب‌تر از زنان هشت مارس ۷۹ هنوز تصور میکنند که گویا حقوق زنان محلی و فرهنگی و منطقه‌ای است!

- "بدون رهایی زن آزادی بی معنی است"

در مورد رهایی زن رهایی جامعه است چندان نیازی به سخن نیست. این شعار اصلی و قدیمی کمونیسم و سوسیالیسم کارگری است که دوباره در دوره ما سر بلند میکند. آیا نباید گفت که هشت مارس ۷۹ اولین تظاهرات بزرگ توده‌ای زمان ما است که در آن این شعار سوسیالیست‌ها "بطور خودجوش" سر بلند میکنند؟ آیا اگر شوراهای کارگری انقلاب ۵۷ آنرا به سنت کمون و انقلاب اکثریت وصل میکنند، شعار رهایی زن آزادی جامعه است ۸ مارس ۷۹ را در ادامه تلاش‌های کلارا زتکین و همه تلاش‌های پیشین برای رهایی زن قرار نمی‌دهد؟

باقی شعارهایی که در بالا ذکر شد همه جالب توجه‌اند، از جمله این‌که "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم". این شعار بروشنی میگویی انقلاب برای پیشروی و جلوتر رفتن از جامعه ما قبل ۵۷ بود. این شعار

هنوز که هنوز است باید در مقابل جمهوری اسلامی و کل جنبش ملی اسلامی، از جمله بخش اپوزیسیونی و خارج از حکومت آن، از جمله کسانی که کوشش میکنند اسلام را با حقوق بشر و حقوق زنی دهند، مطرح کرد. (همانطور که جوانهای آریاشهر دو سه هفته پیش با زبان ویژه خود مطرح کردند: "علاف کردی ما را از ۵۷ تا حالا") انقلاب ۵۷ بر سر این نبود که ابتدا به قعر تاریخ برگردیم و بعداً برخی حقوق زن را از جمهوری اسلامی گدایی کنیم و اسلام فمینیستی و حقوق بشری به دنیا ارائه کنیم. انقلاب ۵۷ هرچند بطور غریزی بر سر برابری واقعی و همه جانبه و رهایی انسان بود. و در تظاهرات ۸ مارس خود آگاه شدند را بنمایش می‌گذاشت که "بدون رهایی زن، آزادی بی معنی است". بدون رهایی زن، آزادی - از جمله از همان جنسی که تتمه دوم خرداد و صدای آمریکا و غیره دارند تحت عنوان دمکراسی مطرح میکنند - بی معنی است.

در همین رابطه شعار "آزادی، استقلال، جمهوری واقعی" نیز جالب توجه است. این شعار که ظاهراً در مقابل و بعنوان بدیل شعار اصلی خمینی "آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی" مطرح میشود، علی‌رغم توهمی که به "استقلال" دارد، (مگر منظور استقلال اقتصادی زنان باشد، که نظر نمی‌رسد.) درست سه هفته بعد از قیام دارد در مقابل شعار "جمهوری اسلامی" شعار "جمهوری واقعی" را قرار میدهد. این در واقع شکل اولیه شعار سرنگونی جمهوری اسلامی است. کسانی که آن دوره را دیده‌اند می‌دانند که در آن مقطع امکان نداشت شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را طرح کرد. چرا که هنوز بخش عظیم جامعه دچار این توهم بود که گویا خمینی رهبر انقلاب و جمهوری اسلامی شمره آن انقلاب است. عبارت دیگر جنبش رهایی زن اولین جنبش اجتماعی است که بروشنی شعار عبور از "جمهوری اسلامی و برقراری یک "جمهوری واقعی" را در صحن سیاست ایران مطرح میکند. این هم نکته‌ای است که اکنون آشکارا در دستور جامعه قرار دارد. اولین قدم در راه آزادی جامعه و از جمله آزادی زن، سرنگونی جمهوری اسلامی است. هیچ نوع اصلاح شده و نوع حقوق بشری و "دمکرات" و "فمینیست" شده جمهوری اسلامی،

یعنی انواع دیگر حکومت‌های بورژوازی، جواب مساله نیست. امروز "جمهوری واقعی" هشت مارس ۵۷ چیزی جز جمهوری سوسیالیستی نیست. جایی که مردم، همه انسانها، همه شهروندان، زن و مرد "جمهوری واقعی" خود را برقرار میکنند.

شکست زنان، شکست انقلاب

فشار تظاهرات‌های ۸ مارس ۵۷ چنان زیاد بود که دولت اسلامی موقتاً در تحمیل حجاب اجباری عقب‌نشینی میکند و خمینی و باقی دیناسورهای اسلامی تا مدتی خفه خوان می‌گیرند. اما این تازه شروع جدال انقلاب ۵۷ با ضد انقلاب اسلامی است که با به گلوله بستن صف کارگران بی‌کار، حمله به کردستان، بستن روزنامه‌ها، حمله به دانشگاه و "انقلاب فرهنگی"، اشغال سفارت و حزب الله خراخی با شعار مرگ بر آمریکا، حمله به شوراهای واقعی کارگری اوج میگردد و بعد به "برکت جنگ" که در شهریور ۵۹ آغاز میشود، دمبند شدت می‌یابد و سرانجام با حمام خون ۳۰ خرداد ۶۰ و کشتار وسیع کمونیست‌ها و انقلابیون به تثبیت ضد انقلاب اسلامی منجر میشود. در تمام این مراحل حمله به زنان و تحمیل حجاب و آپارتاید جنسی شاخصی از موفقیت ضد انقلاب اسلامی در عقب‌راندن انقلاب ۵۷ است. در این مقطع است که حجاب و آپارتاید جنسی و بردگی زن بعنوان رکن اصلی حکومت اسلامی و بعد کل جریان اسلام سیاسی در سطح جهان تعریف میشود. در واقع حجاب و آپارتاید جنسی همراه گورهای دسته جمعی خاوران سمبل شکست و به خون کشیدن انقلاب ۵۷ است.

جنبش آزادی زن که در هشت مارس ۵۷ با آن قدرت سر بلند کرد، نه فقط اولین ابراز وجود سیاسی مستقل انقلاب ۵۷ است بلکه شکست آن در عین حال راز شکست انقلاب ۵۷ را برملا میکند. برخلاف تصورات رایج عروج جنبش آزادی زن "خودجوش" و "خودبخودی" نیست. این حرکت و سنتی جهانی است که در انقلاب ۵۷ نیز بار دیگر خود را نشان میدهد. توصیف این حرکت بعنوان "خودجوش" و یا "خودبخودی" انعکاس وارونه این حقیقت است که نیروی محرکه و ستون فقرات انقلاب ۵۷ یعنی سوسیالیسم کارگری (و

از صفحه ۲۲ یک انقلاب با دو ضد انقلاب ...

همسروشت آن جنبش آزادی زن) فاقد تعیین سیاسی و حزب رهبری کننده خود است. تظاهرات ۸ مارس ۵۷ "خودبخوی" و "خودجوش" قلمداد میشود چون در سطح احزاب و جنبش های سیاسی موجود در ایران نماینده تعریف شده ای ندارد. تظاهرات ۸ مارس ۵۷ همانقدر "خودجوش" است که برایی شوراهای کارگری و رجوع به کمون و لنین که در جریان انقلاب ۵۷ و مستقل از همه احزاب چپ صورت میگرفت، میتواند خودجوش تعریف شود. ۸ مارس و جنبش آزادی زن با آن شعارها و تمایلات و در آن ابعاد، مثل جنبش شورایی کارگران، تنها انعکاس این بود که جنبش سیاسی و اجتماعی نوینی قد علم میکنند که در تاریخ قبل از انقلاب ۵۷ ایران زمینه و نماینده جدی نداشت. جناح راست جنبش ملی - اسلامی (یعنی خینی و شرکاء) که به قدرت رسیده بود وظیفه سرکوب مستقیم جنبش آزادی زن را به عهده دارد. اما جناح چپ جنبش ملی - اسلامی که احزاب چپ و به اصطلاح مارکسیست آن دوره را تشکیل میدهد نیز این جنبش را "بورژوازی" و "بالا شهری" قلمداد میکنند و در مقابل سرکوب آن سکوت میکنند، یا

عجیب نبود که از دل جنبش عظیم ۸ مارس ۵۷ سازمانهای وسیع و توده ای و رادیکال زنان شکل نگرفت و تلاش های اولیه در این زمینه به تفرقه و تشتت فعالین آن منجر شد. در واقع همان بلایی که سر جنبش شورایی و اعمال اراده مستقیم کارگری آمد بر جنبش آزادی زن هم نازل شد. تازه از دل شکست ها و ریختن توهمات به جناح چپ جنبش ملی اسلامی، نقد مستقیم، سوسیالیستی و عمیقی شکل گرفت و جریانی جدیدی سر برآورد که پرچم رهایی زن را تمام و کمال برافراشت. این جریان چیزی جز خودآگاه شدن سوسیالیسم و کمونیسم کارگری در ایران نبود. و این جریان نیز همچون سوسیالیسم کارگری دوره مارکس و زتکین و لوکزآمبورگ و لنین، از همان ابتدا رهایی زن امر هستی اش بود. بیجهت نیست که مطالبات مربوط به زنان در تاریخ معاصر ایران بطور همه جانبه ابتدا در برنامه حزب مبارزان کمونیست، بعد برنامه حزب کمونیست ایران و بعد بصورت تکمیل تری در برنامه یک دنیایی بهتر ارائه شد. قرار دادن شعار برابری زن و مرد در راس مطالبات چپ جامعه که امروز بدیهی می نماید، ثمره جدال نظری و سیاسی گسترده این

جریان علیه چپ غیر کارگری و پوپولیستی بود که داستان آن را باید جداگانه گفت. این جدال یعنی مبارزه برای عقب راندن تلقیات عقب مانده و محدود جنبش ملی اسلامی در رابطه با رهایی زن هنوز به دلیل اینکه رژیم اسلامی بر سر کار است البته در سطوح مختلف هنوز هم در جریان است. جنبش عظیم آزادی زن که امروز يك مشخصه اصلی اوضاع سیاسی ایران است، جنبشی که هر روز دارد دهها و صدها هزار تذکر و توبیخ و بازداشت و باتوم و لگد و زندان و سنگسار و اعدام از جمهوری اسلامی دریافت میدارد و روز به روز حلقه محاصره را بر جمهوری اسلامی تنگ تر میکند، با قدرتی ده چندان در صحنه است. این جنبش هنوز متشکل نیست و هنوز همان جنبش ملی اسلامی چه در شکل نیروهای به اصطلاح چپ و چه به شکل فمینیست های دوم خردادی میکوشد تا مگر این جنبش را مهار بزند. اما جنبش رهایی زن در ایران همچنان که از ۵۷ تا حالا دیدیم هم سرنوشت سوسیالیسم کارگری و در واقع رکن اصلی رادیکالیسم و انقلابیگری در جامعه است. انقلاب دومی که ۸ مارس ۵۷ در دستور جامعه قرار دارد اکنون در اعتراض گسترده نسل

جدیدی که آزادی و برابری میخواهد، هردم قویتر به جلوی صحنه می آید. کسی که یکساعت در خیابانهای تهران قدم بزند می فهمد که انقلاب بعدی در ایران رنگی زنانه خواهد داشت. حکومت و قانون و اقتصاد و سیاست و فرهنگ در ایران بعد از جمهوری اسلامی بشدت بر برابری زن و مرد و علیه بردگی جنسی متکی خواهد بود. در انقلاب بعدی رهایی زن و آزادی جامعه يك امر واحد اند. آنچه که ۸ مارس ۵۷ در صفوف چند ده هزاری زنان مطرح کرده بود، حالا به یمن پیشروی خود جنبش و به یمن فعالیت های منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری به خواست و شعور سیاسی میلیونها در سراسر ایران تبدیل شده است. این يك نیروی عظیم انقلابی است که وقتی حکم خود را به اجرا درآورد نه فقط جمهوری اسلامی و حجاب و آپاراتاید جنسی اش را از روی کره زمین پاک خواهد کرد، که فصل جدیدی از مبارزه برای رهایی زن و رهایی اجتماعی در دنیا خواهد گشود. *

از صفحه ۹ انقلاب ۵۷ و جنبشهای ...

در مقابل آن خطر رفتن زیر دموکراسی غربی و سیاستهای نظم نوینی واکسینه کرده بود. جامعه ایران هیچوقت حب دموکراسی غربی و سرمایه داری بازار آزاد را قوت نداد چون مردم نمونه این نوع دموکراسی و سرمایه داری را در حکومت شاه دیده بودند و علیه آن انقلاب کرده بودند. جامعه ایران با الگوهای مخملی و با الگوهای نظم نوینی و با الگوهای غربی از قبل و از همان انقلاب ۵۷ تسویه حساب کرده بود. منظور این نیست که روشنفکرانی کتاب نوشته بودند و یا مردم با مطالعه و آگاهی به این نتیجه رسیده بودند. جامعه ایران اجتماعا و در تجربه تاریخی انقلاب ۵۷ از این نوع آلترناتیوها عبور کرده بود.

در انقلاب ۵۷ شوراهایی بوجود آمدند که آزادی را يك جور دیگری برای مردم تعریف کرد، و بدین معنی مردم وقتی امروز از آزادی و برابری صحبت میکنند منظورشان بسیار فراتر و اساسا متفاوت و متاثر از آن تعابیر پست مدرنیستی ای است که در دنیای پس از جنگ سرد در دنیا مد شد. همین را میتوان در مورد برخورد مردم به مذهب،

و دیگر تکرار نمیکنم. و اما در مورد نکته بعدی که گفتید که جامعه امروز چه فرقی با دوره انقلاب ۵۷ دارد. من اگر بخواهم بر يك نکته تاکید کنم به وجود حزب کمونیست کارگری اشاره میکنم. در انقلابی که دارد شکل میگيرد انسانیت و آزادی و برابری و خواست توده مردم از طریق حزب ما نمایندگی میشود. طبقه کارگر و نقد سوسیالیستی و انسانی به وضعیت موجود حزب خود را دارد و این حزب نه در حاشیه بلکه بعنوان يك نیروی اصلی اپوزیسیون در متن وضعیت سیاسی قرار گرفته و مدتهاست حضور خود را اعلام کرده است.

این حزب هر روز با همین تلویزیون با میلیونها انسان ارتباط برقرار میکند، توده مردم به حزبشان مستقیما دسترسی دارند، اهداف و سیاستهای آنرا میشناسند و هر روز پیش از پیش به حزب نزدیک میشوند.

زمانی که شرایط انقلابی بوجود میآید جامعه رادیکالترین و چپ ترین نیروی حاضر علیه حکومت را انتخاب میکنند. در شرایط امروز

ایران این نیرو حزب کمونیست کارگری است و این انتخاب از هم اکنون شروع شده است. امروز این شعار "حکومت اسلامی نمیخواهیم" را حزب ما دارد ترجمه و معنی میکند، امروز "نه به این نظام و نه به این حکومت" را از زاویه مدرن و از زاویه انسانی و سوسیالیستی اش حزب ما است که دارد نمایندگی میکند و این يك فرق اساسی شرایط حاضر با دوره انقلاب ۵۷ است.

امروز حزب ما افق انقلاب را با مضمون و شعارهای انسانی و رادیکال و سوسیالیستی، از "نه" به مذهب و قوم پرستی تا "نه" به اعدام و سنگسار و آپاراتاید جنسی و از دفاع از معیشت منزلت تا دفاع از حقوق کودک در برابر جامعه قرار داده است. بنظر من احتمال پیروزی انقلابی که در ایران شکل میگيرد بسیار بیشتر از احتمال شکست آنست. چرا که حزب ما برنامه يك دنیایی بهتر و شعارها و اهداف انسانی روشنی را در برابر جامعه قرار داده است و اجازه نمیدهد که نیروهای سازشکار و نیروهای ضد انقلابی انقلاب را تحریف

کنند و آنرا به شکست بکشاند. هر انقلابی رنگ سیاستها و شعارهای رهبری را بخود میگیرد و به این اعتبار انقلابی که دارد شکل میگيرد يك انقلاب ضد سرمایه داری و يك انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

يك ویژگی دیگر شرایط حاضر قطبی شدن جامعه بین توده وسیعی از مردم و يك اقلیت ناچیز در راس قدرت است. ازینرو میتوان پیش بینی کرد که انقلاب آتی يك حرکت عظیم توده ای خواهد بود و این اعمال خشونت و سرکوب خونین انقلاب را برای رژیم بسیار دشوار خواهد کرد. انقلاب آتی توده وسیعی را بمیدان خواهد آورد و اجازه نخواهد داد که جمهوری اسلامی و ارتجاعیون انقلاب را بخون بکشند.

انقلاب عظیمی در راه است و حزب ما با تمام توان خود به استقبال آن میرود. *

این متن را ناصر احملي پیاوه و تایپ کرده است

این مطلب برای اولین بار در انترناسیونال ۲۸۳ منتشر شد.

از صفحه ۱۰ تاریخ شکست خوردگان ...

تا دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم میدادند. آنها که پتانسیل رادیکالیزاسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را میشناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمر بند سبز در کش و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلوماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاحای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول ملن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و

ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد - آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل میداد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی میآورد، زمین باروری برای مانور و مانپولاسیون میدید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منحط ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل میداد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که مردمانی خرافاتی عکس او را در ماه دیده بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی و این فرهنگ منحط ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست سازترین شخصیت سیاسی تاریخ معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرنیستی - سوسیالیستی کارگران صنعت نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریوی انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملاً به توده مردم معترض فروختند.

علیرغم همه اینها، معرکه گیری اسلامی تنها توانست وقفه ای در

روند انقلاب ۵۷ ایجاد کند. رویدادهای دوره بلافاصله پس از قیام بهمن نشان داد که دینامیسم انقلاب هنوز برجاست. نشان داد که مردم، هرچه بر زبانشان انداخته شده بود، بهر حال نه برای اسلام بلکه برای آزادی و رفاه اجتماعی به میدان آمده بودند و هنوز در میدان مانده بودند. بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتاً نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی بسیار خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای مولکین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور میچسبد و حلقه بعدی آن است. خمینی، بازرگان، سنجابی، مدنی، فروهر، یزدی، بنی صدر، رجایی و بهشتی، نامهایی هستند که باید بدنبال محمدرضا پهلوی، آموزگار، شریف امامی، بختیار، اویسی، ازهار و رحیمی آورده شوند، بعنوان مهره هایی که یکی پس از دیگری جلوی صحنه میآیند تا شاید راه انقلاب و اعتراض مردم را سد کنند. رژیم سلطنت و مهره های رنگارنگش در مقابل ضربات پی در پی جنبش اعتراضی شکست خوردند. حکومت اسلامی، در عوض، قادر شد فرصت بخرد، نیروی ارتجاع را بازسازی کند و انقلاب مردم را به خونین ترین شکل در هم بکوبد. دستور کار هر دو رژیم

یک چیز بود. نیم بیشتر مردم ایران جوان تر از آنند که حتی خاطره گنگی از انقلاب ۵۷ داشته باشند. رابطه اینها با رویدادهای آن دوره بی شباهت به رابطه نسل انقلابیون ۵۷ با وقایع دوران مصدق و ماجرای ۲۸ مرداد نیست. دورانی سپری شده و غیر قابل لمس که ظاهراً فقط در ذهن نسل معاصر خودش زنده و مهم تلقی میشود. روایتها از آن دوران زیاد و مختلفند، اما بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به خود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم میدهند. انسان همیشه از دریچه امروز به گذشته مینگرد و در آن در جستجوی یافتن تائیدی بر اراده و عمل امروز خویش است. نوآندیشان ما نیز در نگاه به انقلاب ۵۷، در پی برافراشتن پرچمی در ایران ۷۵ هستند. اما این پرچم همیشه وجود داشته است. اینکه هر بار چه کسی، با چه تشریفات و با زمزمه چه اوراد و آیاتی، زیر این پرچم حضور به هم میرساند مساله ای ثانوی است.

انتشار اول: فصلنامه نقطه، شماره ۴ و ۵، زمستان ۷۴ و بهار ۱۳۷۵

این مقاله مجدداً در خرداد ۱۳۷۵، ژوئن ۱۹۹۶، در نشریه انترناسیونال شماره ۲۹ منتشر شد.

به نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۴۰

۲۱ بهمن ۱۳۷۹ - ۹ فوریه ۲۰۰۱



یک دنیای بهتر
برنامه حزب
را بخوانید
و در سطح وسیع
توزیع کنید

سوسیالیسم پیا خیز!
برای رفع تبعیض

به حزب کمونیست کارگری
پیوندید

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید
و در سطح وسیع توزیع کنید

... دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم به چه منجلابی بدل میشود!